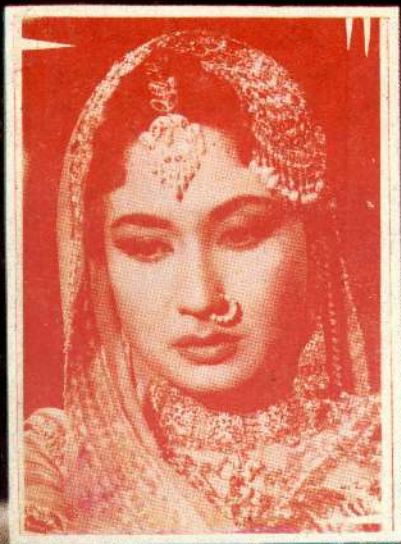


سپاروون

شماره ششم ماه خنک ۱۳۲۰ - مطابقتی ربيع الاول ۱۴۱۴
مطابقتی سپتمبر ۱۹۹۱ سال چهارم شماره مسلسل ۴۹



Ketabton.com

سلسله و روایت

در تنظیم شماره های سلسله شماره (۴۶) فراموش شده بود لطفاً
آنرا تصحیح بدارید لذا تکرار شماره (۴۹) نا درستی شماره هلی
قبلی را مرفوع مینماید .

شماره ششم ، ماه منبله ۱۳۲۰ سال چهارم شماره سلسله ۴۹

بنسابت میلاد حضرت محمد

اوه آنکه دنیا را تسخیر
می کند ، می آید ، آواز " حرا "
می آید و در کعبه نماز می گذارد
اوه آنحضرت آن گرامی بزرگوار
که در قلبه ها حادارد ، می -
آید تا بشریت را به سوی خدا
بهنمائی کند .

آدم - حاری و مداه صدای
محمد در هنگام تولد هر کویک
سلطان با تکرار کلمه " توحید "
تکرار میشود ، چرا که محمد پیا -
میر همیشه حادارد آن است .
آنحضرت فرموده است :
کسی که اندو می را از برادر -
مومنین بزداید ، خدا و عفتار
اندوه از کند و در تمام آخرت
بر میدارد و بار آنحضرت می -
گویند :

هیچ خانه می نزد خدا
مورد غضب واقع نشود جز خانه
می که با طلاق و بران گردد .
محمد (ص) برگزیده باری گفته
است :

بهترین خیریکه در دل قرار
می گیرد یقین است . و باز گفته
باین سو مشورت مکن که راه را -
برایت تنگ می گرداند .
آیا این توصیف مومنین های
اوبرای همیشه برای ما مومنان
در سر زنده کی نیست ؟



نظریات به نویسنده کان
متعلق است مطالب رسیده
مسترد نمیشود

فشارهای عصبی چیست

صفحه ۲۰۰

در شهر مولانای عشق

راپورتاژ از ولایت بلخ

صفحه ۱۰۰

دستی جبینی مرت

مخ ۲۶

کشتزار سوخته

صفحه ۴۴۰

سریال دکوندی زوی را دیدیم و ...

صفحه ۱۸۱



هدیه های

سینمای

سینما



صفحه ۱۴

در شماره آینده مطالب ذیل را بخوانید

سلسله اختصاصی نظریات درباره آزادی و دموکراسی -

ظواهر هویدا به شناخت دیگر که چگونه است .

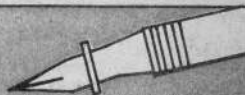
مصاحبه با هما و اکبر نیکزاد :

تست جالب روانشناسی .

وده ها، مطلب جالب و خواندنی دیگر .

خدایا! دعایم را استجاب کن

صفحه ۳۲۰



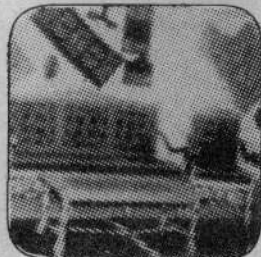
گلزار

مصاحبه گلزاره
رقاص معروف و هنرمند تاجکستان
را در این شماره بخوانید

صفحه ۲۳۰

SABAWOON
Monthly Magazine of
Journalists Union of
Afghanistan
Editor-in-Chief
Dr. Z. Tanin
Assistant
M. A. Maroof
Add:
Block 106, 3rd Microrian
Kabul — Afghanistan

مدیرمسئول: دکتر زهره تانین
پلغون: ۲۵۱۰
نماینده: محمد آصف معروف
پلغون: ۶۲۷۵۲
سرگرمسئول: ضیاء عیاشی
نشریه اتحادیه ژورنالیستان
خطاط: کبریا میر و محمدنیم
نیکزاد
گسرافیک: نورمحمد ورفشه
عکاس: نسیم گل
تایپ: محمدجبهه، خواجسه
مرزا محمد و زلمی بیوی.
همکاران چاپ: محمد ظهیر
(لفغوری)، عبدالله و عبدالله
آدرس: مکتب روزان سوم،
بلاک ۱۰۶ (پ. ۱۰۶)،
۸ دافغانستان
بانک
کابل - افغانستان



صنایع دستی ما

در چرخ حال است صفحه ۳۶

ارزمینه

و ارزمان

مبارزین ضد صداع دین اسلام را پذیرفتند



آب بحیره کسین رو به افزایش است

سطح آب بحیره کسین بطور
دایمی سالانه از ۱۰-۱۵ سانتی
متر رو به افزایش است.
این افزایش آب به مناطق
ساحلی ایران خساره وارد میکند.
قنچه درودیت گیلان،
ایران بیش از سه هزارخانه
و هزاران هکتار زمین زراعتی
مورد تعدید فرورفتن به زیر
آب قرار دارد.

آرزوهای من

رئسه گریچف که اینک بعد
از شکست یک کودتا در شوروی
دوباره در کنار شوهرش ایستاده
رئیس جمهور شوروی را صمیمانه
درکار هایش یاری می رساند بر-
علاوه او به نوشتن کتاب نیز می -

پردازد. در این نزدیکی هاکابین
تحت عنوان (آرزوهای من) اثر-
رئسه گریچف از طرف مؤسسه نشر-
اتی نووستی با تیراژ نهاد از چاپ
برآمده که از پر فروش ترین کتاب-
های شوروی پشیش بینی میشود.

از سال ۱۹۷۶ به این طرف
سطح آب بحیره کسین ۱۷۲
سانتی متر بالا رفته است.
دانشندان به این عقیده
اند که امکان دارد سطح آب
بحیره کسین هرگز نیز افزایش یابد.
چندی قبل هنگام وقوع
طوفان در بحیره کسین به پنج
متره ایران خسارات نهادی وارد
گردید و ۸۴۵۰ فامیل از خانه
های شان به محلات صون نقل
مکان نمودند.

به اساس گزارش آژانس
مطبوعات نووستی آنگونه که
تحقیقات دانشندان ایرانی
نشان داده ارتقای دایمی آب
بحیره کسین ناشی از آب شدن
برف در سایهها و زلزله هاء
تغییر شرایط اقلیمی و سطح زیر
آب بحیره می باشد.

پنجصد نفر از مشهورترین
نظامی امریکا و کشورهای اروپا،
پای غربی که در ترکیب نیروهای
چندین ملت در خلیج فارس
شامل بودند، دین اسلام را
پذیرفته اند.
آنها چندی قبل بعد از آنکه
مراسم حج را از تلویزیون مشا-
اهده کردند، به این کار اقدام
نمودند.

مطابق اصول دین اسلام
باید آنها نامهای جدید اسلام
می گذاشته شد که اکثریت آنها
نام حضرت محمد (ص) را -
انتخاب کرده اند.
این خبر در روزنامه (اسلام)
که در پاکو به چاپ می رسد،
منتشر گردیده است.



حزب رستاخیز اسلامی

های محلی از جمله اشخاص با -
انورته درخش دین انتخاب
می گردد . در ترکیب این شورا
هفده نفر شامل اند .

دعائت می نماید . فعال ترین
بخش های این حزب در آسپای
میان و مناطق قفقاز وجود دارند
در سکو ارگان مرکزی این
حزب روزنامه لال وحدت را
منتشر می کند .

ستراتژی حزب رستاخیز
اسلامی را شورای علما طرح می -
نماید . این شورا توسط سازمان

در سال ۱۹۹۰ در شوروی
حزب رستاخیز اسلامی به نعل -
یت آغاز نمود . این نخستین
حزب سراسری اسلامی در شوروی
می باشد که مرکز آن در سکو و
ساختار های سازمانی آن در
آسپای میان ، قزاقستان ،
بخترابو پای شوروی و سایر



خسارای اقتصادی کشورهای عربی از جنگ خلیج فارس

خسارات اقتصادی تمام کشور
های عربی در نتیجه جنگ خلیج
فارس بالغ به ۴۳۸ میلیارد دلار
گردیده است .

این رقم توسط کارشناسان
عربی افشا گردیده است . دو -
صد و چهل میلیارد دلار به
کویت ، یکصد و بیست میلیارد
دلار به عراق ، شصت و چهار
میلیارد به عربستان سعودی
۲۱۵ میلیارد به مصر ، دو میلیارد
به اردن و ۵۰۰ میلیارد
به یمن اسپرسیده است .



ایران و شوروی خط السیر قطار

آهن جدید را فعال می سازند

به زودی خط السیر
جدید قطار آهن باکو - تبریز و
باکو - تهران افتتاح خواهد
شد . این مطلب را امر خطوط
آهن آذربایجان به خبرنگار
آژانس اطلاعاتی نووستی اسپراز
داشته است . موافقه میسوط
به خط السیر جدید قطار آهن
مان شوروی و ایران تپلا به امضا
رسیده بود .

ایران ملکه

زنبور عسل

خریداری نمود

ایران ۴۰ الی ۱۰۰ هزار
ملکه زنبور عسل را از شوروی -
بخری نموده است . این اولین
بار است که شوروی چنین مقدار
زنبور عسل را به خارج کشور صادر
میکند .

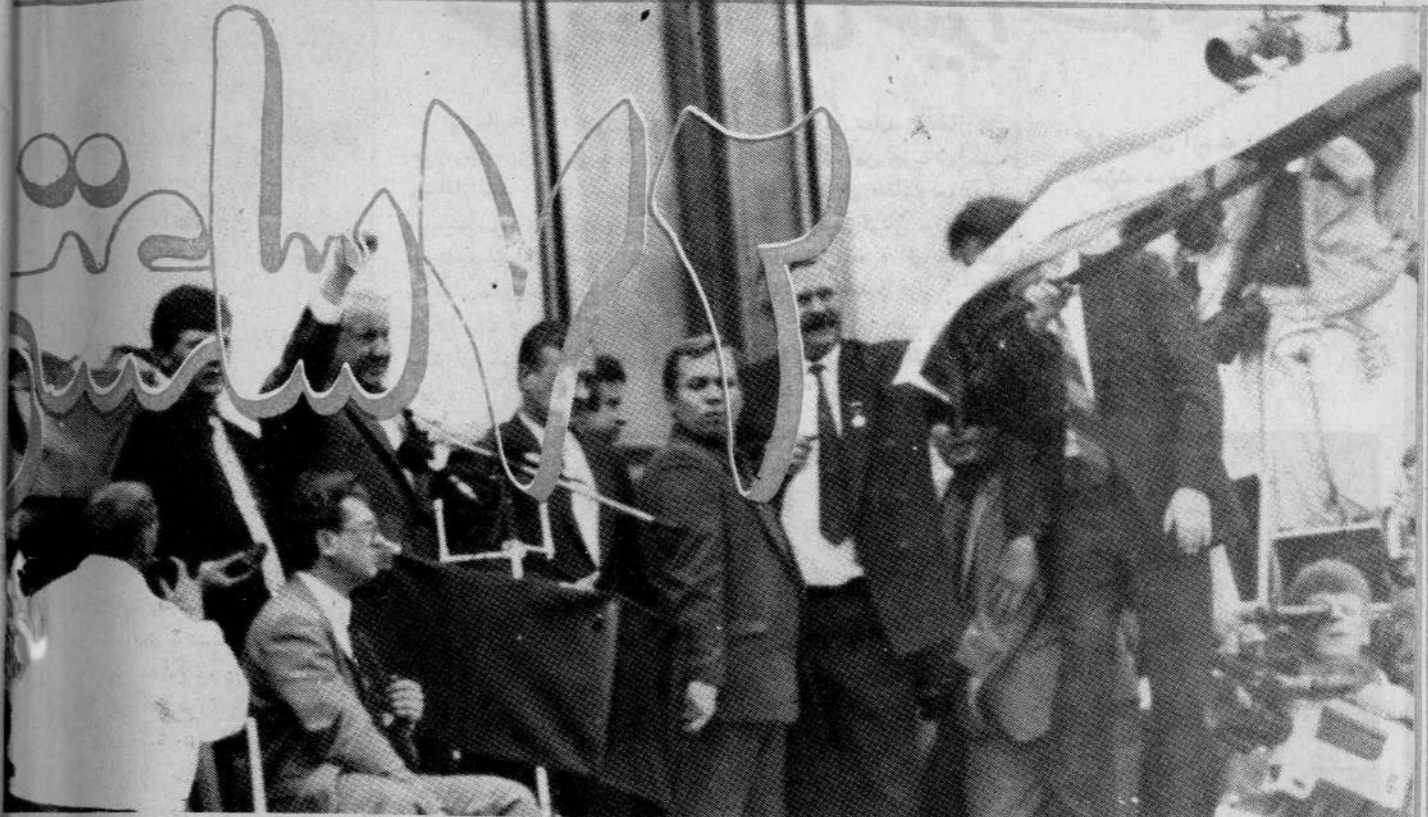
ایران در گذشته دهن زمینه
از خدمات شرکت های اروپایی
مستفید میگرفته ، اما این -
بزرگی نهاده از حد زنبور های
عسل اروپایی بافت آن گردید تا
از خریداری آن صرف نظر نماید
به اساس گزارش آژانس نو -
وستی ، یکی از علل توجه به
سوی ملکه های زنبور عسل شوروی
این است که آنها برای -
شرایط کوه ها آماده اند .

مافیای هندونیز با اقامتی نیشامید

کوکار در مناطق شمالی و بعداً
در ولایات جنوبی کشور و سخت
یافته است . در دو سال اخیر در
اندونیزها (۲۰۰) هکتار زمین
تحت زرع بوته های جواد مخدره
کشف و مقدار ۱۲ تن چرسید -
ست آمده است .

پانزده سال اخیر تعداد
دین مواد مخدره در اندونیز -
نیزها پانزده بار افزایش یافته
و بالغ بر (۸۰۰۰۰) نفر گردیده
است .
به عقیده مقامات اندونیزها
در آغاز سال های ۱۹۸۰ مزارع

کابل ساجد که جهان را تکان داد



یلتسن جسورانه رهبری مقاومت در برابر سوسیالیست ها را به عهد نگرفته.

به یک قرن مشعلداران پشه های این حزب بوده است شدند. ظاهراً از عقب مانده ترین تلویزیون ایران خواست ها چیزی بیش از امواج احساسات چند نماینده لیبرال تلقی نمیشد. بعضی ها فکر می کردند که "نه" حزب کمونیست آنقدر رها ضعیف نیست که آن را بتوان با چند پیشنهاد مخالفین از صحنه برداشت. مخالفین با ۱۵ میلیون عضو و با نفوذ و سهم در تمام دستگاهاها - کمیته

نه یک اکت ساده و نه یک هیجان پیروز مندانه، بلکه یک حرکت تاریخی بود. بدینگونه روسیه بر ارکان عظیم قدرتی که با انقلاب اکتوبر در ۱۹۱۷ پدید آمد، خط بطلان کشید و به یک عصر خاتمه داد. عصر انقلاب سرخ کمونیستی که به وسوله پلشویک هاتهدا بگذاشته بود. در موکرات ها به ترتیب خواستار انحلال حزب کمونیست ملی نمودن در این راهی های آن و قطع نشریات روز نامه آن پرودا که طی نزدیک

پیش می کشیدند ۱۰ جلاس پارلمان روسیه و روز بعد مونتینگه یک صد هزار نفری در ماسکو به محل تبارز این خواستها مبدل شده بود. پرچم سرخ کمونیستی باهد از فراز قصر سیه روسیه پایه آورده شود و به جای آن بیروق سه رنگ روسیه تزاری به اهتزاز درآید. این نهاد در پارلمان روسیه پذیرفته شد و چند لحظه بعد عمده شاهد برافراختن پرچم روسیه تزاری بر فراز ارکان عالی قدرت در این جمهوری بودند. این

هنگامی که میخائیل کوبا - چف رهبر نجات یافته شو روی ساعت ۳ صبح از پله های هواپیما در میدان هوایی نوکو واپا - نهن میشد آثار خسته گی عمیق از سهوا پیش پیدا بود. در تاریخ شوروی این اولین بار بود که رهبر برکنار شده با معاذ پر صحنی "باتکبه براراده" مردم صلاحیت قانونی خود را دوباره بدست می آورد. اما گریباچف را آتانی عهد تا "نجات" دادند که دستاثر تلقی نمیشدند. همان وقایع سابق که نه به او بلکه به رئیس جمهور یلتسن باورداشته و در بسا رزه د شوار علیه کمونیست های محاذ فظه کارراه درازی را یکجا طوسی نموده بودند.

دموکرات ها با برگشت رئیس جمهور بوشترازا و موقف خود را در افکار عامه تحکم بخشیدند. آنها به مردم حالی می کردند که: یاران گریباچف علیه او توطئه کردند و ماتوطئه را سرکوب نمودیم. نه برای آن که قدرت را بدست آوریم، بل برای آن که دموکراسی را نجات دهیم. پیروزی همیشه سرور نشاط و بالا خره احساسات را به بار می آورد. دموکرات ها روز ۲۱ - امد ۲۲ اکتبر را با شور بزرگ آغاز نمودند. پیروز مندان در میان امواج احساسات خواستهای شان را یکی پی دیگری



یک روز نالت انگلیسی گفت: یک بختی گد با حیف در حال حاضر این است که مردم ارزش او را نمی دانند.

نوشته دو کتورف هر طنین

همزمان کودتای ناکام در اتحاد شوروی و پیروزی بر آن (۱۹ اکتبر - ۲۵ اکتبر) مدیرمسئول مجله "سیا وون" همراه با یک عده ژورنالیستان افغانی در ماسکو اقامت داشت. وی در بازگشت به وطن گزارشی و تحلیل جریمان کودتا و انقلاب ۲۲ اکتبر را که به پیروزی دموکراسی در شوروی انجامید، گام به گام از راه اخبار منقحه به نشر سپرد. از آن جا که مجله "سیا وون" خواننده گان ویژه خود را در ونیز به خاصر آن که این مطلب جالب و مهم به وسعت و فراختای بیشتر به دسترس خواننده گان و هلاقه مندان فرار گرفته باشد، اینک قسمت دوم گزارشهای مذکور را بدون هیچ تزئید و تصرفی به نشر میسپارد.



۷۲ ساعتی که جهان را تکوان داد

در مصاحبه مطبوعاتی میخائیل گورباچف عصر همان روز از تلویزیون بیون شوروی پخش شد و نیز این حدس و گمان تعویضی گردید که پیروزی دموکرات ها مساوی به عقب بردن حزب کمونیست نیست. گورباچف از "صداقت صفوف کومونیست ها" سخن گفت و در حلقه رجمی هم صرف به دو عضو بیوری سیاسی اشاره کرد که به طرفداری از کودتا اعلامیه می ندادند. میخائیل گورباچف به مثابه یثا نه شخصیت صحنه حاضر سیاست شوروی از وفاداری به ایدئیسال های سوسیالیستی سخن گفت. اما فردا وقتی گورباچف در تریبون پارلمان روسیه در برابر نماینده گان جمهوری روسیه قرار گرفت و با تصمیم رئیس جمهور یلتسن در مورد معطل فرار دادن فعالیت های کمیته مرکزی حزب کومونیست شوروی و قطع نشرات روزنامه پروادا اوسا پیروز نامه های وابسته به کمونیست ها مواجه شد. در این حان گورباچف بی آنکه آهی بکشد به شاهد پاسوف چنین تصامیم پرخشس مبدل گردید. به نغمه رسید که دیگر صفحه کاغذ روز خورده است طی چند ساعت به دفاتر کمیته مرکزی حزبیکه از کودتا پشتیبانی نموده بود، مهر زده شد و پروادا اجازه نشر شماره فردا را نیافت و گورباچف اعلامیه می را در مورد استعفا از مقامش به حیث منشی عمومی و عضو کمیته مرکزی حزب به آگاهی عام رساند. قابل تصور نبود که حاکمیت هفتاد و چهار ساله کومونیستی طی چند ساعتی درهم بشکند.

پیروز مندانه که در دفتر دموکراسی را در دست داشتند مردمان عادی بودند که از خانه های شان به جاده ها ریختند و با دستهای خالی در برابر تانکها ایستادند. حزب کومونیست

است. پیروزان که گورباچف پایه کرملین بگذارد مرکز قدرت با مقاومت دموکرات ها علیه کودتا به قصر سپید روسیه انتقال یافته بود و اکنون گورباچف صرف یک انتخاب داشت: چون حق

یستهای مانند شوارب ناسازی ویا کوفلیف این جاوان جاعلیه او ایراد نمودند و حتی ویرا به خاطر اتنا به کومونیستها مفسر کودتا شناختند. به گفته یک ژورنالیست



را اشتباهات خود تریه ورطه انداخت: پشتیبانی خاموشانه از کودتا سکوت سه روزه در برابر اعمال پوچست ها و عدم درک واقعیت های زمان اینها همه به رئیس جمهور یلتسن و پارلمان و امکان داد تا در صدور فراموشی شان برای انحلال حزب و نشرات آن لحظه می تردید به خود راه ندهند.

با پیروزی بر کودتا بحران قدرت در شوروی وارد مرحله جدید شد. با برگشت دوباره به کرملین میخائیل گورباچف متوجه شد که در اطرافش از یاران پیروز کسی باقی نمانده

با پیروز مندان است پس پست های کلیدی را باید به کسانی سپرد که "مرکز قدرت" برایش توصیه میکنند و به همین گونه صدراعظم روسیه سرپرستی صدرت شوروی را به عهده گرفت و کاندید های یلتسن یکی پس دیگری اداره ماشین نظامی شوروی مانند ارد و یو-لین را به عهده گرفتند و گورباچف چون رئیس جمهور تنها ماند و شاید هم یاد لاسردی و خشم به سخنان گوش فرا داد که دوستان پیروزی اش یعنی منتشر

اشوروی میخائیل گورباچف در اهمیت دوگانه قرار گرفت: اولاً در جای پیروز مندان در کنار یلتسن و دیگران و زیرا اگر گورباچف نمی بود به خواست کودتا چنان در مورد استعفا نامه خود تن در میدهد پیروزی دموکرات ها کارشکلی بود. ثانیاً در موقعیت کسانی که به خاطر شور و نشاطی ها باید جوابده باشند. خود را اعتماد گذشته به کودتاچیان اکنون از تقصیر خویش سخن میگوید و دل طرف نظرات بین عوامل زنده کسی این شانس را از رئیس جمهور

گورباچف گرفت تا در تصامیم خویش امروز آزادانه عمل نماید. دموکرات ها نیز سیاستگران بدی از کار در نیامدند. آن ها به خوبی محاسبه نمودند که گرفتاری کودتاچیان کافی نیست در اولین فرصت باید عقب گاه آن را ضربه زد: حزب کومونیست نشرات آن وقت ج. ک. پ. اعتراف علیه ک. ج. پ. از همان شام ۳۱ اسدیا ۲۲ اگست آغاز شد. هزاران تن در میدان در ژینسکی به عمارت سازمان جاسوسی شوروی که یکی از مخوف ترین سازمانهای جاسوسی جهان به شمار میرفت حمله بردند. در برابر عمارت ک. ج. پ. مجسمه فلپ در ژینسکی بنیان گذار سازمان جاسوسی شوروی بنام چکوست ها که بالاخره نام ک. ج. پ. کمیته دولتی امنیت را بخود گرفت با بلدوزرها به زمین زده شد. روز ۲۳ اگست هنگامیکه از میدا در ژینسکی - میدانیکه مردم شو روی زمانی از ترس ک. ج. پ. باز آن عبور نمی توانستند و حتی همگان خارج می ترسیدند که در برابر شان می فهمند که در برابر شان مرکز چه سازمان ترسناکی قرار دارد. دیدن نمودیم به تنهاستون سنگی را که مجسمه تادیشب بر آن ایستاده بود تماشا کردیم. در سنگیایه مجسمه بنیان گذار ک. ج. پ. نوشته بود: جلال فلپکم شرف این همان فلپکم در ژینسکی است که پدر جاسوسی سخن خوانده می شود. فقط مجسمه در ژینسکی پارچه پارچه نشد و مردم به تاریخ سازمان



امنیتی شوروی که مشت سنگین آن از هر قلب و از هر خانه می گذشت چله پای صاه می کشیدند. ک. ج. پ. یک اردوی مجهز جنگی در اختیار داشت. قوای سرحدی را کنترل می نمود و تعداد کارمندان رسمی آن به ۲۰۰ هزار نفر می رسید. از ک. ج. پ. حالا عمدتاً یک نام ماند است و دموکرات ها پیش از همه برکناری رهبران و سازمان هم جدید آن را به مثابه یک اداره امنیت که حاضر بر سر همه و کنترل تمام زنده گی نباشد تقاضا نمودند. چیزی که امروز آغاز یافته است. ملت شوروی با پیروزی دموکراسی شمشیر دموکراسی سازمان امنیت را از فراز سر خود به دور افکند. ک. ج. پ. رفت و ترس از آن دایل شد. یک ژورنالیست شو روی گفت: "ضربه به ک. ج. پ. بزیر گرفتن دستاورد انقلاب ۲۲ اگست

است رهبران ک. ج. پ. عهده ترین سازمانده کودتای ۱۹ اگست بودند. طی دهه های قدرت شوروی قهرمان سازی با هنر مجسمه سازی پیوند نزدیک داشت. هزاران مجسمه کوچک و بزرگ پیرا زسالهای انقلاب اکتوبر چهره های انقلاب کومونیستی و جنگ میهنی را در ذهنیت عامه جاگزین می نمود. اما اکنون جنبش مردم راه ناپدید کردن بسیاری از این مجسمه ها را در پیش گرفته است. همزمان با برداشتن مجسمه در ژینسکی گروه های مردم میخواستند تا سایر مجسمه های رهبران اکتوبر بر آرد را سکوی یکی پس دیگری فرو افکنند اما شاروالی ماسکو از شهریان تقاضا نمود تا خونسر دی نشان داد و کاری نکنند که آثار با ارزش هنری قربانسی

احساسات سیاسی گردد. بر عهده مردم شروع نمودند تا در پای مجسمه شاعرهای مظلوم خود را بنویسند. رهای یک مجسمه کارل مارکس نوشته شده بود: "مارکس: مرا ببخشید! یلتسن و طرفداران وی همزمان با هجوم به حزب کومونیست سازمان امنیتی و مقامات عالی اردو در کنار بستن دروازه های نشرات وابسته به حزب کومونیست در ارگان عمده نفوذ کومونیست ها پرافکارنامه یعنی تلویزیون مرکزی و آژانس تاس حمله نموده و روی سانی آن را برنار ساختند. آنها هیچنان در نخستین روز پیروزی، رئیس جمهور گورباچف را از اقتصاد به وزیرخارجه آقای بسمورتنخ که به نشر دموکرات ها خاموشانه با کودتاچیان همکاری داشت، بر حذر داشتند. بدینگونه پیروز مندان دموکرات طی سه روز بعد از پیروزی (۲۲ تا ۲۴ اگست) سه هرم عهده قدرت یعنی نیروهای مسلح و وسایل اطلاعات جمعی و ارگان سیاست خارجی از دست کومونیست ها خارج شده و هنگام اقامت در ماسکو در جریان سه روز بعد از پیروزی برکودتسا چنین به نظر می رسد که کشمکش نوب بر سر قدرت وضع راد رسهر بسیار مهم قرار داده است. در یک مهز مدور تلویزیونی نمایندگی بی از روز نامه دموکرات ها بنام "کورانت" صاف و ساده پیشنهاد کرد که در برابر گورباچف در راه باقی مانده است: استعفا یا مبدل بقیه در صفحه (۹۰)

امروز سفر با بومنگ ۷۲۲ که فاصله یکساعه راه پیاده میدان پایتخت و بلخ را تا چهل دقیقه کوتاه ساخته و انسان مسافر را به پرونده بی مانند می سازد که مجبور نیست حد اقل یک پام تا غام با عبور از ارتفاع سالنگه سفر کند. وقتی هوا پیمایال گرفت پایتخت و از هوا پیمایا تمامای خاص داشت. شهر و خیلی به هم چسبیده و خانه های به هم بغل داده حکایت قدیمی صمیمیت مردمان قدیم را به یاد می آورد، که خانه های شان با هم بود و دروازه بی برآی ورود داشت همسایگی و همپایانی بود. آنان هم دیگر را نمی کشند و اگر ضرورت میشد بخاطر هم تا حد کشتن قربانی میدادند اما حالا ؟

نشست

پسودن پل هوایی در چهل دقیقه و خیلی هم ساده میسر نمیشود و زور زور لازم دارد تا پس از زحمت فراوان تکست بدست آوری و سپس لا اهل برای پروازی که ساعت یک بعد از ظهر صورت میگیرد و صبح وقت به ۷ بجه در برابر سپاهان تلاش دست به ادب و احترام ایستاده باشی و فقط فاصله پوسته انبوشی و ترمینال که کمتر از یک کیلو متر است و دو ساعته راه است. اگر بار و بسته باشد مبلخی هم به همراه و تا آنکه به شهر مزار شریف میرسی و معجزه را تماشا می کنی که یک هواپیمای مسافر در یک بن ۳۰۳ با مال و آل باید به شهر بروند. به کسی چی که مسافر چی حال را از سر می گذراند و اما برای مسوولین و مقامات و تیز رفتاران اما نه است.

در شهر دعا

سهر وسیل عامقانه شهر و در راه نیاز و دست رابه دعا میخوانند. بارگاه مولاعلی (رض) مزدحم است. موبنان به دعا آماده اند و گنبد بلند و سینه بزرگ برای شنیدن فریاد هادا - رد قران میخوانند دعا میکنند

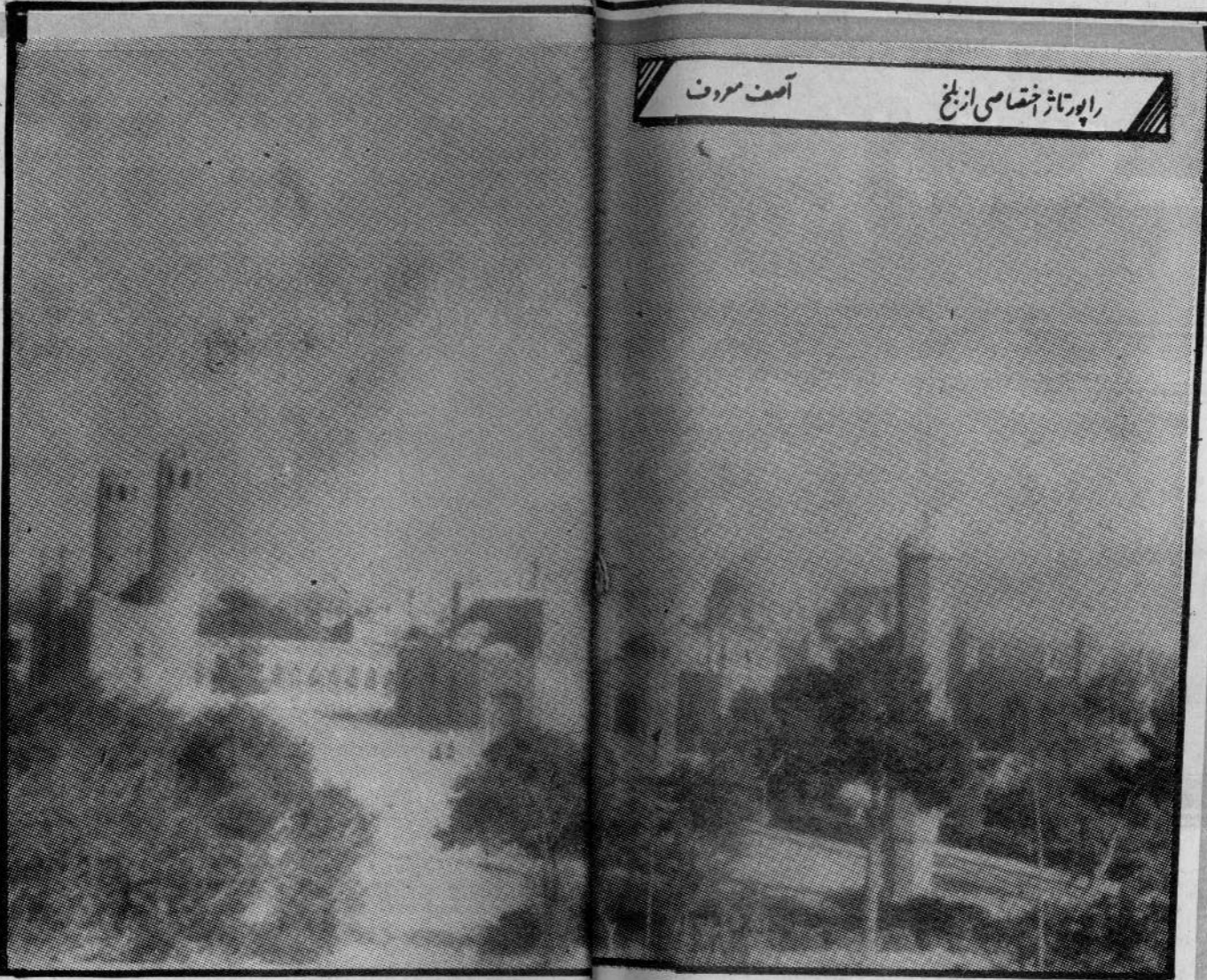
وسپنه هیواری سازند تا خدا بگریه صمیمت را دور کند و همپایانی را جازی. خدا بزرگ است (الله اکبر) و مومنان به نماز فراخوانند و اینجا همیشه دعا است و اینجا همیشه به دعا است. آیند و مردمی را که جنگ اند و هگین ساخته و همینجا آیند و در مسجد و مزار و ستان خدا تا در حضور خدا ایستاده بگذارند و تو به.

مردم در پرواز امروز

در پرواز اینجا مثل هر جای دیگر مردم می بودند و کاش می بودند سهاست بودند و کاش می بودند شتند که کی در دولت و حکومت است و لقمه نانی می خوردند و خدا را شکر میکردند. جنایت کم اتفاق می افتاد و مردم از سفر های خود یک عمر قصه و خاطره داشتند و گاهی ناپ تین خاطر بر خورد با سارقان و دره زنان مسلح بود ارباب و دهقان نظم در را مقرر میکردند و عده بی در شهر در سایه قانون مدنی زنده گی داشتند و ظالم و مظلوم نبود و اما مشهور نبود و کمتر کسی جرئت داشت کسی را بترساند و اگر دستی به قتل آلوده میشد و در سراسر کشور خبرش می رسید و او منفور و مقهور می شد. گشت مصری ها در حقینده گان آرمزیده یاد داشتند داشتند: "من کسی را ترساندم". اما امروز کمتر کسی خواهد بود که روز جزا از زمره آرمزیده گان به حساب آیند. حرمت و رفعت زنده گی را و موی از سخنان مردم فریب و همچون مقوله "حمله و دفاع" در نبردهای مشکوک و مغفوب و لکه دار ساخته است و آیا امروز تعداد سارقان همانقدر است که باید از آن بخاطر بی حکایه شود؟ امروز ارباب وجود ندارد و یعنی فرغی کتیم ظالمی وجود ندارد اما دروغ و فریب داران زیاد اربابان و حاکمان جدید اند. مالکان ایدیا لوزی آنها این که خود را حق داد و اند به حریم زنده گی و نفس آدمی دست دراز کنند و مقام قضاوت بی عدالت تکیه زد ماند.

راپورتاژ شخصی از بلخ

آصف مردوف



در شهر موبلای
در تابستان امسال مزار شریف خیالی گشته بود

روانم را حکایت دختری که در حومه شهر قطعه قطعه شده بود و کوچک ساخت. بلی و ترسیدم. آیا آنجا خدا حضورند است تا آنها می ترسند تا اینجا و آنجا:

مردم را جنگ سرد رگزیان کرده و شهر و آن از حمام هشواره سودازده و بورتک بود کبھی مردم خندیدن و اسالها - ست که فراموش کرده اند و هنوز حکایت تلخ از اژدهای هفت سردارند که هر سال دو شمشیر بخت شهر را به قربانگاه میخوابست و حالا جوانترین مرد را. هر خانه مسافری و هر سونه شهیدی دارد. گرچه جنگ از نفس مانده اما بجالی برای تنفس مردم نیز نمانده است. اقتصاد ویران است و کسی مسوولست چیزی را نمیتواند بگیرد و همه چیز را باید از نو ساخت. گفتند والی ها و مقامات حقش گدشته نداده و آیا مقامات موجود قادر خواهند بود و کاری انجام دهند؟

چسبی نیست؟

اگر همه نبود ها و کبهد را نگویم و لا اقل اگر نگویم که - اسان در تابستان سوزان و شهر خیلی تشنه ماند و دین بزرگ بردوشم باقی خواهد ماند. تشنگی تابستان زمین بلخ را تلخ ساخته و مردم را بسنه جستجوی آب کوزه بردوش. آب در شهر نیست. چاه های عمیق که با حسن نیست حفر شدند و متاسفانه در برخی نقاط نتیجه منفی داد و چون چاه های منازل را خشکانند. در شهر ۱۷ حلقه چاه عمیق فعال است که کم است. بخش ملل متحد و ده همکاری داده است و اما مشروط به همکاری حکومت نوزاست. به یاد مردم قدیم که نهی از آب آموارده بودند و پاپ لاین آب را تا دروازه شهر رسانند اما پیش از بیست ساعت جان ندادند و گفتند برای آوردن آب به نسل ضرورت است و اما مردم میگفتند اگر قبول باشد همان بهتر است

به آب کاری نداهیم و ولی هر دو نبود.

امروز که شهر مزار به وکشی از با آینده ترین شهر های کشور و چهره عوض می کند و حکومت باید در حل این مشکل هر چه ضرورتی اگر اقدام کند هم ثواب است و هم خرابا.

وضعیت موجود مهیای شهر که سالها پیش آنرا بدست ام خیلی کم تغییر کرد و است یعنی در شهری که جنگ جدی وجود نداشته و نیز کاری نشده که حساب شود. مردم به رهبری جدید در ولایت و شاروالی امید فراوان بسته بودند که اگر آنان کاری را که دیگران انجام نداده اند و انجام بدهند کم کم در باره قاطعیت و جدیت صحبت میشد. یکتن از شهردار و ندان که از کود و برق آمده بود گفت: ماد رگشته به مسوولین میگفتم: رشوت بگیرند اما کار هم کنید اما آنان چور کردند و کار نکردند و حالا اگر راست را بگیریم اینست که باور کم شده و ولی باز هم امید وارم مسوولین جدید کاری کنند که گدشته تلخ کار نکردن ها جبران شود. شخص دیگری که میگفت و شاعر است و در گذشته عضو حزب (حزب حاکم بعد از ۷ شور) بوده است گفت: "چون مقام در اینجا برای یک قرن یک خانواده را تاهمین می کرد و در بلخ جز بیانیسه انتقال بی و چیزی دیگر بخاطر نداهیم که از جانب مسوولین انجام یافته باشد و کو آن عمارت رسا - ختمان عام المنفعه و یا فابریکه جدید و زمین بایر که آباد شده - باشد و کی که معلوم میشد خیلی از مقامات حاکم در محل ناراحت است گفت و والی ولایت ۰۰۰ در صفحات شمال) در فابریکه بی در تازیدگی اما مقام بلند رتبه حکومت - سابق هیچ اطلاع در مورد او راجد نمیگرفتند.

شهر وند و میگفت: مسوولین امروا که خودشان موجب بلند رفتن قیمت های شدند و مثلا اگر بر آورد یک پروژه دو صد میلیون تخمین میشد چو صد لاله صده بر گرد آمد.

راديو شنیده اند، اگر در عوض با همان مصارف بر نامه های هنری و تفریحی داده شود خیلی مزه تر است و انتظار بود در این مورد در مرکز تجدید نظر نمایند و دادن خبرها تبصره ها از مرکز به شیوه فعلی بمعنای ادامه همان کارهای سیاسی گذشته است که نه به درد سیاست میخورد و نه به درد مردم.

فراموش نکنم نشریه های مرکز که نه تنها به هیول و هتوکلم حتی تا یکماه هم به بازار نرسد.

ویسلاخه

پرسش های زیادی در شهر وجود آن وجود دارد که اگر جنگه فتنه میشود، چگونه مشکلات اقتصادی حل خواهد شد؟ بحاله پروژه های آب رسانی و ساختن تیرات مسکونی آبادی زمین های با پرتوسمه تجارت و زراعت را شخص و الی و شاروال که جدیداً تو ظهف شده اند چه طور حل خواهند نمود. من در میان صحبت های مردم بعضی نام ها را زیاد می شنیدم که می گفتند اینها کار می کنند و جدی هستند.

به فرماندهان ابراهیمی شمال و هم امنیت هم چون سیاست خازندوی و خازنوال و آینه ها معاون اول شاروالی و تازه در باره والی و شاروال چه می شنیدم زیاد بود.

تورست هامیا بند

گفته شد، بیشتر از سه ملیون تورست از تاجکستان و ازبکستان قصد سفر و زیارت برای حد اقل صفا چار و شب به شهر مزار شریف را دارند اما باید برای این مهمانان عجالتاً ممکن نیست زیرا هتل و مهمانخانه های شهر اندک و نامناسب اند، حتی دفتر ولایت و شاروالی در تعمیر است هتل جایجا ست و طی سال های گذشته کس به فکر تعمیرات تعمیر برای این دو ارگان نوساز نبوده است. آیا ممکن است این پروژه که میتواند اسما زاهد جلب کند مورد توجه قرار گیرد؟

تلویزیون یگانه تفریح

در دفتر تلویزیون بیشتر از شمار انگلستان دست کادرها وجود ندارند، اما خیلی با دلسوزی مواد برای نشرات تهیه می کنند و حتی امکانات شخصی فلم ها را ترجمه نموده و پاکبره های غیر رسمی مواد نشراتی جمع آوری می کنند مردم به عنوان یگانه محل تفریح و سرگرمی شبانه فقط تلویزیون را دارند. متأسفانه بنا بر توصیه مرکز خبرها و تبصره ها با مصرف خلی بلند از طریق دستگاه شمشاد برایشان داده میشود و درحاله لیکه آن خبر را مردم قبلاً از



در شهر مولانای عشق

می آیند قدرت خرید بلند را دارند و بعضی از قطعات قومی نیز از زمره ثروتمندان به شمار می آیند عدس از ماورین ملکسی ونظامی که در مقامات آب و نشان دار کاری می کنند نیز مانند تاجران قدرت بلند خریدار شدند اما عده دیگر پریشان بودند شنیدم برخی از آنان بعد از وقت رسمی به کارهای روز مزدی می پردازند و خشت می زنند و ازین قبیل ۲۰۰۰ زهرا مواد کوی پونی شان نیز بوقوع نهم رسید.

د رمورد تیل مشکلات وجود داشت و هر گیلن تیل تا اخیر ماه سبده به ۲۰۰۰ افغانسی تهو فروش شد اما ترفیک مزد هم ادامه داشت معلوم نبود از کدام چشمه دور از چشم تیل بدست میارزند.

پرداختن به این مساله مجال مناسبی نیاید، به همین علت در منطوبات و راه یو تلویزیون انعکاس نظریات با زوانتقادات تند مکن است هم برای نویسنده گان وهم برای مسوولین در رایجیاد کند.

خبر سازان

بازار همیشه مزد هم به نظر میرسد فقط مارکیت های جدید اعمار تجاران کس شپ را رنگ می بخشید وضع حاصلات بد نبود و خبر بوزه فراوان و ارزان میسر بود و معادل یک سیر آن تا سصد افغانسی فروش میشد گندم گرانتر بود و گوشت حد و ۱۵۰۰ افغانسی فی کیلو و ورنج تا ۳۲۰۰ افغانسی یک سهر عرضه میشد دیده میشد مردم مانسی که از روستاهای حومه شهر

پوهنتون دوشنبه در تاجکستان ایجاد نموده بود اما هر که نتایج خوب داشته است فعلاً در بلخ ۱۵۰۰۰ محصول در پوهنتون های ادبیات و تاریخ اقتصاد و زراعت درس میخوانند. با محصلان در ادیتوریسم ملاقاتی تنظیم نمودم و بهرامون ضرورت نشر مجله مبارورن که چهار سال پیش آغاز شد و نیز در مورد وظایف بعدی مجله اهمیت آزادی بیان در شرایط اهمیت ادبیات صحبت نمودم و انتظار داشتیم یک بحث راه اقتصاد با نظریات در حد و صرفاً فعالیت اخذ نمی مطرح شد اساساً به نظر رسید که سخن گفتن از آزادی بیان و دموکراسی در شرایط امروز در راز مرکز هتوکلم یک پدیده غریب است چرا که در آنجا در میان دو مبله تفنگ

های بزرگ روشن فکری اند. برغم آنکه ایجاد پوهنتون های متعدد در ولایت مختلف کشوره نمودی از انکشاف و توسعه تعلیم و تربیه است اما مشکلات موجود پوهنتون ها و منجمله در کابل از نظر امکانات تخنکی و کادر ها سوال بزرگ است. در بلخ سه سال پیش پوهنتونی را افتتاح کرده اند فعلاً در تعمیر لوله تخنیک نفت و گاز و شب روزی گذراند گفته شد زمینی را که شخص صدراعظم ایجاد ریسار اسدال تهاب گذاشت و دوباره از ملکیت پوهنتون بهرین کرده و در دست علی چهو پان زمین دیگری بدسترس قرار داده اند. محترم شهر آقا جرئت رئیس پوهنتون بادلسوزی خاص نسبت به آینده پوهنتون سخن میگفت. وی به روابطی که با

میکردند و قراردادی آنها به چه بارصد ملیون تخمین کند. اگر قطعه قومی پنجمد سرباز فهرست میکرد میگفتند [نخبر تو یکپزار سرباز اریو...]. شهر وند دیگری که محاسب است تجارتی بود گفت [پروسه فعلی تشویق برنامه متشبهین خصوصی یک پروسه سیاه است و زهراد بی قاعده و اصولی وجود ندارد. یک تاجر در یکسال مملارد میشود و در مقابل ملیون ها نفر گرسنه و در بدر طور مثال تاجر یک شیشه لیمه را به ۲ افغانسی و ۲۵۰ پول خریداری کرده اما آنرا به ۲۵۰ افغانسی بفروش میرساند...].

ملاقات در پوهنتون: پوهنتون ها در جهان هکانون

به گفته می دیگر جنگه مردم را در فاصله د نقطه آتش و دفاعه دولت انفجار در چار حادثه و وحشت گردانیده است. زنده کی در فاصله دو انفجار به قول یکی از شهر وندان " مردم در





بودند. دیگر در فیلمهای شعفی
 امر-اکبر- انتونی و شمار دیگر
 از فیلمها به سه تاییها تبدیل
 شدند.
 از آجائیده ککرهای فلسف
 ایجاد تصورات مردهاست.
 کتاه اصلی هنرپیشه هاد رسنهای
 خند عبارت از آغاز استفاد ماز نقش
 آنها به مثابه وسیله آشنا شدند.
 نش و تلافی برای زنده گی کردن
 توسط تمثيل میباشد. انسراو
 چون میکند. این مساله در
 مجموع ناممکن بودن عشق را
 در جامعه هند برای یکسوف
 میسازد. چنانچه تمايلات جنسی
 درد رزون اجتماع اجتماعی مقتصا
 دی مافرادارد. همین موضوع
 باعث تباهی یک تن از هنرپیشه
 های خدایی با استعداد ماکرید
 که خداوند آن را برای ماتحفسه
 داده بود. این هنرپشیدون
 شک میناکارست. اکنون تقریبا
 تراژیدی او در عصر جدید حو
 ادت در زنده گی یک هنرپیشه
 دیگر تکرار میشود. بلی ریکا
 میگوید:
 همیشه در احساسات عظم را
 از دست داد ام. به آنچه پا
 یان عشقی داشته باشد. ممتقد
 نستم.
 بقیه در صفحه ۸۲

شان با هم پیوند ناگسستن داد
 زنده. با احترام حرف زده ام.
 دلپس ماد هو بالا راج کیسور
 سرکس کردت. و خیده.
 دیوانند و نریا هنوز هم در
 خاطره های مانقش بسته اند.
 البته این مساله با فیلمهای که در
 سالهای قبل از هفتاد ساخته
 شده متفاوت است. چنین
 فیلمها عبارت اند از: زنجیره
 دان، قربانی و نقد رکا سندر
 که در آنها سس به گونه های
 اجتناب ناپذیر با حوادث و چار
 جنجالها (مردانه گی) پیوند
 دارد و بیشترین درامه ها و حو
 ادت از تفوق و تسلط یک جنس
 برجس دیگر منشا میگیرد. به
 این ترتیب قهرمان در دفاع عام
 و تام از جوانین جامعه و دولت
 میراید. سمبولهای قدرت نا
 برابر در چنین فیلمها یدتخانه
 آشکار شکجه هارتهدید هادر
 جهت پیشرفت بالقوه تجار و زها یا
 شد و یا شاید هدف استفاده
 نادرست از برهنه گی دختران
 ویا نگاههای دزدانه آنها
 باشد
 هیچ کدام از فیلمهای نوع بالا
 جای شک را در مالوت مرد باقی
 نمیگذارد. یک جوهر پسر
 دختر که بمثابة بیت تراشید شده

خاطره های اخیر از هنر
 پیشه مان فلم را صاف و ساده به
 خاطر دارم. مادجو بالا در
 گس، نسی، شریا و بیثا رای
 شمهی شان زیبا رویان بیس
 همتا بی بودند که فقط حساسه
 نای عشقی و تراژیدیهای زمان
 را آفریدند. آنها ستاره های
 بودند که به انسان، خداوند،
 گلها و کودکان عشق میورزیدند.
 شور و هیجان پربار آنها را میتو
 ان در عقب موسیقی پرشکوه
 شان مشاهده کرد.
 تابه سالهای شصت فلم
 سازان ماعلاقه مند تجسم عشق
 دختران بودند. برای آنها
 دختران منبع فرو نشاندن عطش
 شهوانی به شمار میرفتند. این
 مساله روابط متقابل را بین
 شقان ایجاد میکرد. آنها یکد
 یگرشان را میشناختند. برای عشق
 میزیستند و برای عشق میمردند.
 قهرمان، بدون احساس خوا
 و زار شدن نمیتوانست با اعتقاد
 تمام خود را به معشوقه اثر را
 گذارد و معشر اش نیز با همان
 گرمی پاسخ متقابل بگوید.
 در ستایش او واژه فلم آئینه بیسی
 میشد که با عظمت و شکوه عشق
 خود را در آن میدید.
 ماد رمورد آنها بی که نامهای

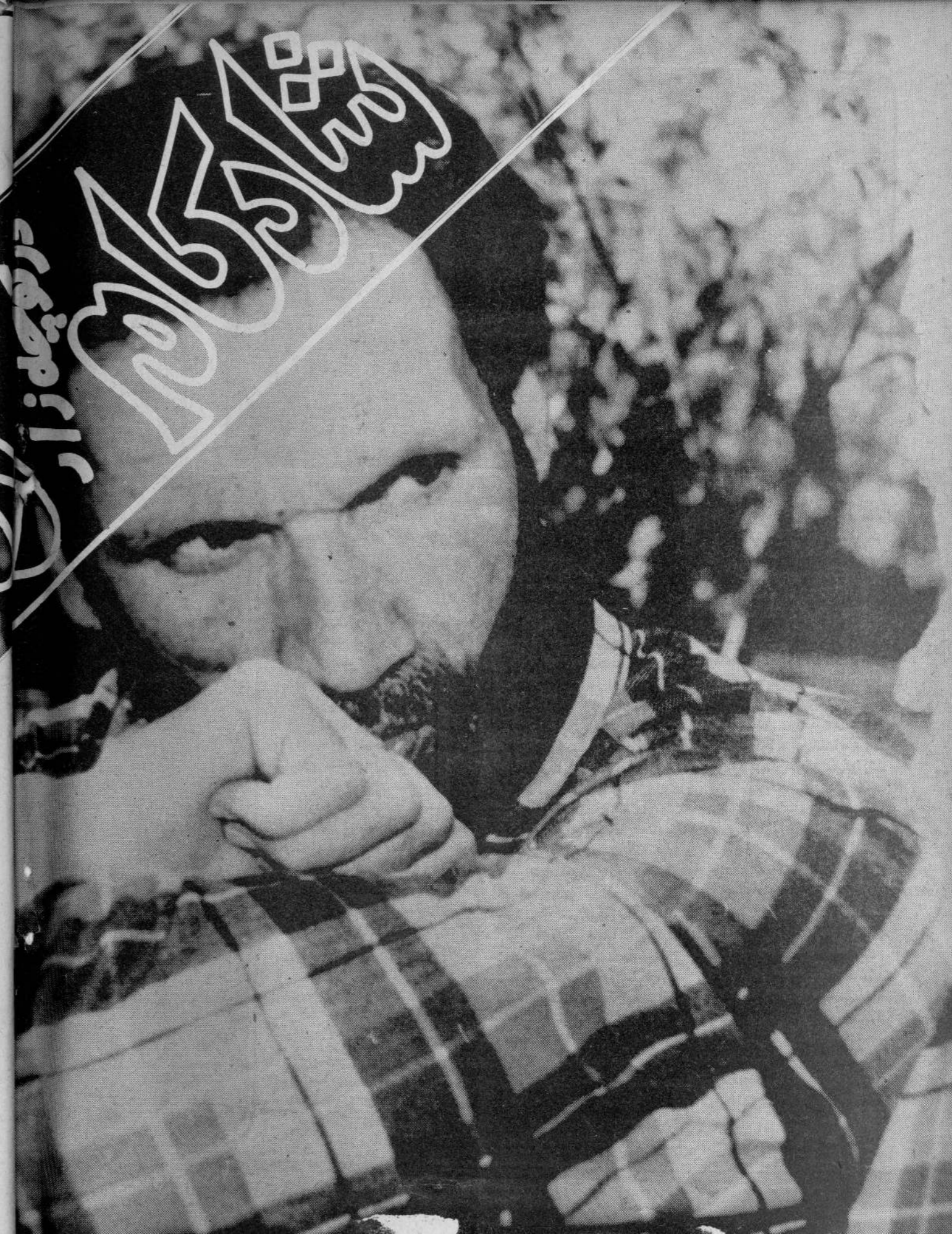


برای یک فرد
 عشق شوق
 ارزشش فدای آزادی
 مگر برای یک زن سفد
 زنده گی او است

هدیه های



عشقی مشک



هنر و تفکر

در پیچیده‌ترین

هنر و تفکر

بمان این نکته گریه است که روح و مایه تخیلات آدمی به ویژه هنرمند از کدام سرزمین‌های تجربه اندیشه و برداشت جان میگیرد؟ شاید و به گمان اغلب که دست یافتن به چنین خواستی نهمز خود در یک لاف‌افه راز پیچیده مانده است.
به گفته بانوی هنر منج همروزگارمان دکتر سیمین:

ضمیر، تمایلات و تخیلات خویش بیشتر از یک درجه بگشایند. آنانی که استعداد خویش را

اگر از کنار عرصه قضاوت کنیم باید بگوئیم که هنرمند پیوسته رویاها و تخیلات خویش را با تغییر شکل‌های دلخواه چنان به آرایش و پیرایش مینشیند که پدیده هنری وی قبل از همه برای خود و سپس برای سایر هنرپدیران پذیرفتنی آید. اما آنیکه ناگزیر از رفتن آن میباشیم

مکن! - آدمیان به گناهان شان اعتراف میکنند، اما بسه تخیلات شان هرگز، و شاید دیگر اینکه تخیلات اصیل و حقیقی همواره در ماله رازها نگهداشته میشوند.

هنر تجسم و مظهر جادوانه-گی آرزوهای آدمیست. روا - نشناسی هنر با تمام قوا میگو شد تا غیبت و نقیض خواستها و آرزوهای روزنی انسان را بشکافد تا به رزند هنری آن راه بسرد؛ زیرا یافتن کلید در همین جابه در میخورد.

باری برگردیم به توانمند - یهای پوی و پیکرانه و روح بیقرار آفرینشخانه شماره آزاد میهای اندکی که قادرند برای نهانخانه

در چند رشته هنر به آزمون گذاشته اند. عبدالله نوایی هنرمند بیست که چهل بار شاهد شکوفه گرفتن شاخه‌ها در باغ زنده گی و دهماره قزو ریزی آنها بر کستره خان بود ماست، اما گوین غنوزشا - دایی چه بر اثر از حسرت روزهای رفته نشانه هایی به دل ندارد.

او که بهای عمر را با با ننده گی و بارمندی تمام پیوسته در هکد ار دشوار گذار هنر برداشته و نقش بسته است. انکار صمیمیت بیان ناپذیر جوهر هنر او را از خمسان دور دستهای ایام به نام عدا - زده و نبرد خویش فراخوانده است. از کودکی به علاقه و گرایش زیادی به معنایی و رسامی داشت و به جای مشرقالقبای در کتابچه خط و گل و درخت میکاشت و عشق به ترسیم خط های درهم و برهم در واقع یلی - و شاید هم نخستین - عزیمت راهداری و چراغداری - برای او به سوی اقلیم های نسا - شناخته هنر و ادب بود.

آهسته آهسته او از پویه آرزوهای پیش گرفت. در پانزدهمین سالهای مکتب شور و حال شاعری به دلش شرف افکند و برای اولین بار با فرجه آزمایی های خویش تخیلات شاعرانه اشرا تحویل قلم و کاغذ داد و تا اکنون در حدود دو صد قطعه غزل، دو صد و پنجاه رباعی و هشتاد پارچه شعر به اوزان آزاد دارد.

آن سالها به الهیای شیدا این روایسته گی روحی عید - الله نوایی به طرز کلام عارفانه عاشقترین شاعر زمانه هامولانا جلال الدین محمد بلخی بود. او پیوسته میخواند و مینوشت و میسرود.

سرانجام با علاقه مندی و ذوق آفتدی تمام لبسه حبیبیه را سو - افقانه به پلان رساند و ان سان که میخواست شامل پو هنرگی زبان و ادبیات پو غنقون کابل کردید. او آرزو داشت در فاکولته ادبیات رشته نقاشی و رسامی

را ادامه بدهد، اما اتفاقاً در - ست در همان سان بود که دیبا - رحمت رسامی و نقاشی از برنامه فاکولته نامبرده به چارچسوپ دیگری انتقال یافت و آرزو گرچه ظاهراً در هاله آرزو باقی ماند اما خان نشد.

عبدالله نوایی باتکیه به استعداد و پشتکار خودی و به کمک پیشکسوتان این عرصه به زودی چاره اشرفاشسی و خطاطی و رسامی خود را به معرض نقد و نمایش گذاشت، که از آن میانه تا بلوی "گو شواره" بر - نده جایزه مقام اول گردید.

او مدت چهارده سال به س از ختم تحصیلات به حیث معلم ادبیات در لیسسه حبیبیه ایفای وظیفه نمود اما روان پوی - یشر تر او را به سوی دیاران راز ناک و نارفته سازها و آهنگها رهنمون میکرد. و به این ترتیب عبدالله نوایی شادکام شد و به آوازخوانی روی آورد. در آغاز کار آهنگهایش از ساخته های نوساز بود، اما بعد ها خود ش تصنیف پردازی را دنبال نمود.

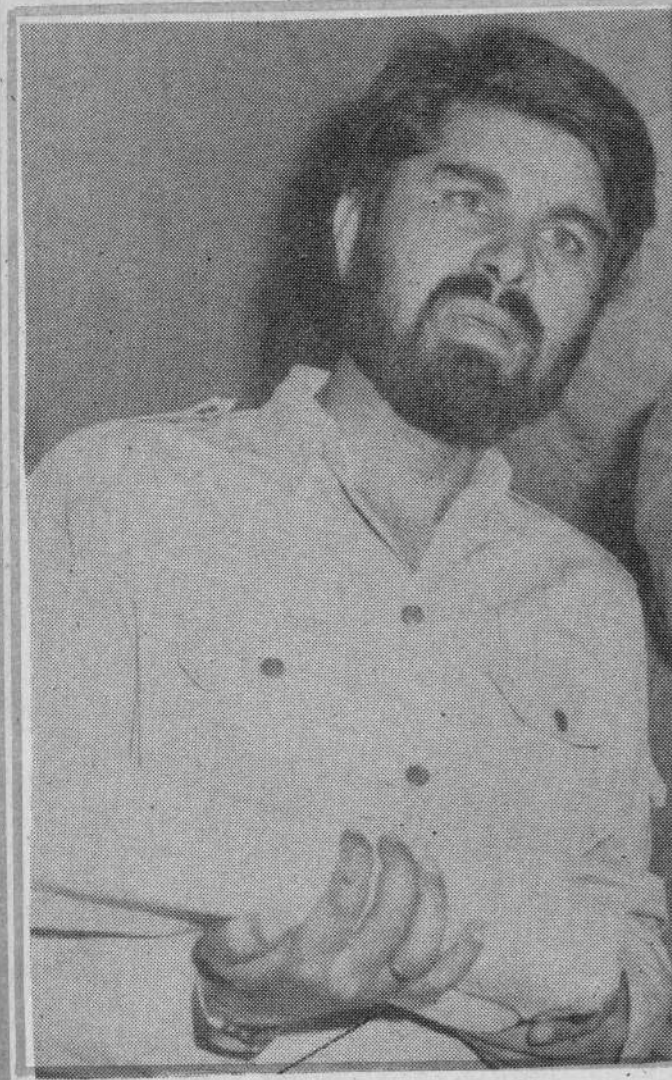
شادکام طی یک دهه پس اندکی بیشتر که به آواز خوانی پرداخته است در حدود صد پارچه آهنگ رادیویی و سی و پنج پارچه آهنگ تلویزیونی را پیشکش هنرپدیران و هنرخوا - یان هنر نموده است.

برخورد شادکام با موسیقی از نوع دیگر است. او میگوید من در هنرم عرفان را جستجو میکنم و میخواهم در صر تاسر زنده گیم قدسیت و صداقت موسیقی پرتو افکن باشد. من تالا مکان عشق و احساس در موسیقی همرو سباحت میکنم. تا آنجا که در هاله اندوهی شهرین از خویشتن خود بهره می آیم.

چنان که از شخصیت این هنرمند ستودنی پیداست و در باره اش گفتنی می آید که نمیتوان پرده بی را میان خودش و شما بیل هنرش دریافت نمود. او حقیقتاً

نکته‌های پیرامون سریال کمدی

نوشته: گورگنج



چون هرگز مختص برای شهر کابل نبوده است. - آنگونه که قبلاً نیز گفته شد انتخاب ککرها در موارد بسیار خاص دقیق و مناسب نبود. مثلاً نباید جهت اجرای نقش پدر یک خانواده مدون چهره‌ی بدون اندکترین پیشینه سرتشکیل بر گرفته می‌شد.

- جاداد دشنامها با آنکه از متن زنده‌گی گرفته شده باشد، مطابق نورمهای هنری سناریو نویسی نیست، چه در متن زنده‌گی هزاران نوع کلمات زشت و دشنامهای گوناگون وجود دارد - که نمیتوان توسط آنها به بیکسر ریالیزم زینت بخشید.

محنت و تلاش همه دست اندرکاران سریال که نمایانگر بیکرانگی محبت و احساس آنها در برابر هنر و جامعه میباشد، از هرنگاه ستودنی و ایسته‌انج گزار است.

امید داریم آفرینشگران و هنرمندان خود ما همواره با تهیه همچو نمونه‌ها هنر اصیل خویش را در انبوه آشفته بازار هنر بیگانه و بازاری که به سوی سوادت مبرود به هنر پذیران به از شناساند.

نه از تشبیل باز یکران - به ویژه شادگل. نشان دادن تفاوت شهر و روستا در برخی از فلمهای صد آغاز بلکه تقریباً در تمام کشورها یک شگرد سینمایی شده است. اما شادگل را مهربان تقلید زدن از صد آغاز بسیار زیاد دور از انصاف خواهد بود.

- بومورد نخواهد بود اگر از توانمندی نری مننون مقصودی در نقش شادگل روستایی به مثابه یکی از ویژگیهای منحصر به فرد این سریال یاد شود.

(بدون شك تکانه درونی حرکت پیشرونده این سریال در هماهنگی کامل هنرمندان نهفته میباشد.)

با در نظر داشت بضاعت جامعه فرهنگی ما و امکانات تشردکونبی زوی اولین سریال افغانی است که توانسته است از هان عامه رایبه خود معظوف سازد.

نماری از کاستی‌ها: - در سریال قسمتی از صحنه‌ها زاید و فرعی اندک می‌شد از آنها صرف نظر شود؛ خو مثال برای یک روستایی مداری را کرد هایش تازه‌گی ندارد

یکی از میوزه‌های غیر قابل انکار سریال دکونبی زوی داداشتن جلوه‌هایی هنری اصیل و ژرف افغانی است؛ مثلاً از انتخاب ککرها که تقریباً همه به جای خویش مناسب و یگانه اند، تا طرز صحبت کردن افراد هرکس به زبان معیار و دقیق خود حرف می‌زند (حتی لاله - هندوی فالهین در نقش فرعی اثر).

سریال یک محصول تعدد اصطلاح پرستاره است. قسمت زیادی از هنرمندان نیز در سنگینی آن نمیتواند بی تاثیر باشد.

- این پرداخته کمیدی افزون بر وظایف سه گانه اجتماعی هنر، در هر بخش فراهم آورنده اسباب خوشی تماشاچیان بوده و با تمام قوت خنده را - پیشکش نموده است، که به هیچ وجه قابل فرو گذاشت نیست.

- سریال در تمام ابعاد جاری خوش به دور از هر نوع تاثیر پذیری و تقلید گرایی است اگر به عمق افواغات مبنی بر تحت الشعاع صد آغاز - دن توجه نماییم، روشن میشود که این وجه اشتراک قسمی از یگانه‌گی محتوی منشاء میگرد

فصلیه مسوری سریال دکونبی زوی که تمام صحنه‌ها و حالات به گونه مستقیم یا غیر مستقیم به دوران و آن میچرخند عروج و ارتقای تمایز و تضاد الف میان زنده‌گی شهری و روستایی به سوی یک اوج است؛ که بر - خلاف شماری از تیورهای جامعه شناسانه سخن به تضاد و آشتی ناپذیری جانب هانمیر - سد.

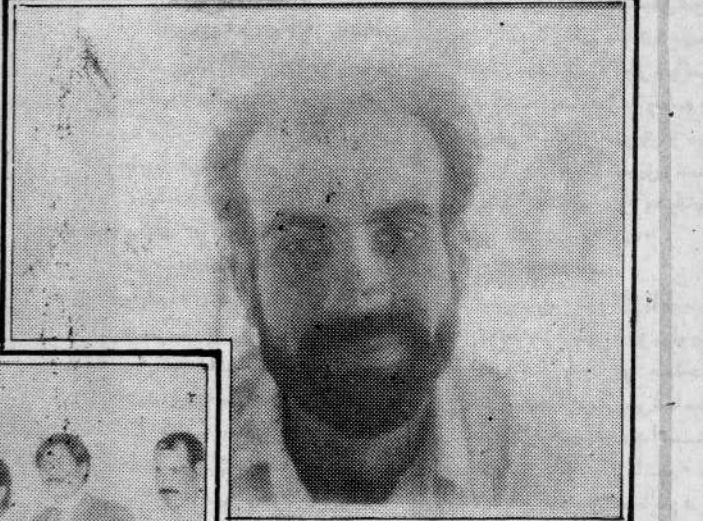
روستایی اندیشه گرفته، با دنیایی از امید و آرزوی برای به شدن زنده‌گی به شهر می‌آید. و بقیه سرا پا قصه قصه ساده دلی روستایی است که در هر جلوه اثر رنگ دیگری دارد. به گفته پیشکسوتان، هنر سر منخیت یک پدیده واحد القاء شونده با روستا و روستاییان همان انس و الفتی را دارد که روستا و روستازاده‌گان با - ستر.

اثر آمو میگویند که هیچ آدمی تا این حد ساده بوده نمیتواند چنانچه شادگل ککر مرکز سریال نمایانده شده است. خوب صرف نظر از این که یک اثر طنزی کمیدی، مبالغه و قانتیزی نقش تهادایی دارد، حرف بین خودمان باشد، مگر همین اکنون افرادی از همین قماش را در جامعه خویش سراغ نداریم اگر از نمونه‌گزینی بنا بگذریم، ناگزیر از اشیا ره به چند نکته زیرین میبایستیم:

برخی از ویژه‌گیها:

- شخصی، اینجا و آنجا، بین آنانی که سریال را تماشا کرده بودند تبادل میگردد.
- به دفته یک تن از بیفته‌گان حساس و کنجکاو بیاید بیدیریم این نکته جالب و استثنایی را که بدون شك هیچ پرداخته تصویر سینمایی کشور تا این حد در میان مردم مورد بحث و تبسره قرار نگرفته است.
- شاید به دلیل اینکه عقاید و اندیشه هادر باره این سریال از همه یگر بسیار متفاوت و گاه حتی متضاد بوده است.
- باید دید کلی میتوان گفت که داشتن مواضع و نگرینات خاص در باره این سریال همزمان با نند معیار دلی بسته‌گی دارد:
- تمایلات سلیبه و ذوقیات متفاوت فردی.
- حقیقت تعلقات ملی با طیف نسایی گسترده و درجه ارزشمند این گونه پیوندها.
- طرز تفکر در باره مسائل اجتماعی.
- پیشینه زنده‌گی شهری یا روستایی فرد.

- سوسی زوی نه یک پدیده هنری بلکه سرا پاریشنخندی و ابتدال بود.
- * در این سریال هم شهری ها و هم دهاتی هاتو هیس و تحقیر شده بودند.
- * سریال دکونبی زوی یگانه و اصیل ترین پرداخته واقع بینانه جامعه افغانی بود که در آن حقیقت‌های انکارناپذیر زنده‌گی خود ماری پر - نه تلویزیون انعکاس داده شده بود.
- * سریال هر به بود صدبار جالبتر از فلمهای بازاری و تجاری است که تماشاچیان افغانی خویشتن را از لحاظ ذوقی بدآموز کرده اند.
- * سریال به دختران کابل اهانت صریح کرده بود.
- * سریال یک تمسخر بهیوده بود.
- * اولین سریال افغانی به هر نوع استقبال می‌آورد، به خاطر اینکه واقعا یک پدیده هنری بود.
- * سریال به هیچ چیزی نوز آزد.



* یک محصول عالی و ستودنی که هرگز نظیر آن تاکنون دیده نشد.

* هیچ، هیچ، هیچ.

اینها بودند نخستین جمالتی که فردا و فردای های نما - یشر اولین سریال تلویزیونی دکونبی زوی در میان محافل



در حقیقت میتوان گفت که هیجان تبارز و تظاهر به عروسی حالت پیشرفته آزردگی روانی عاطفی و نوعی سرخوردگی منفعلانه است که در آن انزوا، زخمهای زخوری بدن و وسوسه به مصرف رسوید و لذت اشد پیدا میکند.

چنانکه اشارت رفت سترس نظم درونی بدن را به درجات مختلفی مختل میسازد. شمارش از عوارض عضوی ناشی از سترس در رقصهای مختلف بدن قرار ذیل برشمرده میشوند:

- ۱- تند شدن نبض، کم و زیاد شدن فشار خون، اختلال ریتم قلبی و ودردهای قریب القلیبی.
- ۲- سوءهاضمه، یسوس اشتها، یسوس پرخوری، دلبدی، استفراغ، زخم معده، قهیمت مزمن اسهالات و کولیت.
- ۳- سردرد، یسوس احساس فشار در سر، احساس شدیدی خستهگی و اضطراب.
- ۴- تند شدن نفس زدن، نفس تنگی، استنشاق پرانشها (قصبات تنفسی).
- ۵- سرخ شدن صورت و پریدهگی رنگ چهره، سرخ شدن موها، عرق کردن غشا، رش و ریزش مو، اکزیما.

پایداری در برابر فشار روحی، مقاومت در برابر فشارهای روحی، پیش از همه وابسته به دو عامل است:

- درجه شدت و کثرت وقوعات
- تسلسل و سرعت هجوم سترسها.

ویژهگیهای مختلفی، فرد و از قبیل سن، جنس، وضع جسمانی، پیشه، وضع اقتصادی، پوشش، زندهگی، فردی و خانوادگی، ارشیت عادات و سایر خصوصیات فردی (ممكن است نوع معنی از فشار برای يك شخص نهایت فرساینده و شکناندهند، در حالیکه برای شخص دیگر دارای کثیر اهمیت و ارزش باشد.)

بقیه از صفحه (۸۲)

از آن صورت گرفته است. آنچه که اینک در محافل علمی پذیرفته شده است و بهمانست که دکور هیجان ناگانی سترس روانشناس بر آوازه ایالات متحده آمریکا در مورد اظهار داشت است.

stress عبارت از تیرد مغلوبه مستمر متعارف معنای عضویت انسانست. یاد ز نظر داشت دستگاه منسجم فیزیولوژیک با تمام مکانیسمهای دفاعی بدن در مقابل فاکتورهای اندیت کننده، مزاحم و آزار دهنده، محیط پیرامون از قبیل:

- ۱- ناپه سامانی روند های معاشرتی، ترس، شکجه، تهدید، تجاوز و فیهب و...
- ۲- ناپه هنجاری های غیر معمول زندهگی، گرسنگی، تشنهگی، خستهگی، فقدان امنیت، ظلم، اقبال، تحقیر و توهین و...
- ۳- عوامل برهم زندهگی، تما، دل روانی، صحن، برخی از بیماریهای ناگهانی، تراژید، یسوس اشتها، کاری، دستورهای جسمی.
- ۴- فضا و اتمسفر غیرعادی زندهگی اجتماعی، بحرانها، جنگ، قحطی، آفات و مجیبت، های طبیعی، سیلابها، زلزلهها.

که عوامل فوق پراز برهم زدن روال معمولی صحن عضوی، یت به تدبیر و آهستهگی ویا در برخی موارد به گونه ناگهانی منجر به پیدایش هیجان میگردد. و اما هیجان چیست؟

هیجان عبارت است از برهم خوردگی اعتدالهای روانی تا شی از دیسچارج غیرعادی انرژی مراکز حیاتی کنترل کننده دماغ و روان که منتج به درگرفتگی فمالاتهای صحن تا مرجید شاک میگردد. این حالت تسام با تغییرات و تحولات جسمانی قابل درنگ از قبیل لرزش اندام، پریدهگی رنگ، خشکی دهان و گلو، یسوس اشتها، یسوس اختلال هورمونی بوده و عکس العملهای ثابت و اجباری را بر روی مکانیسمهای دفاعی و فیزیولوژیک عضویت انسانی تحمیل و ایجاد میکند.

قلب ما، تنگی میکند، حالت فرساینده و اندیت کننده روانی با منشاء نامعلوم و ناراحتیهای مجهول مغستهگی میزند. آری ویرو ز انواع خاطرهای ناامید کننده و...

آیا این حالتها نشانهای کداهیماری پنهانی اند؟ آیا در دهه پسون تعداد هیجانات و وقعات بسیار زیاد چشمگیر نشده است؟ چرا با چنین حالتها، دست و گریبان میشویم؟ راه پسر و رفت چیست؟

پاری بهتر خواهد بود پیشتر از پاسخ بد این پرسشها بپردازیم که مجموعه این روند ها چی نامیده

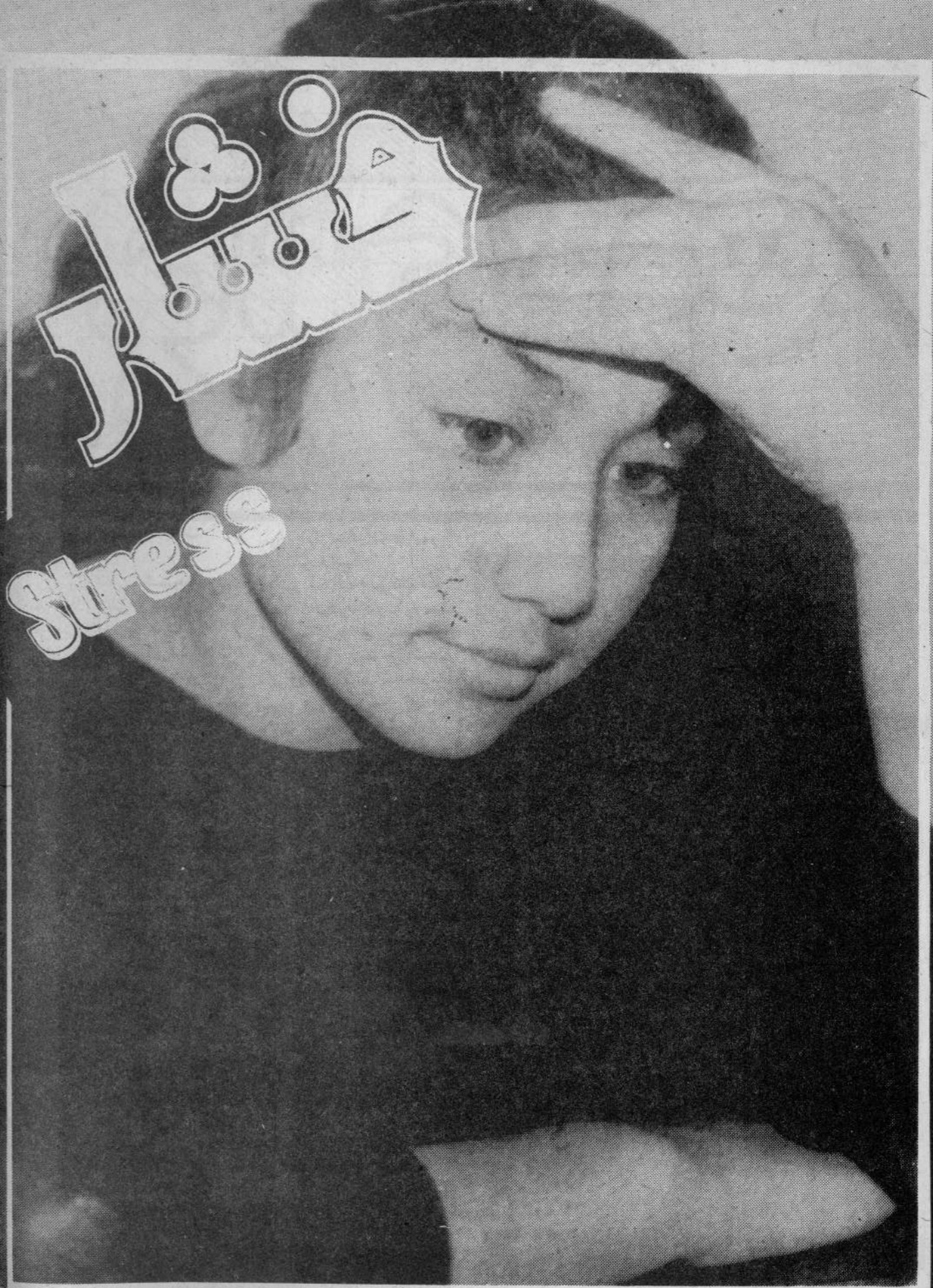
سترس ما کی تظهدرونی بدن را مختل می سازد

میشوند و چی گونه عمل میکنند.

با وجود آنکه برای بهمان چنین حالت نام فضا رهای عصبی زیاد مناسبت دقیق ندارد. آنها آنرا در برابر واژه stress سترس برگزیده اند.

سترس به مفهوم امروز من آن تقریباً در حدود هفتاد سال قبل شناخته شد و تاکنون تغییرات و تعبیرهای گوناگونی

با رها دید و شنیده ایم که دوستان و نزدیکان ما گفته اند: امروز دل بسیار تنگ است. امروز خدایی خسته است. هیچ کاری نکردم اما بسیار زیاد زنده و مانده است. دل به هیچ کار نمیشود. نمیدانم چراچی شدی که گاهی به خودمانیز جا لات مشابه دست انداخته و یک نوع احساس ناآرامی گسکه و یک ثقلت غیر قابل تحمل که روی



است که آن را میشود خاص تنها این هاست
در زنده گی بخوانم
* در کدام حالات بهتر و بیشتر برای رقص
آماده میشوید ؟
دستش را زیر زنج گذاشته چنین میافزاید:
- رقصی را که ما ماموزیم اگر منظم و شمار-
دهده کار شود میشود در حالات نا آرامی
هم همان حرکات را اجرا نمود ، اما باید
گفت زمانی که روی صحنه یا استیج میروم همه
نا آرامی ها را فراموش میکنم . در آن زمان
تنها من میباشم و رقص و تماشاگران .
* در باره رقص کلاسیک چی میدانید ؟
نگاهش را به صفحات کاغذی که به دستم است
دوخته میکنید :

با رقص کلاسیک چندان آشنایی کامل ندارم
اما بیشتر رقص محلی تاجیکستان را آموخته
ام و خوش دارم .
مهرم چگونه رقص را می پسندی ؟
تجسم نموده میکنید ؟
- با آن که تاجیکم ، اما رقص عربی را دوست
دارم و میتوانم به راحتی آن را اجرا -
کنم گرچه آن رقص مشکلتر از رقصهای تاجیک
است .

باز هم مهرم :

* چگونه به این هنر رو آوردید ؟
گویم از آرزوهای برباد رفته اش یادی به
خاطر من آورد ، آن گاه غمگینانه میگفت :
- پدرم ، مادر و برادرانم همه دکتورا شدند
آن ها آرزو داشتند که یگانه دختر فامیل
شان نیز دکتور شود . اما بخت سفاک باید
بگویم دست تقدیر سرنوشتم را تغییر داد -
یعنی زمانی که از مکتب فارغ شدم یکس از
دوستانم به نام " شمر گل قربانوی " مرا به گریه
و پشیمانی برد از همان روز عضویت گروه را
حاصل نمودم و شروع کردم به تمرینات
رقص .

* آیا در اوقات فراغت برای خود برنامه
تمرین دارید ؟
گویم فکر میکنم تا چگونه کلماتش را اداناید
و میافزاید :
- نه تنها من بلکه تمام اعضای گروه رقص ما
اوقات معین برای تمرین دارند .
مهرم ، چی وقت نمی توانید برقصید ؟
انگار کسی خاطرش را می آزارد ، و میگفت :
- فقط وقتی دختر کوچکم به یاد من آمد
حساب کارم را کم میکنم و نمیدانم چه کنم
مهرم .
* آیا همیشه چنین اتفاق میافتد ؟
- خیر ، فقط زمانی که به سفر میروم و دور
نزد پدر و مادرش تنها میگذرانم .
* شوهرتان چه کار میکند ؟
بازارهای میوه میفروشد :

زود یاد رقص



صاحبه از فریاد لرزی

با رسوم است که به افغانستان آمده
است و هر بار توشه های برای مردم هنر
دوست ما آورده است .
گلناره هنرمند است زیبا ، بی تکلف ،
صمیمی و خوش برخورد ، زمانی که صحبت
میکند با حرکات و ژست های ویژه خودش
طرف مقابل را هرچه بیشتر جذب مینماید .
او از سن چهارده کی به این سو به
هنر رقص روی آورده که " خانم زیبا " همچو
مام و معلم کاروان رهنمای خوب در هنر و
زنده گی گلناره بوده است .
چنانچه خودش گفته است " خانم زیبا
مادر دوم من است " .
گلناره زمانی که روی استیج می آید تما-
شا گرا را محو پیچ و تاب و چرخ زدنهای
خود مینماید ، وقتی هنرها با ساز میچرخد
گویی کرد باد شاخه گل را میچرخاند و شاید
فکر آن را ندارد که چه تعداد چشمان
جستجوگر تعقیبش مینمایند ، و با آن که
شاید پارسی نیز دارد ، کف زدنهای تما-
شاگران را بالبخند صمیمانه بی پاسخ
میدهد .

هنر نمایی او با استقبال گرم تماشاگران
افغانی گواه آن استند که هنر مرزیرانی-
شناسد . شاید به خاطر این که هنر زمان
بیز باینهای بشر است .
قرار بر این شد تا با او صحبتی دا-
شته و گفتنی هایش را از طریق مجله به علاقه
مندان برسانیم تا صحبت مان پاسخهای
نیز باشد برای پرسش های ایجاد شده .
در ذهن بپنند ، ها علاقه مندان رقص او .
او را در هتل آریانا ملاقات نمودم . هر-
چند خسته و نا راحت معلوم میشد ، با آنهم
حاشا بر شد تا به پرسشهایم جواب بگوید .
خود را جمع و جور نمود ، در مقابلم نشست .
بدون درنگ به پرسشهایم آغاز کردم .
* رقص را چگونه هنری یافته اید و ارتباط
آن با زنده گی شما تا چه حد است ؟
راحتتر نشسته گفت :
- رقص زنده گی من است . بگذار فقط
هنرمند یک سخن به پاسخ بگویم .
* آیا رقص برای شما احساس آرامش راتا-
مین کرده میتواند ؟
با حرکت خاصی شانه هایش را بالا اندا-
خته بعد با انگشتانش بازی نموده ادامه
داد :
- آیا گاهی دوست همیشه کی شما باعث
آزارتان گردیده ؟
میگویم شاید هم بلی .
میگوید : پس من و شما در نقطه مخالف
قرار داریم ، گرچه قبلا گفتم رقص زنده گی
من است . اما این بار میگویم که رقص
بارها در لحظات تنهایی و نا راحتیام



لطیفه (مهدی)

در همه ممالک جهان تهیه و فروش مرغهای اهلی یکی از مشاغل خیلی دیرین مردم است که این شغل به حالت يك پروژه زودرس مالد ارق در فارمهای دولتی و یا شخصی تحت نظر کارشناسان فن مسرخری پیش برده میشود. حتی در اکثر منازل نیز چند قطعه مرغ به منظور به دست آوردن تخم و گوشت آن نگهداری میگردد. گوشت مرغ يك منبع غنی از مواد پروتئینی بوده خوردن گوشت مرغ در ادوار قدیم مخصوصاً در دوره "هانری چارم" در فرانسه مردم آن کشور را قانوانه مجبور ساخت که روزهای یکشنبه باید گوشت مرغ صرف نمایند. روزهای سه شنبه مردم تمام دنیا از مزیت پر ارزش آن آگاهی حاصل کرده به خوردن گوشت مرغ عادت گرفتند.

مرغ از نظر منبع غذا بی انواع مختلف مرغهای گوشتی و مرغهای تخم موجود است. نسزد مرغهای تخم که الی مسدست میهن یعنی حدود یکسال انداز میهار اعظمی تولید تخم را داشته میباشد بعد از یکسال حتی بعد از سبزی شدن هجده ماهه یکبار رد تخم روز به روز کم شده می رود و این عمل از نگاه تولید به ضرر مرغها و تمام می شود. این چنین مرغهای تخم غرض استفاده از گوشت آن نیز نگهدا ری میگردد و یک منبع مواد غذا بی قسم گوشتی به شمار رفته به نام مرغهای شور بایی یا "سوپ" یاد می شوند.

"رهنمایی مرغ اری" بنیاید از مرغ و مرغداری در شهر خود باخبر شویم و را ز کمبودی و قحطی تخم و مرغ را بدانیم چرا که قیمت آنها نظریه سالها ن گشته است. در چند افزایش یافته است و یا هم اگر در گوشه بی از شهر فروشنده را میبینیم که تخم میفروشد با چسبی عدالتی ها و خاک راه چشم مردم زدن مصر و ف فروش است که فی بوضه تخم

را مبلغ ۷۰-۸۰ افغانی به فروش میرسانند و یا هم فی قطعه مرغ را بدون در نظر داشت وزن به سه و نیم الی چهار هزار افغانی به فروش میرسانند که این رقم با سالها قبل قابل محاسبه نیست زیرا در سالهای قبل فی بوضه تخم را مبلغ ۱۰ و افغانی و در یکی دو سال قبل تازه افغانی خریداری میکردیم اما اکنون باوصف آنکه فارمهای دولتی و شخصی در شهر فعالیت دارند اما قیمت آن چنان بالا گرفته که عده را مفتون خود ساخته تا به ایجاد واحای فارم های کوچک و یا نسبتاً بزرگ بپردازند. زیرا بازار تجارت این غرضه از گرمی خاص بهره مند است.

به هر حال میخواهم چند فارم دولتی و یا شخصی را از نزدیک مشاهده نمایم و علت گفته های فوق را از نزدیک ببینم. نخست سری به پروژه بزرگ مرغ اری واقع در رولسوالی بگرامی میزنم که در مساحت ۴۴۰۰ جویب زمین متشکل از ۱۰۰۰۰ مسلاک نگهداری مرغهای گوشتی و تخم اعمار گردیده است و مجهز بایک کلینیک و دکتوران و متخصصین داخلی و خارجی میباشد. این پروژه که در سال ۱۳۵۰ به همکاری کشور چین تاسیس شده بود نظر به عملکردی مدتی از فعالیت باز ماند و ماشین های آن بالای یکس از متشبهین خصوصی به فروش رسید که خوشبختانه فارم بزرگ در سال ۱۳۶۲ با گردیت سی و دو میلیون افغانی کشور بلقاریا در باره اعمار و ازماء نور ۱۳۷۰ به فعالیت و بهره برداری آغاز نموده است. پروژه بگرامی مسک و از طریق آن فروش مرغ و تخم صورت نمیکرد در شروع فعالیت دو باره خود به کمک مسلمان متحد بیست و شش هزار و هفت صد و ده قطعه مرغ از کت فارم کشور هند به فارم بگرامی تحویل داده شد که از جمله ۶۰۰۰ استاک تخم ۴۸۰۰

استاک گوشتی و متباقی مرغهای گوشتی است. عبدالحمید هم در آن پروژه بگرامی ضمن ابراز سخنان فوق علاوه نمود که اگر در این قسمت با ما کمک بیشتر صورت گیرد به زودی خواهیم توانست تانهاز شهروندان را از ناحیه غذا بی پروتئینی تکافو نمود.

البته آرزوی آمر پروژه مسر -



جمله کسب مرغهای ضایع شده توسط دکتر ذاروف متخصص بلقاریایی

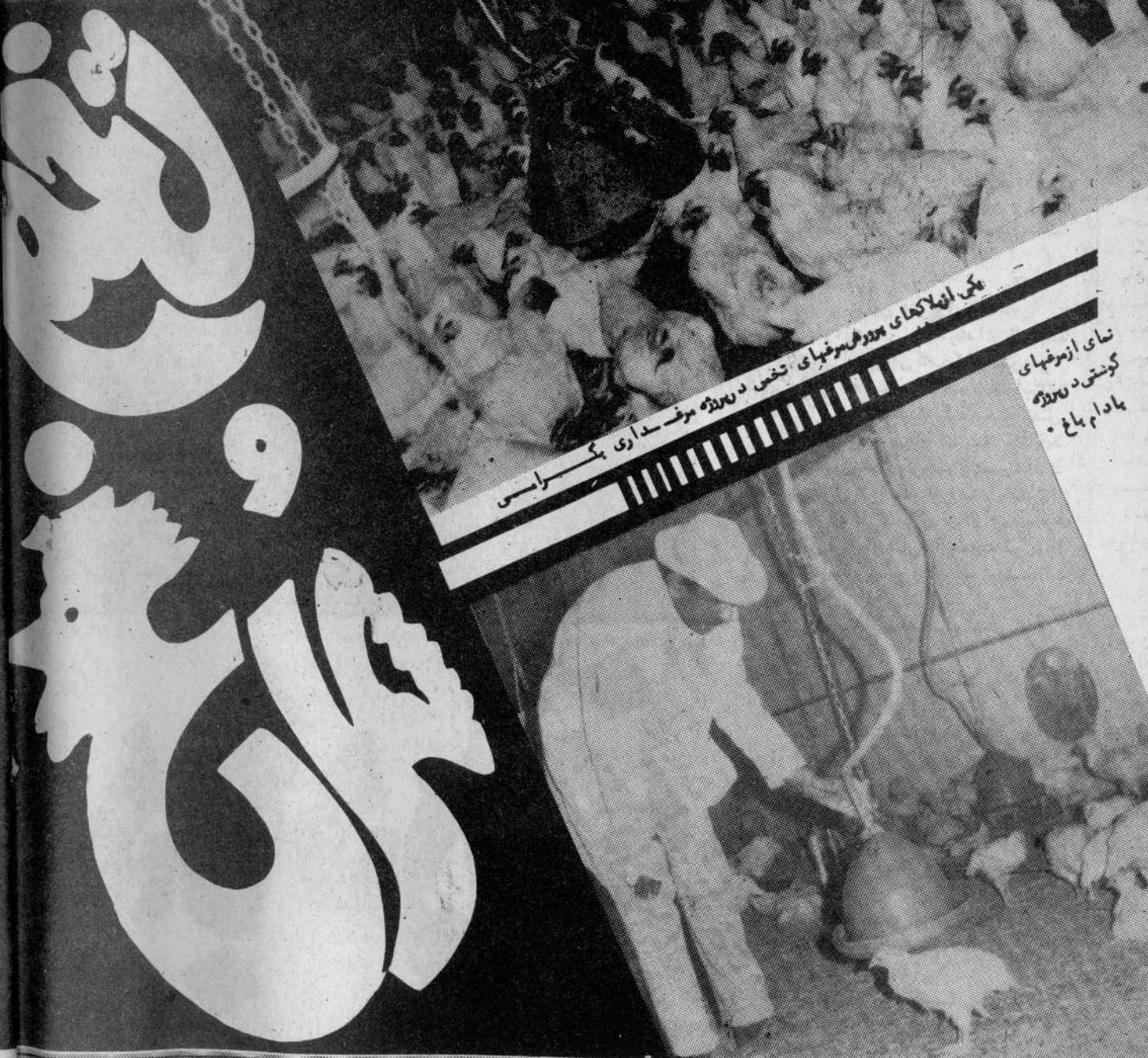
امکانات نگهداری مرغ در فارم بگرامی
 یافته اما نگهداری
 در وقت و امکانات
 ندارد و در ضایعات
 جیبی زیاد است

غذای بگرامی را نیک میندازم اما اینکه آیا در آینده چنین خواهد شد یا نه قضاوت نمودن مشکل است زیرا تخم مرغ نباید همان سایر مواد غذایی از دست بی دست و آزشخصی به شخصی منتقل شود چرا که هر قدر مواد بیشتر شود جلایان و مستکران

ماهرانه کنترل آن را به دست میگیرند. اگر دلسوزانند این عرصه کار شود تا تانها از راه شغل عادلانه يك دستگا به سلامت و معتبر دولتی به دست گیرد مفید خواهد بود و یا هم باید تکاور های مختلف اشخاص فروشنده به خاطر به دست آوردن تخم مرغ جهت عرضه به بازار مدنظر گرفته شود. يك اند از تانها زمندی های شهریان را مرفوع خواهد نمود.

پروژه بزرگ مرغداری بگرامی مشکلات معین خود را نیز دارد و آن اینست که آدوبه ها و واکسین های ضد امراض مرغها اصلاً در کشور وجود ندارد. شرکت های واسازی هیچ گاهی در قسمت تهیه آدوبه و واکسین با این پروژه همکاری ننموده است این امر در ذات خود اشتراکیار به فارم متذکره به جا میکند و منجر به تلفات سنگینی در فارمها میشود. زیرا دکتر عبدالستار ساحل آمرکلینیک پروژه میگوید که حد او مسط هر شب پنج قطعه مرغ سقطی دارند و علت همانا ناشی از نه رسیدن آدوبه مناسب به مرغها و واکسین امراض مرغها به آن مصاب میشوند میباشد. البته سه دوره واکسین و قاپوی به وجود مرغها تزریق میشود اما مرضی که از اثر گردیدن که نظر به مرطوب بودن سقف بلاکها به ظهور میرسد تداوی آن ناممکن است ولی در بعضی موارد دکتر ذاروف متخصص کشور بلقاریا مرغها را کنترل میکند استعمال آدوبه های انسانی را توصیه میکند. در بهلولی متخصص بلقاریایی خانم چاند را دکتر بخش F.A.O ملل متحد در زمینه تداوی و معالجه مرغها همکاری میکند.

بامشاهده داخل بلاکها به این نتیجه رسیدم که کارکنان و دکتوران این پروژه علاقمندی خاصی نسبت به مملک خویش دارند. حفظ الصحة محیطی و سایر امکانات پرورش دهم مرغ بقیه در صفحه (۸۷)



یکی از ملاکهای پرورش مرغهای تخم در پروژه مرغداری بگرامی

نمای از مرغهای گوشتی در پروژه بادام باغ

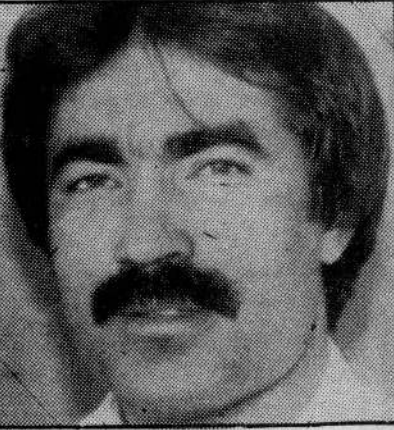
انسان اود سندرونو راتلونگی

د مینګې دکړې د سطحې (۲۰۰۸) په سلو کې اوبو نوبل ده په حقیقت کې زوی کسره لمانځونکې ده. بهرینه د مینګې دکړې شکل وروکونکې ، د اقلیم معتدل کونکې اود ژوند د بیانګوده . زوی په کوه کې خلو بهرینه د پا سفک ، هند ، اتلانتيک اوشمالی منجمد بحر اوهمداسی کوچنی اولوي جملونه اوبهرې شه. ټول سندرونه (۲۲۰) ملون میل مکې اوبه لري .

سندرونه لکه د مینګې انوسفیر سطح اکسیجن وکارېن داي اکساید اوناټرو جن لري چې د سندرونه نباتات اوحیوانات له هغو څخه که اخلی .
زوی په ساره کې سندرونه د بشري وروستی سرحد دي چې باید د ساینس اوتکنالوجي په مرسته دهغو اوبو ، خزانو غذائی موادو ، برقي قوې اود اقلیم د کنټرول دپاره اغېزې کوي ترې واخستل شي د سندرونو څخه هغه وخت دپوره که اختلافي شو چې په هغو کې د برمعلومات ولرو اوتيايي دانسان بقایه راتلونکي کې په هندي سندرونو اوبه لري .

دوشونوګرانګو سامان الاتو څخه معلوماتي چې سندرونه د مینګې د اقلیم کلي اود پېښې ضیع ده. بهري طوفانونه په مینګ کې دزلزلو دتکانوسبب ګرځي چې په دي برخه کې اوس هم خبرې روانې دي . پوهان اوس فواري دتطبیونو دپېچ توتی له منځه یوسي . پوښووي انجینیر د (۴۸) سلو په اوزدوالي دپوکانمال په واسطه دپرتګ تنګ کې دتطبیونو او په دیاسفیک دتودو اوبو تمهول پیل کړل ، هغه غوښتل دشوروي اتحاد دري زړه مینګه تطبی سواحل دکنګل نه پاک کسري همداسی دشوروي اتحاد اوسرکاد تطبی پیچ دویلیکېدو دپاره هستري بیونوس استعمال کسري دي .
په شکه دپشور اوتونکي دپهرونو اوسو پاتې په (۸۱) څخ کې

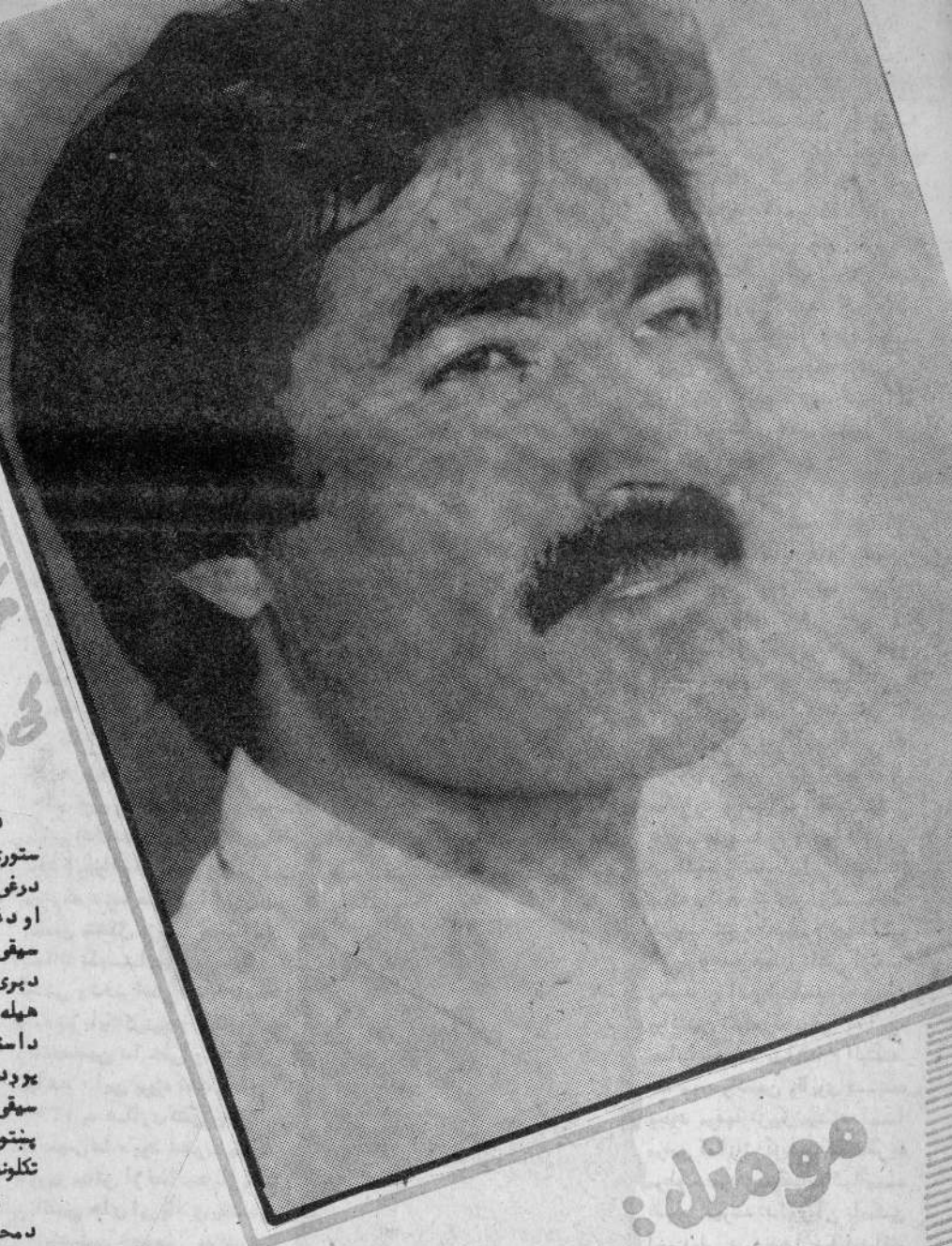
هم خو سندري ټپي کېم ؟ خو چې سر اولوي ولوي .
- تراوسه دی خو سندري په راديو او تلویزیون کې ولې ؟
- او ه سندري .
- او کومپه و متاخله زياته خوښوې ؟
- دغی خان شعر ، د پستی جینی نښه ده بکری دپرماتوې پی .
- د موسیقی په کوم خاص مجلس کې سندري وايې که نه ؟
- هو کې دخو شحال خان خټک دفرهنگي شورا دله موله نورو دوستانو سره یو ځای جوړه کړې او غواړو د پښتو تر ټولو ټکلسي غزل په دغه دله کې ایجاد کړو .
- کومه موسیقي د رته ښه بهیسي ؟
- هغه چې په سزاوې وی او ښه اغېزه ولري .
استاد سرآهنگه به ولې : «موسیقی به سرقای ریح است و موسیقي بن سرغذاب ریح است» .
- د چا غږاوسندري ولې دی خوښوې ؟



- دخيال محمد غزاو دهغه سندري ولې می زيات خوښوې ؟
- دشا ولي دسندرو په هکله څه نظر لري ؟
- شاولی زمونږ محل او سوسې سرې او ښه غزل بول دی په موسیقي او غزل کې ښه پوه ایدی خو زمونږ په هیواد کې یې قدر کو نه شو . هسی خوز مونږ په هیواد کې اوس دارود ګرځیدلی ، چې رهنر مند موجود او ژوندی وی قدر یې نه وی خو چې نیست شي بهایې په زړو یا دوی ، لکه استاد اولمهر چې ژوندی وو په سختی به یې شپې ورځې سباکولې اوس چې مړی دزه په یا د محفلونه جوړېږي اوبه هر محفل کې شپزاوه لکه افغانی بصره سرې .
- تر ټولو لږه هیله دی څه شی ده ؟
- دا چې په ملک سو له را منځته شی ، او دسولې په شرايطو کې د پښتو موسیقي دغوړیدو هیله من يم .

به می اوريدلی . یو کال په پېښور کې دخيال محمد سره د موسیقي په پېښور کې ګرځېدله ده سره می کارکاوه اود بهرني سره د موسیقي په ښه اجرا کې مرسته کول څلور کاله می دهندی کلاسیکی موسیقي زده کړه د روهین چتر جي تر لارښوې لاندې وکړه او د پرتخه می ورڅخه زده کړل .
د طبلي ټالونه می داستاد هاشم تر - لارښوې لاندې زه کړل اود موسی قاسمی سره می زمونږ خپله کلاسیکه موسیقي زده کړه او بالاخره می د پښتو سرکوه داستاد او غزل زده کړې په خاطر گل زمان ته ګوره کېږد او دده تر لارښوې لاندې سندري وایم .
- کلاسیکی موسیقي زده کړه دپوه هنریند یا سندري غاړې له پاره څومره ضروري گڼي ؟
- کلاسیکه موسیقي زمونږ دشرقي موسیقي پوهنې ده چې زده کړه یې هرشرقي سندري غاړې ته محتسب بریښي ، پوهانو د سندري غاړې په ذوق پوری اړه لري چې په دغی څه- څه شي کې کومه لاره غوره کوي .
- د پښتو موسیقي په برخه کې ځان په څه شی مکلف گڼي او کوم کار به پښتو موسیقي ته سړته ورسوي ؟
- کتریا د پاره موقع مساعده شي ه غواړم کلاسیکه او غزل موسیقي په پښتو موسیقي کې رايچ کېم ؟ که څه هم په خپله اوس کولا شم په پښتو موسیقي کې کلاسیک راګونجا جراکرم خو غواړم د ښه عیسیت ورکړم اوبه فعلی له ول یې د موسیقي خو ښوونکو ته وړاندې کړم په پښتو موسیقي کې غزل اوس رايچ دی خو هغسی چې زمانه غواړي ه غواړم سېنگار یې کېم .
- تراوسه دی کوم خاص کار د پښتو موسیقي ته کړی دی ؟
- په پښتو موسیقي کې کس داتې سندري خورا منلی اوبه زړه پوری دی . اتې په کسورې او پاری اجرا کېږي چې دا یې موجه بڼه ده . ما هغه کړې په بهرني راک کې اتې له کلاسیکو سرکوه سره گڼ کېم چې دا په پوره ډول نوی شی دی . زه هیله من پچسې پری بهیالی به شم .
- د جاز موسیقي په هکله ستانظر څه دی ؟ آیا په ځای ده چې زمونږ موسیقي د جاز له موسیقي سره بدله شي ؟
- په هېڅ صورت نه ه هره موسیقي ځانته خوند لري . دېد لیدو وپلوی یې نه هم خو زمونږ په ټولنه کې د نوی پدیدې په ډول یې خو ښوم .
په موسیقي کې مهمه ده چې ستر موجود وی که د هر ډول ضرب سره وی مهمه نه ده ، که دایره وی ، د رهل وی یا طبلسه او جاز وی .
زه خپله هم غواړم د جاز موسیقي سره

کومپه رايچ
مناظرې
کلاسیکه او غزل
موسیقی د پښتو موسیقي
کې رايچ کې



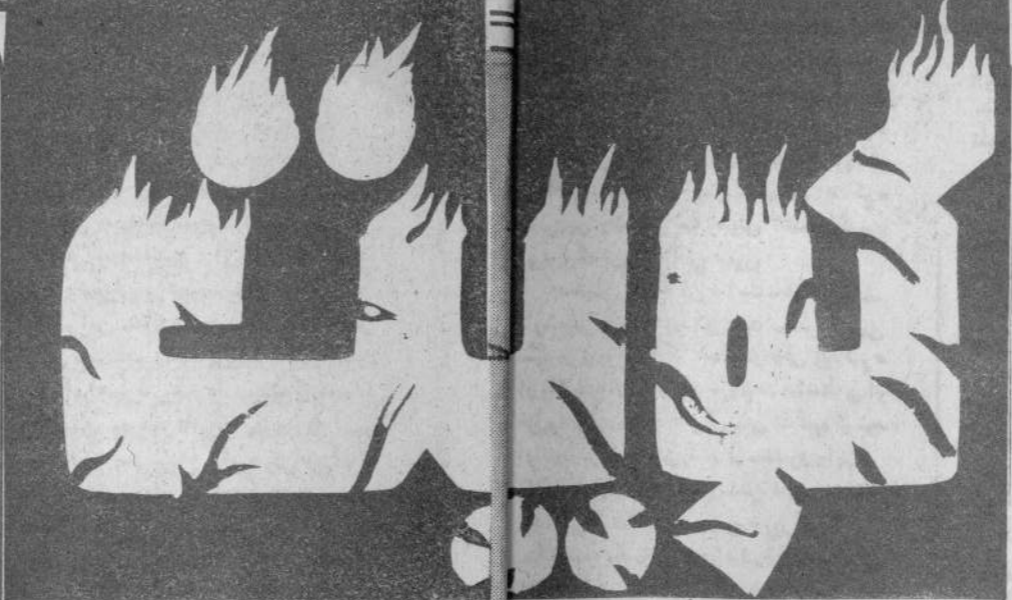
مومند : د مینګې موسیقي

د پښتو موسیقي په آسان کې داسی ستوری هم نوی په لمانځه و راځی چې سرې درغی موسیقي راتلونکي ته امیدواره کوي او دغه هیله منځ ته راوړي چې پښتو موسیقي ته یواځی نه خوا رېږي و بلکه د هغی د پری وړانګې به هره خوا خپری شي . دغه هیله دخوانو سندري غواړو په تکل اود هغوی داستعداد په غوړیدو سره لا پیاوړی کېږي . یو دغو ځوانو سندري غواړو څخه د پښتو موسیقي لېوال او هور من " مومند " دی چې پښتو موسیقي د پرتختک او ټکل لپاره نوی ټکلونه لري .
مومند په ۱۳۴۰ کال د لوګر ولا یست د محمد آغې په ولسوالی کې زېږېدلی او په لوګر کې یې له لومړنيو زده کړو سره سره د کابل تخنیکي پېښور کې دی . خو کاله په خپله مسلکی دنده بوخت و او ښه څنگه کې یې د موسیقي سره هم مینمونه او ښی سندري به یې د دوستانو په مجلسونو نوکې ویلې ، ترڅو د همدغو دوستانو په غوښتنه اوتینګها د موسیقي ریاست ته راغی او دلته یې په راديو اوتلوویزیون کې په سندري ویلو پیل وکړ . راځی چې په نور څېرو دده له خولې پوه شو .
- د موسیقي په برخه کې دی له چا سره کار کړی او په علمی توګه دی له چا نه زده کړی ؟
- څومره چې زمانه موسیقي سره مینه به په هماغه اندازه به دخپلې خوښی سندري غواړو په مجلسونو نوکې کیناستم اود هغوسندري

مرکه کونکې سهېلا حضرت نظیس

مخکن له دي چی په کښه کې —
نظامی مدخله وشي ، دغه هیواد دوری
۲۰۰۰ - ۲۵ - بهره چی شوي تل تولیدول
چی نهاتره یی باندینو هیوادو ته صادریدل
ل ؛ خو موده مخکی دکښت دتیلو له ونه
سره یو مرگ وشو او ده داخبره په
د اګه کړه چی دتیلو صادرات به دکمال
تریا په پورې له سره پیل شي .
دکښت د بندر توتو جملی
څخه د شعبه بندر د تراشکو پرمخ
پرانستل د چی د پورتو د عرب کښت
له خواترې د یو استفاده کښي . د شوا
یخ او شعبه بندرونه مراعاتو ماین گذاري
کړي اوشته یی هم لوټ شوي وو . هچا
هم گمان نشو کولای چی دغه بندرونه به
دومره ژر داستفادي وړ وګرځي . کښان
عبدالرحمن التباري په یو صاحب
کی وویل چی مړ د بندرونو د فعالولو
په خاطر شیبه اوږن کاروګر ترخو ترهڅه
لومړي دتیلو دجاري کولو کار پیل کړو .
دغه راز دکښت هواس شرکت
په اضطراري عملیاتو کې برخه واخیسته
او اوس دي په چمتو دي چی خپلو کارونو
ته پراختیا ورکړي . دا په دي معنی ده
چی هواس شرکت د خپل نوي مرکز جوړول
تیلان لاندې نیولی او الوتنی اس
او اوسیا له سره پیل کوي . دکښت
هواس شرکت امر په دي هکله وویل چی
نوي مرکز به د ۱۹۹۲ کال په نیمايي
پای ته ورسېزي او په دي توګه الوتکو
ته به د امکانات برابر شي ترخو د هېواد
په بیا ودانولو کې فعاله برخه واخلي .
دغه راز د شهید جابر الاحمد الداهرا لایبیا
ح له هدایت سره سم ، هغه کښت چی
د جګړه لاسه نورو هیوادو ته تللی و و
د الوتکو په واسطه ، یی له دی چی کرایه
ورکړي ، بهره هیواد ته راوستل شول .
په رښتیا سره هم چی کښت ته
په جګړه کی مادی او معنوی پرتاوان ور
اوښتی وی ، خو معنوی ستړتاوان چی
کښت ته ورسیدلی دي ، هغه دکښت
د موزمبیک لوټول او تانیا څخه اثارو له منعه
تلل دي . که څه هم د ملګرو ملتو د امنیت
شورا تصمیم په بنسټ ، عراق مکلف
دي چی د موزمبیک لوټ شوي اثار بیرته
کښت ته ورکړي ، خو اوس په کښت
کی داسی بېوه ضح ته راغلی ده چی
ورک شوي اثار په هڅه کله بیرته
وته موټدل شي . رپوتونه وایی چی
صدام حسین دغه مالونه خپلو جنرالانو
او مشورانو ته تحفه ورکړي .
پاتی په (۸۷) څخه

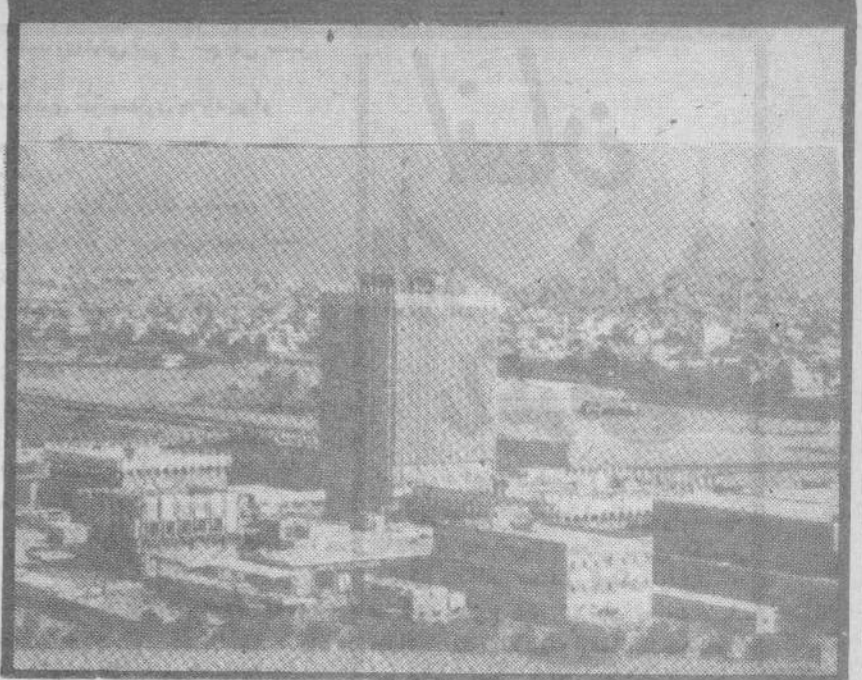
څرګې بانګاران داسی پیشنهاد کوي
چی کښت یی تجارتی پورته له کښت
سره نهات شي . له دي کبله د متحد
ایالاتو د صادراتو او وارداتو بانک هغه
خاصه طرح دکښت لپاره وړاندې کړي
ده . په هر حال دکښت تجارتی او بانک
اچولو بانګونه له د پروستونو سره مخامخ
دي . که څه هم د مان په مامشت کښی
د هغو خانګی خلاصی شوي ، خودی په
ترجماتی چارو اود خپل پرسونل په پوره
کولو باندې مصرف وو . تر ټولو مهمه داده
چی دغه بانګونه باید خپل بلانسونه جوړ
کړي . د احم باید وویل شي چی ټولې دغه
هلی عملی د دي لپاره روانی دي ترڅو و
دري سو زره کښت چی بهره خپل هیواد
راستښي له اقتصادي ستونزو سره مخامخ
نشي .
په کښت کی د تیلو رایستل په خامه
پایه تعقیه شوي ښه ، دغه هیواد د
تصادد بنسټ شمېرل کښي . له جګړې
نه مخکی هر ورځ کښت ۱/۷ میلیون بهره تیل
راکتل هونکله چی جګړه پیل شوه د ورځی
له ۱/۸ میلیون بهره څخه د پرتیل سوځی
اوبه د و د تبدیلی سره .
که چیر د پیسو په ژبه ورسره وروپای شو
چی کښت په یوه ساعت کی پنځه میلیونه دالره
سوځولی دی .
مخکی له جګړې نه هکښت ۱۸۵ د تیلو
څاګانی درلودی چی ټول فعالیتی
وي .
دکښت پترولم کمپنی او س وایی
چی دوری پنځه هشت زره بهره خام
تیل وایی اواندا کی یی ورځ په ورځ زیاده
تښتي . دکښت د خپلو چی مایونولسه
جملی څخه یوازی د مینا الاحمدی چی
بمبای لټوویل شوي دي . داسی پترولم
کښتي چی د سپتمبر د مامشتی ته مایه
پورې به دوری دوه سو اوښووسزره
بهره خام تیل راوايستل شي اود کمال
تریا په پورې به دغه رقم ترخپلورسوه
زرو بهره پوري ورسېزي .
په ملګرو ملتو کی دکښت استازی محمد ابولحسن
ویلی دی چی ټول دتیلو سکور همل
بیلونه دالره تاوان زغلی دی چی په
هغه کی څاګانی پمپونه ه د ذخیرې تانکون
نچن ځایونه او داسی نور شامل دی
تر ټولو زیات د بورګان ساحی د پور
تاوان زغلی دي . هغه داچی د ۲۲۹
تاکانو له جملی څخه یوازی پنځه یی
رضی پاتی دي اوساحه مین گذاري
شوي هم ده .



بیا جویری

د ذبیح الله احمدی شماره او تنظیم

مخکی له دی چی
په پوښتلی نظامی
مدخله وشي دغه
هیواد دوری
۲۵۰۰ بهره چی شوي
تل تولیدول چی
هیواد و تصادد
پای



او هواس لیکونه او همدغه راز د ۲۷۰۰ تونو
کروټو ، مکتوبه پوهنتون اولی
مرکزونه جوړول شامل دي .
داسی پتیل شوي دي چی په سو
زاتلونکو کلونو کی د فعالی اواضتی چارو
د لوړتیا لپاره بیلونونه دالره به مصرف
ورسېزي . دکښت مقامات تر فشار لاندې
دي ترڅو داسی منابع پیدا کړي چی دغه
منعه وړل شي ټولو بمبای ونیسي .
د هېواد د بانګونو د ساتلو لپاره په
بیلونونه دالره به صرف ورسېزي ترخو
د پورونو او راګرې ورکړي جبران له دېخوا په
شان وساتل شي . څرګې بانګاران اوس
چی حکومت باید یوازی په ۱۹۹۰ کال کی
نولس بیلونه دالره ولګي په داسی
حال کی چی سزکال حکومت په پام کی لوي
ترخو هر یو کښت کوره نی ۲۰۰۰ دالره
لو هغه تاوان ورکړي کی چی دمراتی
نونی په وخت کی یی زغلی دی . په
همدي ډول د هېواد سوداګرانو هم
باید پوځه پمپ ورکړي شی ترخو خپل
کانونه بیلوننه اوانا برکی پری فعالی
کړي . د دي لپاره چی کارونه څخه سم
شي ، دکښت امر شېخ جابر الاحمد الجبار
برالمصباح پریکړه کړي ده چی لس بیلونه
کښت دیناره (هر ۳۵ بیلونه دالره) پور
کړي . په هر حال داسی کی منده ایالاتو
بانګونه غواړي چی په معاملاتو کی تر ټولو
دمنه وي . همدغه راز په لندن کښی
بانګاران وایی چی د دي بیلونو سرو
پور به د مامشتی تراخړه پوره امضا شی

په کښت کی د عراق له نظامی مدخلی
څخه برکال تورپزي او اوس وروسته
له یو کال څخه د دي دکښت څنګ بهره
خپلو کورونو ته راستښي . د دي له
راستښی سره سم دکښت د بیا جوړونی
کار پیل کښي اوبه پوره یقین سره باید
ویل شي چی دتیلو د صادراتو کار به له
سره پیل شي . هوګې ، دکښت د خلکو لپاره
خپلو کورونو بهره راګریدل یو ترڅه
تجربه ده .
د رپوتونو له مخی داسی معلومښي
چی ټول له شلو تردیرشو بیلونو د سرو
پورې کښت ته تاوان وروښتی دي . سره
له دي چی د پری ستونزی په څ کی د دي
خو اوس دا هغه کښي چی دتیلو څاګان
نی له سره فعالی نی . د جولای د مام
شتی تر نیمايي پوري له دوسوونه د پری څا
ګانی ورتل شوي اوجا پرمال دکښت
په ښار اود احمد په په سیمو کی پاک شوي .
همدغه راز د کار د نتیجی په توګه داسی
ویل کښي چی د جون له مامشتی نه
تورپي پوري به په تیلو کی له ۲۰۰۰ بهره
لونه تر ۲۰۰۰ بهره پوري زیاتوالی
راشی . د احم باید وویل شي چی دلو
مړي عمل لپاره دتیلو صادرات د جوړون
په مامشت کی پیل شول .
د امریکې متحد مایالاتو اړ و انجینرانو
په اضطراری توګه د مامشتی لاتر هغه پیل کړل
اود پریښا اوبه کا راوحتوزا ترسوزی و
د شپږو مامشتی پلان جوړ کړ . په دغه
پلان کی تیل کی کونکشن هونکله بندرونه

با وجود این که در پی جرعه آب و در جستجوی لقبه غدا می پیموشید وید تا نزد یک سنگه های صفرا سرد و چون چیزی نیافت تا لان و گریبان بازگشت و سوی منظومه سراسی که از دور در نزدیکی مروه بصورت آب نمو دار بود بشتافت و چون نومید شد با ر دیگر سراسیمه سوی صفا آورد و باز سوی مروه بشتافت و تا هفت بار این آمد و شد را تکرار کرد و سعی بهن صفا مروه که در حج اسلام تشریح شده برای تجدید این خا طره مقدس است.

در همه این احوال طفل با صبحه و ناله خود پیوند دل مادر را پاره می کرد و جگر گاهش را می شکافت.

آه خدایا! چه منظره جانگناه و طاقت فرمائی!

ازینطرف کودکی بیگانه و گلویش خشکیده و حتی دیگر قدرت برگزیده هم ندارد و از شدت گرسنگی و تشنگی نفسش بشماره افتاده و از طرف دیگر مادر بیگناهیگانه عزیز را با حال جان دادن می بیند و راه چاره از هر سو برایش بسته است و نه برای تنها پیش منسی ونه برای تسکین مصیبتش تسلیتی دارد (کودک بیشت روی زمین افتاده و پاشنه های هردو پا را بزمین میساید و گویی باینوسله از سنگ و خاک یاری میطلبید تا مکدرن سنگ بحال لشر رمت آورد.

در چنین لحظه و حشمتان همراه امید از هر سو بسته بود و ناگاه چشمه آب زلالی از زیر پایهای کودک بجوشید (آری مگره بارها از دل سخت سندانها هر های آب جوشیده است؟)

وقتی چشم هاجر بر آب زلال افتاد و دید که رحمت الهی او را فرا گرفته و چشم رعایت خدا او را منظور داشته و باتنی خسته و رنجور در حالیکه عرق از جبینش فرو میریخت بصراع چتر گوشه خویتر آمد و لبها و کامش را از آب تر ساخت و از خوش حالی در پوست نمیگنجید زیرا بچشم خود میدید که برق حیات از چشمان کودک نمیدرخشید و منج طراوت و نشاط همسراه آب در رنگ و پوستش پدید میآید.

مادر مهربان فرزند عزیز را در آغوش کشید و گویی جانی تازه در کالبدش دید مود و پایکدست کودک را نگاه داشت و بود و بادست دیگر گاهی آهسته آهسته پشت او را نوازش میداد و گاهی اشکهایش را پاک میکرد تا جریان تنفس کودک بحال طبیعی بازگشت و دیگر نفس در سینه اش نس پدید میآید.

هاجر نیز از آن چشمه سهراب شد و طراوت حیات در پش ماثر پدید آمد و آن ابرسیاه یاب و ناندوه که

مدتی بر او سایه افکنده بود بانسیم لطف الهی پراکنده و هر طرف شد.

این چشمه همان چشمه زمزم است که تاکنون باقی است و جمعیت حاج گرد آن ازدحام میکنند و برای استفا ده از حوضش بدانجا میشتابند تا مگر جرعه ای بنوشند یا شربتی از آن همسراه آورند.

وقتی چشمه زمزم پدید آمد پرندگان را از آن صحرا ی سوزان بسوی خود کشید

قصه قلین

زفران بیا موزنا صفا

شکست

راکه

تاگرد آن بهروز آمدند و بر فرازش بسال کشودند در آن هنگام قوی از جرهم نزدیک آن سر زمین میزیستند پس چون انبوهی پرنده گان را دیدند حدس زدند که در آن نزدیکی آبی پدید آمده و ازین رو چند تن را بجستجو فرستادند و فرستاده گان پدید آمدن چشمه را بفرمان بردادند قبیله جرهم با خاطری مسرور و چهره ای خشنود و خندان فرد فرد دسته دسته گرد آمدند چشمه فرود آمدند و جمعی از آن قبیله در آن سر زمین رحل اقامت افکندند و پس هاجر با ایشان انس و اشنائی گرفت و در ده مسایکیشان آسوده و مطمئن شد و خدای را سپاس گزارد که دعای ابراهیم را در باره او و فرجه اش مستجاب کرد در آن گاه که عرصه دانست:

پروردگارا! من یکی از ذریه خویش را در این سرزمین بی آب و علف نزد یک خانه محترمت سکونت داده ام پس چنان

کن که دلهایی از مردم بسوی ایشان متما یل شود.

اسماعیل ذبیح:

ابراهم فرزند عزیزش را از یاد نبرد. گاهگاهی بدیدنش برفت و توشه ای از دیدارش بر میداشت. از حالش تفقد میکرد و نیروش بر نیرویش میافزود. روز کاری بر این منوال بگذشت و اسماعیل جوانی بزرگ و سخت پی شد. در ایسن هنگام ابراهیم درخواب دید که خدا او را فرمان میدهد تا فرزند یگانه اش را به دست خویش سر برد. و از طرفی هم ابراهیم می دانست که روی پای پیغمبران حق و صدق و از وساوس شیطان پهراسته است. امتحانی در پی امتحانی! و ابتلائی

راستی که این محنتی است که کوهها زهر بار گرانش کمری میشوند ولی همیشه خطر برای مردمان خطهر و مصیبت عظیم برای شخصیتهای عظم است و از اینسو و امتحان و ابتلا ابراهیم هم باندا زه علو منزلت و ثبات یقین و کمال ایمان اوست.

ابراهیم فرمان الهی را امتثال کرد و در راه اجرای آن بشتافت و آهنگ سفر کرد تا پسر را بداند ازین سو و ان خبر را که از شدت وقعش کوه سرتگون ودل از جای کنده میشود برای پسر چنین نقل کرد:

"فرزند عزیزم همانا که من در خواب دیدم که تو را سر میبرم پس بنگر تا راهی تو چیست؟"

ابراهیم خواست باینوسله فرزند را در جریان امر الهی از روی اراده وارد کند تا مجبور نگردد که او را از روی قهر و جبر بخاک و خون کشد.

اسماعیل چون سخن پدر را بشنید بقدم اطاعت پیش آمد و درین رفتن فرمان الهی

شکست

راکه

دنیال ابتدائی (پیری فرتوت که عمری دراز با روزگار کشتی گرفته و با حسودات خطرناک زمان پنجه نرم کرده و گردش مال و ماه سرو قاتش را چنبر ساخته روزگاری دراز بامید فرزند بی سر برده تا چون بسن پیری رسیده خدا فرزند یگانه ای بپو بخشیده و آن گاه ماه مور شده تا او را با مادرش از خود جدا سازد و در سرزمینی بی آب و علف بدون یار و مددکاری مسکن دهد و او در همه این احوال فرمان خدا را با ایمان و تسلیم انجام داده پس هنگام پروردگاران از آن مضایق و سختیها راه فرج و نجات بر آنها کشود و از جای که گمان نس برده اند کفالتشان فرمود و انشاء پس از تحمل اینهمه رنج و مارت هنوز از لذت قرار و اطمینان کام نگرفته ماه مور می شود تا آن فرزند عزیز و یگانه اش را ذبح کند.

ببشتافت و گفت: ای پدر ما مور هست خود را بجای آور که بخواست خدا مرا از صابران خواهی یافت.

انگاه اسماعیل که از حال دل پدر خود با خبر بود خواست تا سوز درونش را تخفیف دهد و نزد یکترین راه را برای اجرا قصدش باو بنماید. پس گفت: پدر جان برسمان را محکم ببند تا هنگام اجرای فرمان خدا دست و پا توزم زیرا میترسم که از جرم گناسته گرد و جامه ام را از تنم بیرون کن که بخون الوده نشود زیرا بیم دارم که چون مادرم آن را ببیند غم و تاثرش شدت کند و عنان صبرش از کف بیرون بیرون آید و در آن سبب شرکت پدر چنان دم کارد را تیز کن و بسا سرعت آن را بر گلویم بگذران تا تحملش برین آسانتر باشد زیرا که مرگ سخت و دردناکست.

انگاه گفت: سلام را به مادرم برسان و

اگر ما نمی ندیدی پهر اعظم را برایش بسر زیرا که آن باعث تسلی خاطر و تسکین درد های دلش خواهد بود و بوی فرزندش را از آن خواهد یافت و چون برای من دلتنگ شود آن را در آغوش خواهد فشرد و سوز درونش را تخفیف خواهد داد.

ابراهیم گفت: ای فرزند تو برای اجرا فرمان خدا نیکو مددکاری هستی آن گاه او را در آغوش کشید و بوسه هاز گونه و دهانش بر داشت و بی اختیار پدر پیر شکسته و جوان نو خاسته گریه و ناله سرد دادند.

پس از آن ابراهیم گونه فرزند را بر سر خاک نهاد و کارد را بدست گرفت و گاهی تندی کا رد را و گاهی لطافت گلوئی فرزندش را منگرفت و از سر رحم و شفقت سیل اشکش بی اختیار میجوشید و آه های سوزان از دلش بر میخاست عاقبت تنهش را بر گلویش نهاد و روی گردنش بگردش آورد و ولی کارد از بریدن فرو ماند زیرا قدرت الهی تندیش را کاسته و از کارش انداخته بود.

اسماعیل گفت: پدر جان رویم را بر خاک نه تا مرا نبینی زیرا چون چشمت به سیمای من میافتد رحم و شفقت بر من همبفرماید و ترا از اجرای فرمان خدا باز میدارد.

ابراهیم روی پسر را برخاک نهاد و بار دیگر کارد را شدت بگردش آورد و ولی باز تیغ کارگر نرفتاد و رگها را نبرد. ابراهیم بصورت فرورفت و اینکار بر او دشوار آمد که مبادا اجرا فرمان خدا بیاخته خسبر افتد و پس بخدا متوسل شد تا در کارش فرجی کند.

پرو ردگار بر بوجار گیش رحمت آورد و او را نداداد که ای ابراهیم همانا که مفا د آن روی یا را اجراء کردی و تا همین حد اخلاص و تسلیم خود را باز نمودی.

نور شادی از چشمان ابراهیم بدرخشید و دیدار فرزند بر لطف و رعایت الهی و دفع بلا و برطرف گشتن اندوه و روی سفیدی در امتحان خدای راهساز بگزارند.

خدا ایتعالی قربانی عظیم بعنوان فدیة اسماعیل پیش ابراهیم فرستاد و ابراهیم بمجرد آنکه کارد را که از برهمن کند ی گرفته بود و بر گلوئی آن قربانی بسود خونش روان شد و از آن تاریخ سنت قربانی واضحه جاری و متبع شد و مسلمان نیز هر سال در آن سنت شرکت میکنند تا خاطر ذبح اسماعیل را بیسار آورند و نعمت الهی را شکر گزارند.

اسماعیل و جرهم:

پرنده گان در فدا ی ان سر زمین که چشمه زمزم از آن جوشیده بود بهروز آمدند و دسته دسته در اطراف آن چاه آمد و شد میکردند و اگر چه هنوز خبر آن چشمه به اطراف نرسیده بود ولی با وجود این رونق و جان تازه ای در آن مکان پدید آمده بود تا آن گاه که قوی از جرهم که در پائین مکه مسکن گزیده بودند پرنده ای را در گردش و پرواز یافتند پس گفتند: بیگمان این پرنده برگرد چشمه آب پرواز میکند ولی ماکه می دانیم در این صحرا ی سوزان آبی وجود ندارد! پس نماینده های با آنجا فرستادند تا چشمه آب را بیابانند و بایشان شتافت.

قوم جرهم مخرم و مسرور با طرف آن چشمه کوچ کردند و در کنار آن مرحل اقامت افکندند و چون مادر اسماعیل را در کنار چشمه یافتند از او اذن مجاورت خواستند و هاجر ایشان را اجازه داد که به عنوان مهمانی در آنجا با اعزاز و اکرام بمانند ولی قصد غصب مکان و تجاوز و عدوان نکنند.

قوم با راده و حکمش را ضعی شدند و سر پرده های بیار در آن سر زمین بر پاشد و آن صحرا ی خشک رو با آبادی نهاد.

اسماعیل همچنان رشد و نمایم کرد و قامتش افزاخته و عضلاتش پیچیده میشد و اسم و آوازه اش در اطراف منتشر میگشت و او با قوم جرهم معاشرت میکرد تا زمان شان را به ماموخت و طولی نکشید که با دختری از آن قبیله ازدواج کرد و پیوند ارتباط و امتزاجش با ایشان محکم شد.

کم کم داشت آسیاب خوشی و آسوده گی فراهم میشد ولی روزگار بامرگ هاجر این بساط خوشی و آسایش را در هم پیچید و مرگ هاجر که در حفظ اسماعیل و تربیت او انهمه رنج کشیده بود بسیار بر اسماعیل گران آمد و دلش را بسختی در هم فشرد و سبب اشکش را روان ساخت زیرا تنها او بود که در گهواره سرپرستی و نگهداریش کرده و در جوانی از شفقت و تربیت خود بهره مندش ساخته و در هر پیشامدی برای او بازوئی زورمند و مددکاری فداکار بود.

ابراهیم اگر چه در سرزمینی دور از اسماعیل بسر میبرد ولی نمیتوانست فرزند عزیزش را فراموش کند و از دوری پاره جگرش بیاساید ازین رو گاه و بیگاه به سراغ اسماعیل میامد و از حالش تفقد میکرد.

در یکی از سفرها چون بخانه اسماعیل بقیه در صفره (۸۵)

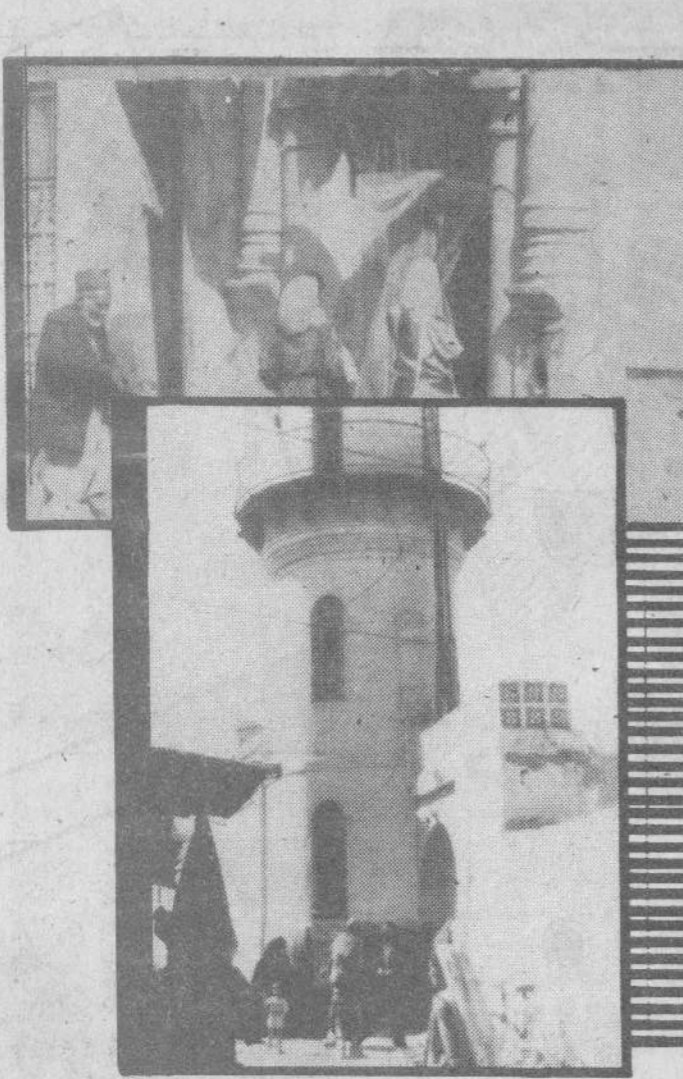
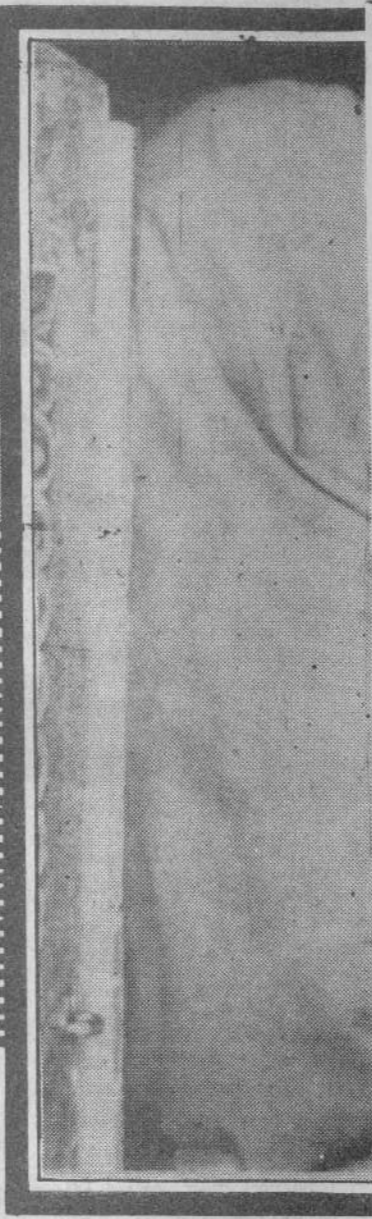
و حتی ذات ذوالجلال با-
توانایی و قدرت لایزال اش-
دیکسین چیزی که جان است
باد ورتسین پدیده که جسم است
نزد یک کرد باهم آمیخته
غم واندوه و خوشبختی صد-
بختی و یک قوه فراتر همه چیز
یعنی سرنوشت و تقدیر را نیز
با آن همراه ساخت تا بنده لذت
شادمانی را پس از چشمه
تلخکامیها و قدر بداند .

گاهی یک حادثه غم انگیز
و پردرد مانند چیزی تهنیرنده
رشته آرزوها و سعادت انسان
را میبرد و او را به گرداب غم و-
اندوه پرت میکند که نساگرهر
بایست آن را با تحمل و شکیبایی
بپذیرد و به خاطر رهایی از
آن به جهان معنویت پناه برده
به زیارت قبور برود غمها و دنا له
و شوم را به راه براندازد و تا
روح پاک آن ها وسیله نجاتش
گردد .

یکی از روزهایی که زاینهن
به این منظور برگزیده و فال نیگو
گرفته اند روز چهارشنبه
است و گرچه مقرر کردن روزنا-
بت خنده و در احاد بیت شریف
و روایات فقه و کتب معتبر چار روز
هفته را یعنی دو شنبه و پنج-
شنبه و جمعه و شنبه را برای
زیارت مبارک بهتر دانسته اند
اما افزون بر این روزها روز چهار
شنبه نیز بنا بر عرفی که در کشور
ماست و شاید انگیزه های دیگر
تا برخی داشته باشد روز زیارت
شناخته شده است مردم مایه
این باور اند که روز چهارشنبه
روز مراد بخت برگشته گان
است و روز مبارک است که با رفتن
به زیارت اولهای کرام هفت چهار
شنبه روز به هم بایست به زی-
ارت رفت و حاجت خود را طلب
کرد و گویند حاجت دو سه باره
یعنی هم حاجت بر آورده میشود
و هم پایدار میماند .
در کتاب معدن الاسرار تالیف
حضرت شیخ سعدالدین انصار
رج " نیز چنین آمده است :
برای استجابت دعا به
درگاه حق سه گونه روز را مهین
کرده اند و برای حاجات خیر

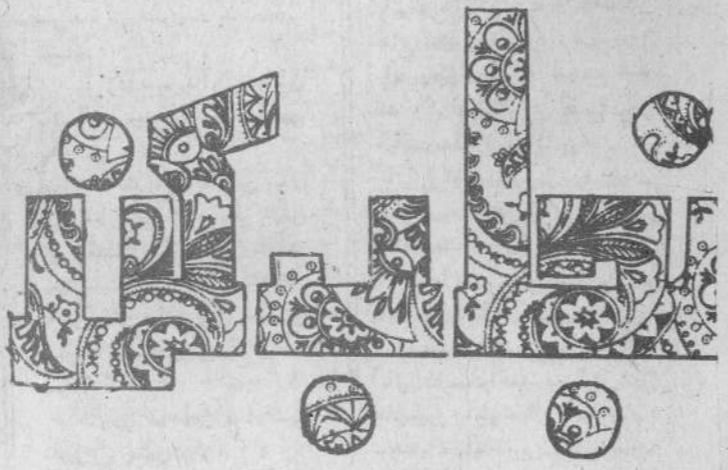


ذکره باجر



روزهای شنبه و پنجشنبه و جمعه
برای حاجات میانه روز های
دوشنبه و چهارشنبه و برای
نجات شر روزهای یکشنبه و سه-
شنبه که در تمام حرزها و تحویزات
دعا ها این اصل معمول بود
است .

در کشور اسلامی ایران
بیشتر از گذشته ها به این سو
معمول است تا آخرین چهار-
شنبه ماه حوت هجری شمسی که
مصادف با اخیر ماه صفر است
جشن میگیرند که آن را چهار-
شنبه سوری مینامند و اشتقاق
ترکیب چهارشنبه سوری یعنی



چهارشنبه، مهر و عشرت کند
آداب و رسوم خاص را در آن بر-
گزار می نمایند و آن را به نسام
" ندوبی " هم یاد میکنند و
در کتاب فرهنگ دهخدا آمده
است که :
جشن چهارشنبه سوری
از جشن های باستانی خراسان
نشان است .
شیخان شاهران کلاسیک
نیز اشعار و سروده های زیادی
در بسته گی با روز چهارشنبه
داشته اند چنانچه فردوسی
شاعر بزرگ فارسی زبان میگوید :
مقاوم همسرگفت به سرام را
که در چهار رشنه من گام را
یا نظامی گنجوی گوید :
چهار رشنه که از شگوفه مهر
گشت به روز کین سوا و سپهر
یا منوچهری گوید :
چهار رشنه به که روز بلاست با ده
بخور
به ساتگی بخورتا بهمانه گذرد
افزون بر آن در یکی از
صفحات فرهنگ دهخدا نوشته
شده است که :
" رب النوع چهارشنبه عطار د
است " که محترم علی احمد
فکور نجم سرشناس کشور ما از
در پیچه علم نجوم در مورد
گفتنی های دارند که با هم می-
خوانیم :
" ارباب دعوات روز چهارشنبه
را منسوب به رب النوع عطار د
میدانند و اهل تنجیم ستاره
عطار د را منسوب به زورا و احکام
و قضات و علمای میدانند و از اهل
رهگذر اهل تنجیم بایل در رب-
سابق و اهل ادرا و ادویه
دیدار با قضات و علمای مناسب
و نیک میدانند و اهل تنجیم
آغاز کتاب و شمولیت در مکتب
و شروع درس و فحس و جستجو
را در روز چهارشنبه بنا سب و
خوب دانسته اند و حتی از رب
النوع عطار د عقاید است
که از هندیا به بایل رفته و از
بایل به مصر و از مصر به یونان
رفته است و بنا بر این عقاید همه
مربوط به تنجیم است نه به علم
نجوم زیرا تنجیم مربوط به فال
یعنی بیشتر یعنی حوادث میگرد
بقیه در صفحه (۸۸)

گیتاهای باعظا محمد آواز خوان جوان

کاشکی ساقی زلفش



کرد های هنرش چنین گفت:
چند سال پیش کورس موسیقی
کلاسیک را نزد استادان هندی
در کابل تعقیب نمود، ام و پس
از زحمات فراوان توانسته ام
موفق به ثبت هشت آهنگم گردم
که به آنها را توشه هایسی و
در زنده گی هنری خود محسوب
مینمایم.

وی در مورد آواز خوانان
تازه گام و اهمیت موسیقی چنین
میگوید:

آموزش دانشهای ابتدایی برای
تازه گامان عرصه موسیقی خیلی
مهم است. زیرا موسیقی مانند
بحریست که آواز خوان تازه کار
با فرا گرفتن دانشهای ابتدایی
میتواند به موجی از امواج بدل
شود.

در مورد کمیسیون موسیقی
تلویزیون چنین میگوید:
— اعضای کمیسیون موسیقی

تلویزیون در قسمت چک نمودن
آهنگها داوری و عدالت را در
نظر نمیگیرند، زیرا بسوا ر
دیده شده که آهنگهای خیلی
ضعیف و بدون این که حتی
شنیده شوند به نشر میرسد
میشوند. استند کسانی که با
واسطه ها و شناخت ها، آهنگ
های مبتذل خود را از طریق
رادیو و تلویزیون به نشر میرسانند،
که این کار در حقیقت
خیانت به موسیقی کشور است.
آنانی را که آشنایی با اساسات
ندارند نه باید به رادیو و تلویزیون
راه دهند.

مقامات مسؤول موسیقی کشور
باید کورسهای معتبر موسیقی
را وسعت دهند و حتی برای
آنانی که میخواهند در رادیو
و تلویزیون آواز خوان یا نوازنده
شوند، باید کورس معینی وجود
داشته باشد.

تست نواختن ها رمنوهر همنو
بوده است.

نخستین آهنگ اود رسال
۱۳۶۸ با مطلع (کلین وکلپوی
من) به کوشش محترم ترنس به
نشر رسیده.
عطا محمد نهیب خود در مورد کار

عطا محمد نهیب هم یکی از
جوانان تازه قدم در عرصه هنر
موسیقیست. به گفته خودش —
اساسات موسیقی را نزد استاد
هاشم هجرتی آموخته است.
استاد سلیم سیمست وی را در

گفت و شنودی کوتا با مسعود آصفی پس درم نواز قمشهر

پس درم

سازی از قبایل بومی

— کارهای محترم (پتروم) همیشه مراکت کنند، بوده است و در کشور، جاز نوازی فرها که در گذشته عضو گروه گسرخ بود خیلی خوب است.

* نعر شما در مورد زیبایی این آهنگ چیست؟

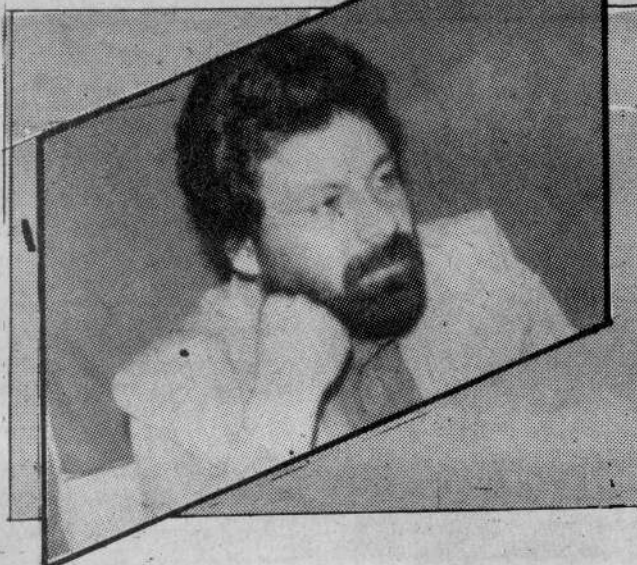
— معیول بودن و نبودن بیسک آهنگ همانقدر که به آواز متعلق است همان اندازه به موسیقی نیز تعلق دارد و همانقدر که در وزن دار بودن آهنگ آواز خوان سهم دارد به همان اندازه نوازنده ها نیز سهم استند.

خصوص موسیقی جدید هنری یکی از موسیقی شرقی و غربی را به وجود آورده است که من نواز از همان شیوه استفاده مینمایم.

* در قسمت نواختن بیس درم شما را کی یاری رسانده است؟

— در قسمت نواختن بیس درم استاد و رهنمای خاصی ندارم اما پارچه های کونگونی را از هنرمندان خارجی و داخلی همیشه میشنوم که همین کار همیشه در قسمت نواختن جاز مراکت نموده است.

* کار کدام نوازنده بیس درم بیشتر مورد توجهتان قرار گرفته؟



منتب بودم آغاز کارم بود و در کنسرت ها اکثر هنرمندان لیس، حبیبیه را که در آن زمان شهرت زیاد نداشتند مش و حید صابری احمد مرید، تیمور شاه سد و زی و دیگران با نواختن "بیس درم" با نگو درم و کانه یاری میرساند که بعداً هنکاریم را با هنرمندان راد یو و تلویزیون آغاز کردم.

در کنسرتها و فستیوال های که در داخل کشور در ایر گردیده — چندین بار توانسته ام مقام اول را به دست بیاورم و همچنان سفری که به منظور اشتراک در فستیوال به کشور آلمان باد و تن همکاران دیگر ما داشتیم گروه ما توانست در بین معالک خویتر بدرخشد و به دریافت مدالی از طرف شهر پوتسدام آلمان نایل گردد.

* تا کجا ممکن است بیس درم را با سازهای شرقی تلفیق بخشید؟

— گرچه بیس درم یک آله موسیقی مدرن غربیست اما میشود آن را همراه با آلات موسیقی شرقی یک جاذبه چنانچه همین اکنون در کشور هند وستان به

مسعود آصفی در پهلوی این که محصل پوهنتون کابل است "بیس درم" مینوازد با بسیاری گروه های هنری همکاری دارد که کارهایش همیشه مورد توجه قرار گرفته است و به همین سبب ما هم خواستیم با او اندر — باب کارهایش صحبتی داشته باشیم.

نخست از همه در مورد خصوصیات و پیشینه تاریخی "بیس درم" از وی پرسیدم که در پاسخ چنین گفت: "بیس درم" که مردمان آنرا به نام جاز میشناسند یک آله ضربی بوده و منشأ آن مربوط میشود به بومی ها در آن زمان اگر جنگ میان قبایل در می گرفت احساسات مردم را توسط این آله "بیس درم" به شور می آوردند و بدین لحاظ این آله قبلاً یک آله رزمی بوده است.

* چه وقت و چگونه به فراگیری نواختن بیس درم پرداختید؟ و آیا به آلات دیگری نیز دسترس میدارید؟

— در سال ۱۳۵۵ یعنی زمانی که متعلم و مسور لبختر موسیقی

صنایع دستی ما در چرخه تولید است؟

تهیه کننده: ف. آتشی

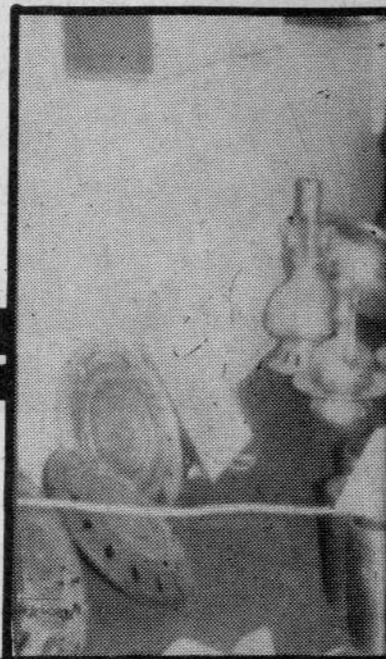
اهدات دستی خانواده ها و اشخاص انفرادی را که دارای ماهیت پذیرفته شده باشند از طریق اموریوم خویش به فروش میسراند. و با استفاده از فرصت میخواهم بگویم که همه خانواده های محترم و اشخاصی که تولیدات دستی خوب دارند میتوانند با این اداره در تماس باشند. تولیدات خویش را به دسترس ما قرار دهند.

امروز با مقایسه بعضی اقلام تولیدات صنایع دستی با تولیدات یک دهه گذشته چنین نتیجه به دست آوریم که جنسیت تولیدات امروزی در سطح پایین قرار دارند. به گونه مثال اگر قالبین را که امسال تولید گردیده است با قالبین پانزده سال پیشتر مقایسه کنیم، جنسیت قالبین امروزی در آنها نقص و عیب اراست و رقت در این مورد از محترم کیفر پرسیدم در پاسخ چنین گفت:

داده است. و در بیرون از کشور نیز امکانات عرضه و فروش تسو - اهدات را میسر نموده است. مهم ترین فروشگاه تولیدات صنایع دستی کشور همین اکنون در مسکو به نام "فروشگاه کابل" موجود است که همه ساله با عقد قرار داد با جانب شوروی، مقدار قابل ملاحظه صنایع دستی کشور، در آن جابه فروش می رسد. نکته دیگری را که باید به آن خیلی توجه داشت این است که این اداره حتی تسو -



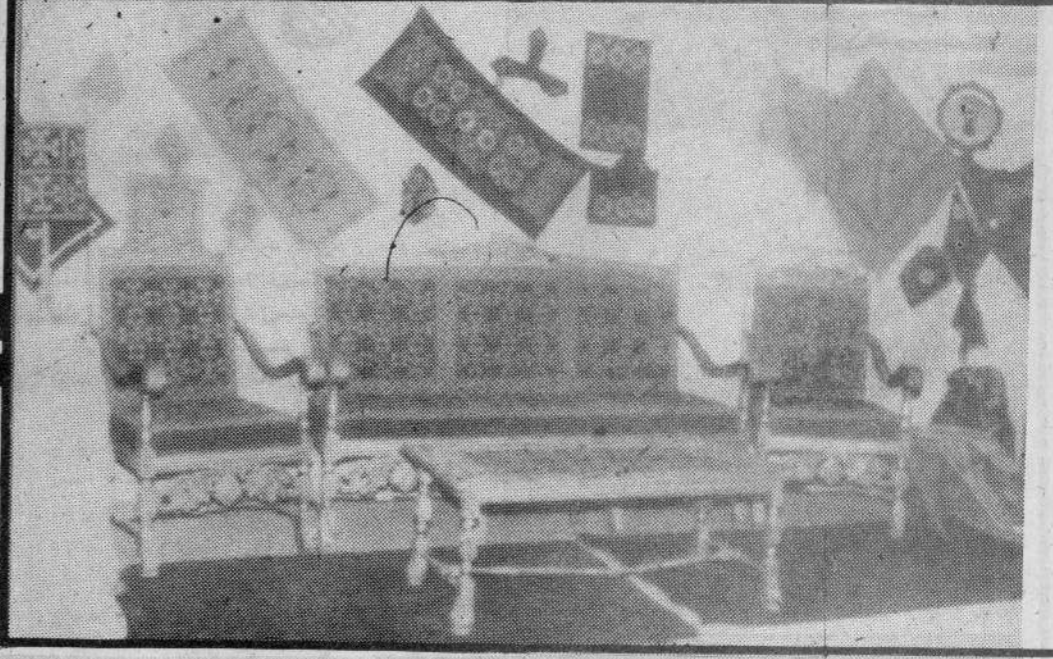
زنان قالبین باف با تهیه و تولید قالبین نقش مینی را در صنایع کشور دارند



کارگران افغانی تهیه کرده



طریق که بادستان هنر



تولیدات دستی ماکه در بازارهای خارج شهرت خاص ندارند

دستی و فروش آنها گفت: "مرکز انکشاف صادرات صنایع دستی در ترویج انکشاف و عرضه تولیدات صنایع دستی کشور فعالیت های قابل ملاحظه می را انجام داده است که همین اکنون در هادستگاه تولیدات خود را از این طریق عرضه و به فروش میسراند. این اداره تولیدات گونه گون صنایع دستی کشور را در داخل از طریق اموریوم خویش در اموریوم صنایع دستی افغانی مستانده به معرفی و فروش قرار

خود اقلام دیل، را در بر میگیرد قالبین باب، کلم باب، زهر رات تولیدات چرمی، البسه، چرمی انواع لباس، پوستین، پاپوش ها، دست دو زیبا، تولیدات چوونی، تولیدات سنگی، فرش باب، تولیدات پشمی دست بافی... این تولیدات به نسبت های متفاوت در داخل و خارج کشور بازار فروش داشته و با قیمت های متفاوت عرضه میگردند. آقای میر عظیم کیفر مدیر د. اموریوم و صنایع

دستی و فروش آنها گفت: "مرکز انکشاف صادرات صنایع دستی در ترویج انکشاف و عرضه تولیدات صنایع دستی کشور فعالیت های قابل ملاحظه می را انجام داده است که همین اکنون در هادستگاه تولیدات خود را از این طریق عرضه و به فروش میسراند. این اداره تولیدات گونه گون صنایع دستی کشور را در داخل از طریق اموریوم خویش در اموریوم صنایع دستی افغانی مستانده به معرفی و فروش قرار

شده فوق باید گفت که تولیدات صنایع دستی کشور را میتوان با ایجاد یک شرکت تجاری بهتر تنظیم و جمع آوری و به فروش رسانید. در این مورد مسوول تجارتی اداره انکشاف صادرات صنایع دستی گفتند: "همین اکنون مساهله تاسیس یک شرکت، به خاطر جمع آوری عرضه و فروش تولیدات صنایع دستی در شوروی محترم و زهر - ان مورد بحث است که امیدواریم با جلب پیشه وران اصلی صنایع دستی این مقوله، حایه

صنایع دستی کشور را نیز متاسفانه ساخته است. زیرا تولیدات اکثر اقلام صنایع دستی بازرها - شیدن دستگاه ها و منابع مواد خام و نیز با ازدست رفتن کارگران ماهر سقوط نموده و باین که به حد اقل رسیده است. در گذشته ها تولید صنایع دستی و صد وران به خارج در مایه ملی سهم ارزنده می داشت که با ریخ فراوان از این عرضه، امروز فیصدی ناچیز و اندکی بدست می آید. با در نظر داشت سخنان یاد

د کشورهای کمتر انکشاف یافته، که زمینه ماشینی شدن صنایع کمتر میسر گردیده است، صنایع دستی در بخش های مختلف خصوصاً در تولیدات ملی مصمم مهم و ارزنده می باشد. قابل یادآوری میباشند که در گذشته ها صنایع دستی افغانی - نستان در داخل و بیرون کشور اهمیت فراوانی یافته بود. اما با ریخ که رویداد های پسمون همان گونه که در سایر عرصه ها تا شهرات منفی به جا گذاشته

صنایع دستی کشور را نیز متاسفانه ساخته است. زیرا تولیدات اکثر اقلام صنایع دستی بازرها - شیدن دستگاه ها و منابع مواد خام و نیز با ازدست رفتن کارگران ماهر سقوط نموده و باین که به حد اقل رسیده است. در گذشته ها تولید صنایع دستی و صد وران به خارج در مایه ملی سهم ارزنده می داشت که با ریخ فراوان از این عرضه، امروز فیصدی ناچیز و اندکی بدست می آید. با در نظر داشت سخنان یاد



ان) درجهان زنان را مر- دان بیشتر رهبری میکنند به این دلیل همیشه مبارزه بخا- طرحقوق خود را فراموش نکنید • ۴- بار بار او نیدزود (هنرپیشه) سونا) بهترین مشوره من اینست که از ایام جوانی بیشتر وسپتر استفاده کنید • این عالی ترین ایام زنده گی شماست • ۵- نونا مایسکو (ژورنالست) در ایام جوانی مابه حرف هیچ کس گوید نم دهیم • این مساله آنقدر وحشتناک نیست • به فرایز خود اعتماد بیشتر کنید • اگر در زنده گی کدام استباهی را مرتکب بغیه در صفحه (۸۷)

مستقیم خواهد داشت • ۲- لوند الوساردی (مدل عکا- سی مجلات مود) از همه اولتر بگوید که مرک به مواد مخدره! در مسایل عشق و احساسات خیلی با حوصله و در ضمن محتاط باشید در این موارد بیشتر به خواست قلب تان مراجعه کنید • همیشه دست بکاری بزنید که خود شما به آن اطمینان دارید • مشوره ها را وقتی بشنوید کسی سرور دانید اما همیشه تلافی کنید که تحت تاثیر اشخاص نروید • ۳- ژولیت سمرنفل (گرد آ- ننده کمپنی تلوویزیون آی • تی

ماز چند زن شورتینگ و مشهور جهان خواستیم تا به دختران و زنانی که میخواهند موفق خود را در زندگی در- یابند مشوره های لازم بدهند آنها چنین گفتند: ۱- کترین هینت (طراح لباس) • مکتب را فراموش نکنید • مواجب خوراک خود باشد بیشتر ورزش نمایید • در مسایل جنسی خیلی محتاط باشید • از خود زیاد راضی نباشید • لسان خارجی راحتاً بهما موزید و هیچ گاهی فراموش نکنید که هر حرکت و عمل شما در زندگی کسی آینه • شما تا به نور جسدی و

دانشگاه جهان

به شما مشوره میدهند



ریشه هایش را از زمین برد • ترقی روز افزون و نهکیختی زیاد همیشه اخلاق را فاسد میکند • بین شانه و ریش فاصله کوتاه است • بهترین دوست انسان مک است که حتی بهتر از زن انسان است • باید رحم کرد بر آن مردی که هرگز محسود واقع نمیشود • هر مرد در خانه خود شارباب است • شرف سرمایه فقیرانعا ایست • عشق بعد از ازدواج مهاید • شب زود خوابیدن وصیحه زود برخاستن فایده ای نخواهد داشت چنانچه اعلان نشکنی • ما از افرادی که به نصایح ما گوش نمیکند نفرت داریم و با افرادی که نصایحمان را گوش میدهند بچشم حقارت نگاه میکنیم •

برق زده صدای رعد رانسی شنود • حتی سوسن سفید مایه سناه از خود میاندازد • در روزها و یاها عشق هیچ چیز امکان ناپذیر نیست • مادام که هنوز میتوانی عشق بورزی مگذار هیچ چیز دیگر تراننده کین سازد • پول حرف میزند • مک ها عمو میکنند • اگر میخواهی از شدت دست خلاص شوی به او میلی بیول قرض بده • کسی که نمیتواند اطاعت کند نمیتواند فرمان دهد • تفرقه انداز و خکومت کن • اگرها می برند حتی ازین کوره کوچک • حتی خورشید لکه های سی دارد • باد میتواند درخت بلوط را بر زمین اندازد ولی نمیتواند

هر کس به یاد تف کند بروی و چهرهای خود شرف کرده است • دزد های بزرگ دزدان کوچک را بیدار می آورند • درخت پوسیده خود بخود میافتد • سایه تمام درخت های بلند طولانی است • دهکده را از جاده های پشتر واریاب را از بزرگراه های میتوان شناخت • شراب خوب به کیفیت صدمه میزند و شراب بد به معده ات • وقتی گرگی تعقیب میکند گراز تر را عمو خواهی خواند • انسان پست ترا از فرشتگان آفریده شده روز روز هم پست میشود • بچه لنگرمان دست او نمیتواند از لنگرگاهش جدا شود • قانون روی چرخهای طلاهی حرکت میزند •

داروهای دنیا است • ثروت بزرگ برده گی بزرگ • آدم عاقل فقط روزهای طلایی را می شمارد • کار را خوب شروع کن و از پایانش مترس • ایمان آوردن ساده تر و آسانتر از تحقیق کردن است • یک سکه تقلبی دوسکه خوب را از ارزش میاندازد • در ظلمت همه چیز سیاه است • یاس و امید خواهر یکدیگرند • زنده گی انسان مانند قطره شبنمی است که روی برگ می نشیند • اگر تو تنها نبودی فقر هم نمی بود • هر چه زود میرسد زود هم فاسد میشود • کسی که از درد میترسد نمی تواند از لذت حرارت آتش بر خوردار شود • هر آوازی پایان دارد •

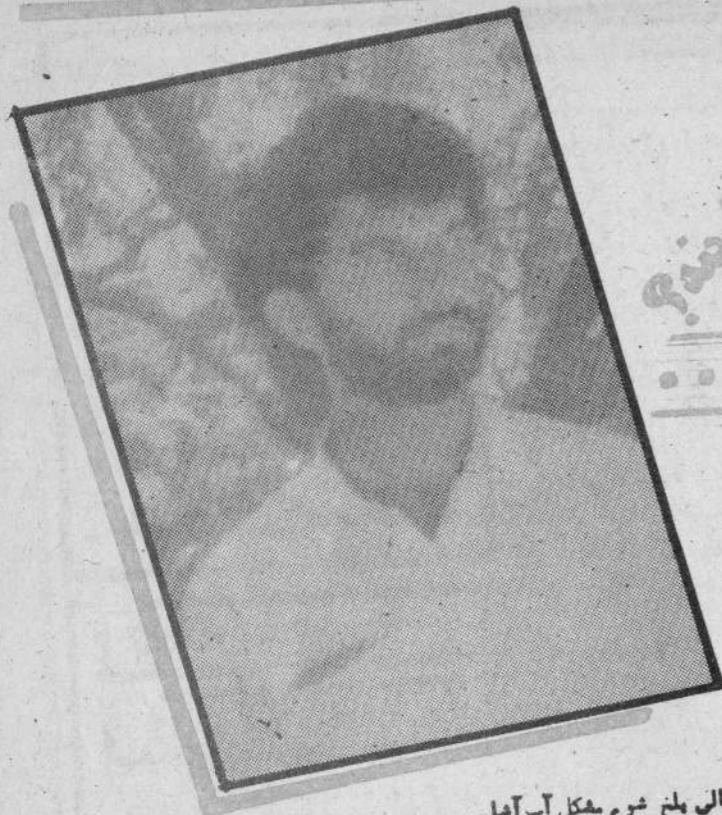
ندارد • زمان و پوره پاری گلهای سرخ را بچود می آورد • یک گناه دیگر راه وجود دیگران (یک گناه گناه) • خواب برادر مرگ است • کسی که زیاد حرف میزند یا زیاد میاندازد یا زیاد میگوید • شام کوتاه • عمر طولانی فقط درون آب شنا یاد توانی گرفت • آنچه را که میتوانی بسا شاخ بگیری سعی مکن بسا دم بگیری • بگذار دندانهایت بزبان افشارزند • زمان سه چیز را ایجاد و ویران میکند • برد پیوار مست تکیه مزن • آب پاک نخستین و بهترین

چیری مختصری از دست رفته است • وقتی وقت اردت بزد همه چیز از دست رفته است • چنین است راه و رسم دنیا یکی دارای پول میشود و دیگری دارای کیف پول • پت بدن کوچک نمیتواند از خود سایه بزرگی بسازد • کسی که حرف میزند تخم میاندازد و آنکه گوش میدهد درو میکند • هر چند کوچتر باشد زبان بزرگتر میشود • آب یاد میدهد چگونه شکر و شکر را با هم آمیزیم • بهترین زنها ایی هستند که در باره شان کمتر صحبت میشود • هر کسی خود را با سیوس قاطی کند و خوکانش میخورند • در هر دیکه میباشد • فقر ماد رفتن است • ثروت مندی به مغز احتیاج

فقط و کوران میتوانند آدم بکشند و از کفر در امان باشند • کسی که از رودخانه عبور نمیشود آب از ابران ترس و وحشتی ندارد • هر کجا لاشه هست به آنجا لاشه خورها حمله می آورند • هر کسی در آسیا نسی مورچه هانف کده لیا نسی متروم گردد • تمام روزها برادر بدولی بدندرت پینور شیا هت بزرگتر دارد • هیچکس بعد از افسار خود مان مارا گول نمیزند • رفاقت مانند نان است که فقط موقعی خوب طعم به نظرسیرد که تازه است • بهترین خوردنی ها از درختان کهن بدست می آید • بوسه بدون ریش مانند شوریای بی نم است • نخستین شب ازدواج غالباً آخرین شب عشق است • وقتی کعبول اردت بیرون

مردم میگویند





دختران و پسران

اگر والی بلغ میبودم

عبدالرحمن محصل سال سوم دبیرستان پلانکنداری پوهنځی اقتصاد پوهنتون بلغ ۱
من اگر والی بلغ می بودم در قدم اول مشکلات اساسی مردم را مهروست می کردم بعد از آن مهترین مشکل کدام است برای حل آن مشکل در اول فته شو و امکانات را جمع کرده و آنرا حل می کردم. همه همکاری نیروهای نظامی در تمامه من امنیت برای مردم کو شامه بودم. سیستم را بوجود می آوردم که هر کس بدون واسطه شامل کار شده و در اد ارات دو لقی برای مردم در حل کارها. یگان مشکلات بوجود نمی آمد. اگر فرضاً من کدام روزی

والی بلغ شرم مشکل آب آما. مهنی و سکن را در قدم اول حل می کردم.

عاشق نیستم

انا هیتاسافی محصل سال دوم فاکولته اقتصاد پوهنتون بلغ. زنده کی زیباست و من زنده کی صلح امیز را دوست دارم کار امیزه بی زنده کسی است. هیچگاه طرفدار عشق و عاشق شدن نیستم به نظر من یک دختر جوان اولتر از همه به فکر این باشد که چگونه میتواند در آینده یک زن خوب برای شوهر یک مادر مهربان برای اولاد و یک فرد سالم برای اجتماع باشد. می در دوست دارم میخواهم در لباس پوهنتون مودل باشم.



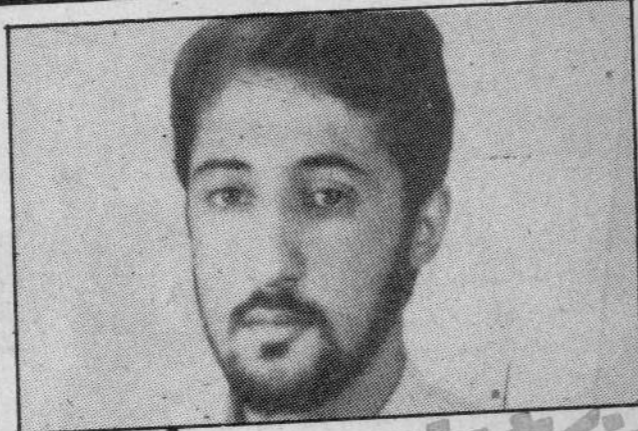
دوستی به روح آدمی بال و پر می بخشد



مهم "قام مزاده" محصل سال سوم پوهنځی تاریخ و ادبیات پوهنتون بلغ.

لحظه ای که مفهوم این کلمه نزد من متغی ها فرا می شود شده و وظیفه ما جوانان است تا تمام دوستی و صمیمیت را در میان خود ترویج کنیم چه زیبا خواهد بود که روزی همه با قلبهای بالا مال از دوستی زنده کسی ربه سر برده و هند پسر را دوست بداریم.

عالی تهی و اندانی تهی احساس در جهان احساس دوستی است و این احساس عالی در واقع مقاس است که مجزه ها می افزیند و احساس آن دوستی بروج آدمی بال و پر می بخشد. باید جوانان ما مفهوم این کلمه بقدری را دانسته و در همه امور آن را صادقانه در نظر بگیرند. در پس



خوشبختی در صلح و آرامی

عزت الله همدرد فارغ متوسط طبی بلغ ۱
انگاه من خوشبخت خواهم بود که همه برابر و برادر شوند و اگر فضای دود و باروت و از چشم هموطنانم اشک اندوه زده شود چه سعادتی بالاتر از این نصیب انسان شده میتواند. من نیز در چنین فضای خوشبخت خواهم شد و خوشبختی را خواهم دید.

پوهنتون محل تحصیل است



محمد به همت یار محصل سال دوم پوهنځی اقتصاد و لایت بلغ.

در مورد صفات خوب یک محصل باید گفت که در موقع حاضر در وقت تحصیل به صنف حاضر شود و در موقع اخذ لکچر نوت ها باید دقیق باشد و علاوه لکچر نوت که از طرف استادان تهیه میگرد باید مطالعه خارجی داشته باشد. باید شخصان پوهنتون همه دختران و پسران فیشن های بی مورد بی جا نام "فیشن تون" را دوباره به پوهنتون تبدیل نمایند. چون پوهنتون محل تحصیلات عالی است نه جای فیشن و مود.

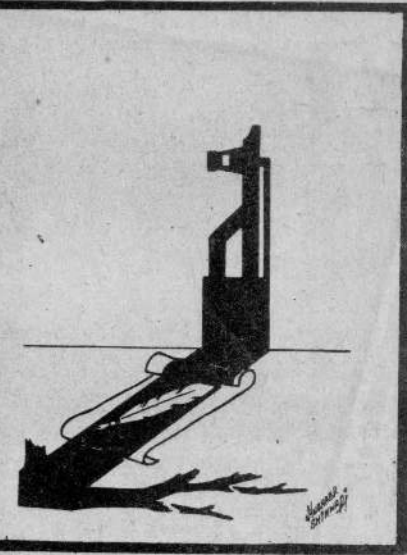


زنده کی همایند گل شقایق

زنده کی همانند گل شقایق نیست که در یک لحظه بدست تند باد یغما کر پیر میشود و نسیم صبحگاهی همه گلها را پستان نمی خندانند بعضی را شکفته و عدیمی را پیر نسوده به خاکستر می افکند و غنچه و رنج های زنده کی در قلب تمامه افراد پستان نیست آرزوی بعضی ها میشود و آرزوی بعضی ها نمانده پیر میشود و بخاک پستان.

من که در راه زنده کسی به جز انسرده کی و ناامیدی ندیده ام و در دریای پرتلاطم درد و رنج غرق بوده ام. زنده کی را با تمام دردها و رنج های بیشتر احساس کرده ام با آنهم زنده کی را با هر آنچه را که بمن اعطا کرده است دوست دارم و میگویم که زنده کی با غنچه اش زیباست.

نجیبه "پاییز" محصل سال سوم پوهنځی زبان و ادبیات پوهنتون بلغ.



داستان کوتاه

نوشته م. زور

شکوه فده های خونین

سبب

پس از سالها، باری از نو، من و او گرد
 های کوچک باغچه را بیل میزدیم.
 احساس میبوسیدم درین جو شرمیزد. ما -
 درم که پس از عمرها، ما در برادر را، به
 کنار خود مویزد، به رخساره، چنین خلوصه
 اثر و پرتو از امید و آرمای باز مودر خشید.
 ومن در چشمان التهاب گرفته اثر داشت
 پیروزی را در میبافتم.
 من که تاب آفتاب خوردن رانداختم،
 خیلی زود خسته شدم. بلند بلند نفس
 میزدیم. لباسهایم از عرق زیاد بریدنم
 چسبیده بود. برادرم که حالم را دید،
 بلیزر را محکم به زمین خلاند و نفس بلند میبرد.
 آورده گفت:
 " احمد! برو دم بکی. توه آدم شهری
 شدی، حالی دهنه بیل زدن زود مانده.
 موسازیت تو خود در همچنان به کار ادامه
 داد. رفتی و چند گام دور تر زیر سایه
 بودی لاغری نشستم تا نفس را مست کنم.
 به تنه، بید تنه داده یکبار دیگر باغ را از
 نسرکد شتاندیم. باغ چهره اثر را از دست
 داده بود. دیوارها همه فرو ریخته بود.
 درختان همه زخمی و شاخ و قامت شکسته -
 بودند. از تاکها، فقط نقشه سیاهی جای
 مانده بود. جو کوچک کج باغچه دیگر
 گلویی نداشت که آب بخورد. در عویذ در
 چندین نغمه، دیگر چغری های فراخ حوض
 مانند پیدا بود. وقتی باغ رنجور و زخمی
 را به آن روز و حال دیدم بعد ریخ، اشکم
 جاری گشت. سرم را روی زانو ام گذاختم
 و رفتیم به سوی روزگار گذشته به یاد باغچه
 سبزما...
 هنوز عهدانستم که با گل چی باید کرد؟
 پدرم دست کوچکم را به دست میگردت و -
 خمان خمان مرا از زیر درختان به سوی
 کردت گلپای پتو نو میبرد. همین که به
 کنار گلها می رسیدیم، بین راست و بید -
 رنگ به گلها حمله میبرد و چند تا گل را از
 بوته برمیگرفت. آن گاه پدرم مرا روی -
 رستان خود بلند میگرد و خنده نشان می -
 گفت:
 " نی بچم، آدم گلپاره پر نمیکنه
 نی، نی جان پدر!
 باید رم جدا میگردم، هایبهای سر مید -
 آدم و فغان و ناله ام بلند میشد. آن وقت
 اگر برادرم در آن دور و بر میبود فریاد بر -
 می آورد که:
 " پدر جان، ای احمد! هر روز گلپای
 موه میته، نشانتر که ده ای کاره کنه. آگه
 نی نوشهایشه خات دواندم."

آنگاه پدرم مرا میبوسید و به برادر
 می گفت:
 " گلپا از احمد جان اس، گلپا از
 بچم اس. و مرا دیگر بار و دیگر بار میبوسید
 و وقتی دانستم که گل را باید دوست
 داشت و دانستم که زیبایی گل، در زنده گیش
 است. دیگر برادرم از زیر پا شدن
 و پر پر گشتن گلپا، تشویش نداشت.
 گلپا را به وقت وزمان آب میدادم و هرزه -
 ها را از کنار گلپا خیشاوه میکردم. و هرگز
 در روزها، باغ را با زمینگذاختم که مردب بی دم
 همسایه داخل باغ شود.
 چه مهتاب شبها را، دور گلپای پتویی
 به نیمه می رساندم. وقتی مهتاب سایه
 سپیدتر را بر رخساره لطیف گلپا سایه
 می انداخت و با دکی تر مخیز ساقه های نا -
 زکشان را موجنباند، فکر میگردم، گلپا -
 میخندند، گل ها میرقصند و گلپا به گوش
 همدیگر شعر زنده گی را، آرامانه حالی می -
 کنند.
 " بگیری بچم!
 صدانعامم مرا به خود آورد. ما درم
 پطنون جای توت را در برابرم گذاشته.
 برادرم را نیز صدا زد. و خود در وقت بسمه
 سون کرد ما. پارچه های کوچک و بزرگ
 و سفید و سیاه را که از زمین بیرون آورده
 بودیم، بر سر هم جمع کرده، کسوتکی
 ساخت. لحظه بی توت پاره ها را تاوسر
 کرد. آرام آرام پیزی زیر لب گفت. یکی از
 آنهارا برداشته و بر سر دیگران حواله
 کرد و با خشم و نفرت صدایش بلند شد:
 " ... نالقی، تباه ما کدی، تباه
 شوی...
 برادرم چارزانو در برابرم نشست.
 باد ستان سبزه سر و صورت عرق آلود -
 خرد را خشت میگرد. قدمیانه و اندام لاغر
 را ورنه از کردم و به رخساره رفیق شدم.
 چنین فراختر برچین گشته بود. چشمان
 تب آلود میخی از کج های از فقه های
 آزاده گی و فرزانه گی را در خود داشت.
 از لای ریش بارین و کوه تاهش ریگان موهای
 سپید، رنگ آورده بود. و چنان به نظرم
 می آمد که گویا در برانی به پیری رسیده
 است. برادرم باغچه را از نظر میگرد آورد
 و چشمانش بر نقطه های میبوسیدم مات میبوسید.
 من یک گیلاس چای را نوشیدم، و او هنوز
 دست به پیاله نبرد. بود.
 " احمد بچم! ایضاوه میبوسی؟
 صدانعامم مرا متوجه ساخت. لویا پارچه
 سیاهی را که در دست داشت به دور پر

تاب کرد. سپس آه بلندی برآورد. از جا -
 برخاست و در حالی که به سوی ما راهی بود.
 گفت:
 " خدا میدانه و بنده های که ای
 روز هاره کشیدن و میبوشن. آخر چه خبات
 شد؟ برادرم که هنوز گیلاس چای را در
 میان دستانش میچرخاند، به سوی من نگاه
 کرده گفت:
 " خدا ایمان آدم ره نگیره. ای همه، یک
 آزمایش خداوندی بود. همه به چشم و سر -
 دیدن که خدا ایما حق اس."
 من سندان برادرم را به تاید گرفته گفتم:
 " چه کسی میتانه ده برابر اراده خدا
 استاد مگی کنه؟ و گیلاس چایم را تمام
 نوشیده، برخاستم و به سوی کج باغچه
 به راه افتادم.
 مادرم به حویلی برگشت تا برای چاشت
 ما غذا تهیه کند. من ز نیل را از چم پر -
 کردم. برگشتم تا برادرم را صدا بزنم که چم
 هزارا به آبزوه باغچه نقل بدیم.
 هنوز چند گام نه برداشته بودم، که صدای
 مهیب اصابت خیاباره مرا تکان داد و جا به جا
 میخکوب شدم. و آنگاه در میان دود و گرد
 و خاک همه چیز را گم کردم. در همین اثنا
 صدای برادرم به گوشم رسید:
 " احمد!
 من بید رنگ جواب دادم!
 پلی.
 - جوراستی؟
 - ها، ها، به جوراستم، سر خودت هم
 به خیر گذشت؟
 برادرم نه چند قدمی من رسیده بود، نه
 در نیال حرفهایش را گرفته گفت:
 " به ماتازگی نداره، با ای چیزها
 عادت کردیم. مثلی که بسپار تر میدی؟
 خدا میداند رنگ، چه قدر پریده بود.
 قلم هنوز به شدت میبوید، که چم ما درم
 به گوشم رسید!
 " صبور احمد، کجاستی بچم؟ باز
 بلا یاری؟
 همین که چشمش به ما افتاد جابه جانشسته
 گفت:
 " بیایی بچم، ده خانه بیایی
 بیایی که ده هایش ده راه اس."
 من که با گفته مادرم، ناخود آگاه یکی
 دو گام برداشته بودم، به برادرم اصرار نمودم.
 دم کجا بیدم حویلی برویم.
 لبخندی زاری بر لبان برادرم شکفت و
 در حالی که با من به راه افتاد، گفت:
 " بریم احمد، بریم. مادر بوچاره ما
 روز های بسپار بده گذشتانده، شوو روزش

ده تشویش میگذره.
 مادرم نیز از جا برخاست و رنگش مثل
 چادرش سپید شده بود. چابک چابک
 همگام ما به سوی حویلی روان شد. در -
 همین وقت صدا های مهیب دیگر و دیگر
 دهکده را به شور آورد. ما داخل حویلی
 شدیم. پس از چند لحظه دیگر صدای
 انفجارها، آرام شد. برادرم از جا برخاست -
 ست و تشویش را به شانه انداخته گفت:
 " احمد! نه برم خبر بگیرم که کسی او کار
 نشده باشه."
 این را گفته از خانه بیرون شد. پس
 از چند دقیقه دو باره برگشت. مادرم که
 آرام ساکت در گوشه اتاق، به دیوار تکیه
 زده بود، خود را راست کرد و پیش از آن که
 من چیزی بپرسم برادرم را مخاطب ساخت:
 " بچم، کسی ره خو چیزی نشده
 بود؟ برادرم روی تو شکجه کنار کلکهن
 نشسته گفت:
 " نی، فضل خدا، به خوب گذشت. بود
 مگم حویلی گم محب لالاره بیخی هوار کرده
 و گا و گوساله شه تکه تکه کده. زن بیجا -
 ریش ایطو چیخ میزد که فکر میگردی اولادایش
 کشته شده باشن. حق هم داشت. چرا
 که هو گا و گوساله تمام زنده گیشان بسود.
 مظلومها بد که چه دارن؟
 مادرم با صدای لرزان برید و بریده
 گفت:
 " بلاد بهش بچم، خوب شد که خود
 شامه چیزی نشد، خدا آدمه کسه
 پیدا کده، روز شیشه کتیش پیدا کده."
 این را گفته از جا برخاست و با صدای
 لرزان ما را مخاطب ساخت:
 " بچم، برم نامنه بیارم که گفتم
 شدی."
 مادرم اشک تندی مزه داری پخته بود
 وهی اصرار میگرد که " بخو بچم، خاطر
 تو میج کم انداختم."
 صبور در حالی که خودش به آهسته گی
 و نرم نرم لقمه بر میداشت حرف های مادرم
 را دنبال کرده گفت:
 " بخو احمد، بیخی کم اشتها شدی
 مثلی که نانهای بی میج شار دلیته گرفته.
 مه هم وقتی ده فاکولته در میخوانند
 حال توره داشتیم."
 سپس در حالی که لقمه نان خشک را
 در لای انگشتانش میمالید و نفس بلند می
 برآورده آداه داد:
 " زمانه از آدم چه ها مسمازه و چه
 روز های به سر آدم میاره. خدا خودش
 بعوه در صفحه (۸۰)

من بیدار انگار باید بخشیدم

با احوال پرسی خشمی با هم معرفی می‌شویم • بدون مقدمه می‌گوید:

من به خاطر دفاع از خود نیامده‌ام و نه چیزی برای دفاع از خود دارم فقط می‌خواهم سرگذشت مرا که شاید برای هر دختر و پسری درس عبرت باشد چاپ کنید •

ادامه میدهد: ای وای که قلم زنده کسی من چه درد - ناک و ناچه حد تلخ است. مانند زهر است و من این زهر را هر روز، هر ساعت، هر لحظه و هر ثانیه قطره قطره نرو بهره‌ام • زنده گی من در سایه‌ها غوطه خورده است • آینده برام گنگ و نسل معلوم است • زنده گی ام بی خوشی‌ها است حالا خانه داشتن و زنده گی داشتن برام بی خواب و خیال گردیده است • پیش پای هر کسی راهی وجود دارد ولی من به بن بست رسیده‌ام • دلم تهی از آرزو هاست • و احساس تهی ماندن و تنها ماندن دیوانه‌ام می‌کند من کسی هستم که ضحک و صفت خود را با دستهای خود به گور بدنامی سپرده‌ام •

آیا آن چه که برای من اتفاق افتاده وقتی شنیدید سرزنش نمی‌کند؟

جوابش میدهم نی هرگز با من

که چه کسی باید سرزنش کند خواننده‌های جمله اند زیرا من همیشه يك شنونده بوده‌ام من فقط می‌شنوم و من هیچ‌کس این خواننده‌ها اند که باید تضاد کنند • بادیده گمان مخزون و چهره گرفته از قصبه شیشه کلکین اتاق طوری به پدنه بی انتهای آسان می‌گردد که گویی می‌خواهد، انتهایش را بپاید • بعد همانگونه که در دل آسمان در جستجوی چیزی است

ادامه میدهد: این قصه من و پسر خاله‌ام است کسی که تک خورد و نمکدان را شکستاد • کسی که دم از مردی می‌زد ولی سخت نامرد بود • او پسر خاله‌ام بود خانوادده‌های ما همیشه دوستی با هم داشتند همیشه با هم بودیم بخصوص دوستی من و پسر خاله‌ام از سرچشمه مفسد او صحبت آب می‌خورد • من دختر مغزوری بودم • هر گاهی که از عشق و عاشقی می‌شنیدم خنده‌ام می‌گرفت ساعت‌ها می‌خندیدم اما او هیچگاه عشق را سخنه نمی‌کرد • وقتی می‌شنیدم، دو نفر به هم نرسیده اند تا تر میشد عشق را بسا قدسیتش حرمت می‌گذاشته اما با هم بی احتیایی که به عشق عاشقی داشتیم يك روز يك دست نامرئی و يك احساس ناشنا -

خته بی مراد سویی او کشید آن چنان که در او ذوب شدم، با او یکی شدم و بعد چون يك روح در دو بدن بودیم • مهرش چقدر درین راه - پیش رفتی؟

جواب میدهد: آنقدر که به بن بست رسیدم • بعد اشک دور چشمات جمع می‌شود و با آواز شکسته بی می‌گوید: او را هرگز نمی‌بخشم • می‌گویم حال بخشیدن ونه بخشیدن چه سودی به حال شما دارد • نباید آن قدر سهل الوصول می‌بودید • از طرز گفتار می‌رنجید این را در نگاهش می‌بینم سر خود را پائین می‌اندازد با آوازی که از شدت تا شکر می‌لرزد می‌گوید: باور کنید من خیلی غرور داشتم از دخترانی که منحرف می‌شدند نفرت داشتم او همیشه به من میگفت: تو يك تکه سنگ هستی تو هیچ احساس نداری من با نیروی عشق این سنگ را می‌شکسم • و يك روز او این سنگ را شکست او مرا شکست و خرد کرد • يك نیاز دو جانبه ما را بهم نزدیک کرد آن قدر بهم نزدیک شدیم که حدایی ما امکان نداشت • در گوشه همیشه زمزمه می‌کرد که ما بهم می‌رسیم ما خانواده‌ای می‌شکیم می‌دهیم • سعادتمند می‌شویم • تو زن من می‌شوی و

قصه از ۱۰۰ نوشته کامله حبیب

بقیه در صفحه (۸۱)





خزان خزید به چشمان من بهاران کو
 بهار با غچه انتظاریناران کو
 دلم به سینه دشت برهنه میسوزد
 هوای عطر نفسهای کوهساران کو
 برای آهوی آواره روانم آه
 سگوت بستر اغوش لاله زاران کو
 چگونه سرو سرود سرور میز شود
 سلام شسته جبرئیل جویباران کو
 طنون باد به گوش درخت مهیچند
 صدای پای بشارت صدای باران کو
 گلوی کودن گل خشک گشت ماد صبح
 شراب شبنم توه شیر آشاران کو
 به چشم برکه که آینه بهاران بود
 به غیر سایه سرهای سوگواران کو
 شبست و شعله رگبار و آشیانه خون
 شکوه خاطره آن شهر نور باران کو
 به خون نشسته عروس بهار در کابل
 حریر سبزه و دامان زرنگاران کو
 شکسته شاخه شعروشکفته شعله درد
 شکوفه زار غزلهای شاد خواران کو
 درفش قافله در دست باد آشفته ست
 نشان منزل گنجام رهسپاران کو
 چمن ز چکچک جغد خزان چه آشفته ست
 سرود چهچه کلچامه هزاران کو
 کلام باد پیام غمین پرودست
 سلام شاد به لبهای بی قراران کو

ز گلپشت تماشا به چشمهای زمان
 به غیر خنجر خون خواران کو
 نه آفتاب نمیهتاب بیک امیدست
 چراغ روزن زندان روزگاران کو
 غارم نفس راه را فرو بسته ست
 در رخ آنجبره به روزی سواران کو
 نقاب شام نهفته ست روی دزدان را
 چراغ چهره بیدار پاسداران کو
 ره سپاه به خواب دراز پیوسته ست
 نویسد نور به چشمان انتظاران کو
 به شهد شعره شرنک دروغ آموزند
 زبان حرف به غیر زبان ماران کو
 شکسته شاخه شمشاد شاد مانس من
 نواز ترنم سبزه گاران کو
 زاهدان سلام و کلام خالی شد
 نگاه بوسی چشمان رهگذاران کو
 ز غصه کوه گریبان در بند - زخمی شد
 به سینه من ز تو قلب داغداران کو
 به "خارخانه" خاموش خواب خشکیدیم
 صدای پای بشارت - صدای باران - کو؟

نانزکه

ښه [دا څه کانی وشوي؟
 لکه بېعېسې ښې ماشوم
 د ید لېوډ نھاګې کسی
 جوړولېه د د نھا شوم
 یومنانزکه شوم د لېو
 د ماشوم لاس کی لویېم
 کله ښې لویېمه د لاسه
 په اېروڅا وړوکی پروت یم
 کله ښه په پالنگه ناستم
 د ماشوم لمشفته

لاس می شتمبستوریم
 خو هېڅ نمخوشی په خپله
 پېسې هم لرمه شکر
 خو په لاره ښې تلې نه شم
 لکه ښل په خپل ځای پروت یم
 یوقدم اخستی نه شم

سترګې هم لرمه ښکلی
 خوجانان ښې لېدې نمشم
 د اسی تېرېږند په نظر شوم
 چی "حمید" ښې ارمانی و
 ښه [لاره می کړه ورکه
 په ښې لارو- لاروسر شوم
 کهدا لار کښه ی کهر ده

چی داوه ورباندی ځمه
 دازه کوم مکان ته لاړم؟
 داددی دنها ده څنډه
 که دهغی دنها پام دی
 دا کڅه من دخپل پارد
 که محل دکوم اغبار دی؟
 ښه [دی چاندی ښې پوه کړه]
 زمخه نه وینم په سترګو
 خوا حساس می راته وای
 دنمرودا ورونه بل دی
 د فردوس د جنت منځ کی
 زمخه نه وینم په سترګو
 ښه [ته داهرڅه وینسې
 زه خو غوږ کولی نه شم
 خوله می شته ژبه می نه شته
 د ماشوم په خوله کی ښم
 لکه بېعېسې ښې سا یم
 د ید لېوډ نھاګې کسی
 یوه نانزکه یم دلېسو
 کابل

۱۳۶۶-۲-۲۴

د عارف خزان د دویمه څپرک

سائل نظر

خپلی دوه سترګې ښې په لاره کړم
 تاته په هر قدم کی ښه راشنی شې نوری
 په لس کونو ښه سل کونوا وړو کونو سترګې
 خپل دوه لاسونه می له اوږو غوڅوم
 دا ښې شمږه ښې مېوی ښا خونه
 دواړه به ستاڅ کی جوړه لکه امسا کښد
 سترګې به زماوی ستاد لاری د پوی
 لاسونه زما په ویا مساحتاد ښو سولا سو
 ښه د ښو په رڼا
 اودا مساو په ځواک
 په سرگردانه لارو ښه هلنده وه دی لاره]
 تم چی نه شی
 ستړی هستومانه اوسائل نظردی
 یوه هېڅم هلوری د منزل غواړی
 دورکی لاری دانجام افقی کی
 ستاد می له پاره
 د سبا ورځی غوڅی
 یولوی منزل غواړی
 کابل

۱۱-۱-۱۳۶۵

دغزل مقطع

دا ستا په شونډ چی موسنا ویده شوه
 زما په زړه کی تمنا ویده شوه
 چادی دشونډ و فیصه یا ده کرله
 ساقی ورپوری کړمنا ویده شوه
 فتنی دسترګو دی چی وینسې شولی
 له دیره شرمه ښې حیا ویده شوه
 د پیلو شو ابری چی گورمه زه
 ښه شوه چی سترګه د سبا ویده شوه
 چی رانه غواړی د زلمو زړه وینسه
 د زړه په کورکی می په غلا ویده شوه
 شاته کتل دی شول مقطع دغزل
 د ساز تاروڼی دی خندا ویده شوه

لطیف بهاند

نگاهی به رساله

ایاز

از دیدگاه

صاحبان

نوشته: داوود سهاوشی

در میان قصه های که زبان زد مردم - ماست حکایات ایاز خاص بی شک یکی از شهرتترین آنهاست. اخیراً رساله ای سه دستم رسید که به قلم توانای استاد خلیل الله خلهلی تحریر یافته و در آن سیمای ایاز را از دیدگاه صاحبان بررسی نموده است.

استاد خلهلی کتبت ایاز را با بولنجیم (ستاره دار) و اورا ازایل "ایماق" کدر بادخس، غور، تخار و هرات بنامه های جیشهدی، تینمی و غیره ز کوهی یسار موشوند، دانسته است به قول استاد، ایاز در ارایل رئیس غلامان سرای "رئیس گیار" سلطنتی و در اواخر نایب المطنه هند - وستان در دربار محمود بوده و از زبان ابو نصرمشکان رئیس دیوان رسالت سلطان محمود مینویسد که به خاطر "بستن زبان پدگوبان" خواهر ایاز را به نکاح خود آورد.

از این کتابچه چگونگی بررسی آمده که چون ایاز دارای "شایلی زینا، زانی شهرت و ذکاوتی بی نظیر" بوده و از جانب سلطان به او پیش از حد مایل میشد حتماً زرمه های اضافی در تقایشان وجود داشته است.

علاقه وافر سلطان محمود را به ایاز از این حکایت عروسی سمرقندی به خوبی میتوان دریافت که:

"شبی محمود، فرمان داد که ایماز کسوان خود را ببرد، فردای آن پشیمان شد و سخت اندوهگین گردید. از قسرت غضب لحظه به لحظه از تخت برمیخاست و مینقست تا آنکه عنصری ملک القم برای دربار محمود این دویتی را نشان داد و سلطان سه بار دهنش را در بدل آن پراز جواهر نمود.

کی عجب سرزلف بت از کاستن است چه جای به غم نشستن و خاستن است جای طرب و نشاط و می خواستن است کاراستن سرروز پهر استن است به قول عروسی "ایاز سخت تیکو صورت بود و متناسب اعضا راسته و ادب مخلوق پرستی او را عظیم دست داد بود، سلطان محمود مردی بود متقی و دیندار و با عشق ایاز بسیار کشتی گرفت تا از شارح شریعت عدول نکند."

قرخی سیمتانی ایاز را سالار ایماق و دل و یازوی سلطان به وقت بیکار خوانده میگرد.

ایاز جنگجو سالار ایماق دل و یازوی سلطان و وقت بیکار

به خاطر آویختن فرمان به گردن حاکم و آویختن حاکم به درخت استدلال مینمایند؛ اما به قول استاد بیشترین پرداخته ها را در باب ایاز شیخ فریدالدین عطار داشته ما یاد آوری قصه رفتن محمود نزد شیخ ابوالحسن خرقانی و پوشانیدن لباس شاهی خود برتن ایاز و ایستادن محمود در صف محافظین او و جاهت و عظمت ایاز را نیز در محمود به اثبات میرساند.

به قول استاد خلهلی حضرت مولانا بلخ را از ذکر ایاز نوعی شوریده گی و شیدایی دست داده گاهی او را به دریا تشبیه نموده زمانی هفت دریا را در برابرش قطره می و سر - اسر هستی را از امواج آن دریا چکیده می شمرد، او را شهنشاه شاه ساوکه برای دفع زخم چشم ایازش نامیده اند.

هفت دریا اند راویک قطره می جمله هستی هاز موجش چکره می شاه شاهانت بلکه شاه ساز از برای چشم بد نامش ایماز یک دهان خواهم به پهنای ملک تا بگویم وصف آن رشک ملک جمله پاکبها از آن دریا برنند قطره هایش یک به یک میناگرند

استاد مینویسد که مولانا هنگام سرودن این داستان میگوید

"من در سر هر ماه سه روز دیوانه شوم و این روز اول از آن سه روز است"

مولانا قصه چارق و پوستین ایاز را در طی یکم هزار و سه صد و اندی بیت به آورده و در آن داستان طوری که خاصه او ست دانستارها گنجانیده قصه از این قرار است که:

"غازان به سلطان اطلاع می آورد که در قصر ایماز حجره ایست و قتل آهنین بر دروازه آن آویخته هیچ کس را در آن راه نیست و ایماز هر روز بیکار به آن حجره داخل میشود. حتماً جواهر گرانبهار آن پنهان کرده است. سلطان هدایت میدهد که حجره را تفتیش کنند ولی در حجره جز یک چارق و پوستین کهنه که یادگار دوران شبانی اوست چیزی نییابند.

هیچنان مولانا منطق پرداختن معاش میامیر را به ایاز در یک حکایت که محمود با مخالفان پرداختن این معاش به صحرا میرود، تشریح نموده در این حکایت محمود به آنان میفهماند که چون فهم و دانش ایماز به اندازه سن از آنهاست بنا بر آن او مستحق معاش میامیر میباشد.

استاد خلهلی مینویسد که شیخ اجمل

ایاز در قصه (A)

سواره کز در میدان در آمد زباند اختمدل های نظار یکی گوید که سر و دست برکوه دگر گوید گلی تازه است پهبار زنان پارسا رسوی کردند به کابون دیدن او را خریدار دلبران از تپیش روز کوشش هس لرزند چون برکه سهدار اگر بوسنگه خارا برزند تیر به سنگه اندر نشانند تا به سومار نه بر خیره برودل داده محمود دل محمود را خیره میند ار

اما به قول استاد خلهلی، عروسی - خلاف قرخی، ایماز را ترنگاشته و این در حالست که فوئی در عصر ایماز و عروسی صد سال بعد از وفات او مینویست. استاد با یاد آوری از حکایت عرض حال پهریز به محمود در حدیقه الحقیقه حکم سنایی ا لتغاف و قتاد محمود را به ایاز در فرستادن ایماست سواره "یاورد"

انسان به هر اندازه که عمر دراز و طولانی را پشت سر گذارد باز هم برایش خیلی کوتاه و زودگذر می نماید . پیرامون این مطلب هياتی (الکساندر کارباوسکی) و (ی . سمونف) در کتاب خویش بنام " اورا ق ناخوانده تا - رخ " درباره اینک باید چقدر عمر بسر نماید تحقیقاتی را انجام داده اند .

کاندید اکادمیسین داکتر تاریخ کارباوسکی در این کتاب می نویسد .

در " مهابهارت " که یکی از قدیمی ترین داستانهای سرزمین اقصانوی هند است از ماده هياتی که عمر انسان را تا ده هزار سال بلند میبرد سخن رفته است ، اما ترکیب آن برای ما هنوز روشن نیست . مورخان یونانی میگویند سفین و ستروان هم در این مورد حکایاتی دارند .

در مآخذ های قدیم چینی سه گونه اسرار آمیزی در این باره سخن گفته شده است . اما سوال اینجاست که تا چه حد این ادعاها می تواند جدی تلقی گردد ؟

دانشمند فیلسوف قرن وسطی راجر بیکن در اثر خویش بنام " اسرار رازی عمر " آورده است که پاپیوس یکسین آلمانی طی سالهای زیادی با ریاضت و تلاش های طاقت فرسا قادر به ساختن یک نوع دار و گردید که با استفاده از آن پنجمین سال عمر پدید و روزگار بسر برد .

در اثر مذکور از شخص کهن سال ختازی بنام لسان چون نیز یاد آوری گردیده که در سال ۱۹۳۶ میلادی وفات کرده و بیست چهارمین زن وی بیوه ماند . است این بدان معناست که لسان چون در سال ۱۶۱۰ - پید نه آمده و پس از ۲۶۶ سال عمر چشم از جهان پوشید ما ست .

هیچنان بر بنیاد معلوماتی نهی و جی شخصی از اهل هند ۱۸۶ سال عمر پدیده است (۱۷۷۰ - ۱۹۵۶) (وی در چنان حالت به کالبد تبدیل گردیده و مدت درازی رانه غذا خورد و نه هم آب می نوشید) (. . .)

تقدیر تپس و جی آنقدر هم ممکن است حیرت انگیز نباشد . زیرا تعداد کسانی که از ۱۴۰ - ۱۴۸ سال عمر پدیده اند کم نیستند . بقول خود تراواز داروی استفاده برده که عمر شرا چند دهه دیگر دراز کرده است .

روانشناسان درک کرده اند که انسان به قبول همان معلوماتی آماده گی نشان میدهد که با عقیده او مطابقت داشته باشد و اگر خلاف آن بود ، آنگاه میوشد آنرا رد نماید و با بهانه ای برایش بترشد . بدین جهت خواننده گان را مجبور به قبول همانچه گفته آمدیم نخواهیم ساخت ، اما میخواستیم فکرملا - حظات بدی از دانشمندان بزرگ را در اینجا یاد آور شوم : سه گونه مثال عالم شهیر امریکایی فریمن که برنده جایزه نوبل است میگوید : " انسان اگر ساختن محرکه ابدیت را مدعی میشود ، تاگزیر با موانع طبیعی کاپسالت بر میخورد ، علی الرغم آن در زیست شناسی چنان قانونی که فقای فوری زنده گی افسوس را تصدیق کند وجود ندارد . "

به عقیده ویکو پریویسیچ دانشمند شناخته شده و رئیس اکادمی علوم جمهوری بیلا روسیه شوروی میتوان به ابدیت باورمند بود .

راه های غیر مرئی دراز عمری نیز هستند . . .

" زامبی " را بخاطر این - آوری زامبی را . این سنت هم اکنون نیز در گایتی میان کاهنان " و دو " سرچ است . در این غذای قربانی که او را به زامبی میبایست تبدیل کنند زهر هلالی عصب تیترا - داکسون را مخلوط کرده خورد وی بعد از مدتی در این زهر را از گوشت دندان یک نوع ماهی

اسرار رازی عمر

می گیرند) .

شخصی با استعمال آن جا - به جا از خفه گی و نفس تنگی مزمرد : در این حالت روی جلد بدن شخصی تا ملاء کیبود و چشمش نر هم سان شیشه منجمد میگرد .

سهس او را به گونه یی زنده کرد و همچون غلام حلقه به - گوش بالا ییش فرمان میرانند . چه دلهی برای اثبات این مطلب وجود دارد !

در بهار سال ۱۹۸۰ در دهکده ورتراز مرکز پارتسار - پرنس شخصی ناشناسی وارد شد و در نزدیک یکی از بناها ایستاد . در این هنگام انژو - یلیکا کلاوس او را دیده ، فوراً برا - درش نترسید ، راکه هجده سال پیش دیده از دنیا بسته بود . هناخت . کسانی پس از دفن کردن هنرتمس را از قبر زدند . وحیات دوباره به او دادند . او همراه با غلامان دیگر در نیشکزاری واقع شمال جزیره از سر صبح تا شام کار میکرد . مدت بعد ارباب آنها کشته شد و غلامان به هر گوشه و کنار پراکنده شدند . کلاوس نیز به دهکده دوست داشتی اش باز گشت .

محققان و پژو هشگران که این حادثه را بررسی و مطاب - لهه میگردند از ده ها شاهدی که در هنگام دفن هنرتمس حضور داشتند پرسشها و تحقیقاتی را به عمل آوردند . آنها از دفتر استاد بهار - ستان بنام البرت شمیتساری پارتا - پرنس حتی سند را میخوانند بر وفات هنرتمس کلاوس که وفات

و دفن او را تایید میگرد و درهای سند و نفر داکتر مسوول نیز امضاء کرده بودند بدست آوردند .

همین گونه پاد هازامبی دیگر هم که وفات آنها به رویت اسناد در دست داشته از جانب پولیس و موسسات نیهیض تصدیق شده برخوردار میتوان کرد .

این گونه حادثه ها صرف در گایتی رخ داده است یا در جا های دیگر هم ! اصول و از نو زنده شدن میان ساکنان استرالیا و آفریقا و ایالتا نیز معمول و مشهود است .

اساساً عنعنه " زامبی " در گایتی در وجود غلامان سیا - هیوست داکمه قرن هفده عرض اندام نموده که تا اکنون همین سنت بر اصل خود باقیست .

برخی به مرده طوری جانمی دهند که یکس از اشخاص بر - گزیده شده میان خنک های " ایسملتکو " به خانه شخصی وفات یافته داخل و در هلوی مرده او در زمین میخوابند ایسملتکو با همان حالت حداقل سه روزه خواب میبرد . سپس آنها با با هم بیرون میشوند و نا صرف شمش " بخشی " از خاک تصفای گردیده میگوید :

" او را کلاغ تویرم به نزد خود خواند . " بقیه در صفحه (۸۳)

چراغ نسکس در میدان سرخ



از مجله تایم امریکایی
برگرداننده س. م. کوهن

در او تمام جلوه های زیبا
بی وجود دارد. پشمان موی
بادر خشن موهای طلا یس
و لب های هوس انگیز با حالت
تحریر صورت به ناتالیا گروزینسای
هزده ساله شمایل خاصی داده
است.

ناتالیا مدل مجله اندری -
نشریه پر زرق و برق پورنوگرا -
نیک ویژه اتحاد شوروی است
که در اپریل سال روان به گونه
پر رسی عرض اندام نمود.
اندری یکی از دهها نشریه
نامرغوب ولی پر سر صدایی است
که برای جلب خواننده گان به
همچو شمی و رقابت با دیگران
رداخته است. اینهمه در شراب
ظنی صورت میگیرد که کلاس
مت به مساله سکس ازادی قابل
شده است.

برخی از این نشریه ها از دید
گاه مطبوعاتی دارای کیفیت
عالیترند. اینک بازار خرید
و فروش ویدئو فیلم پورنوگرافیک
محتفل روسی های دلفریب برای
جلب مشتریان ثروتمند شهر
و سایر شب نشینی های بدنام
در مسکو پیداد میکند.

سلیقه ها - بیشتر با در نظر
داشتن سن و سال - در این
مورد فرق میکند. شماری از مردم
با نغرت به سوی همچو پوستر
ها و مجله ها هدیده آنها را
کثیف و هرزه میخوانند اما
تعدادی دیگر ادعا دارند که

اینها بسیار پدید آمده
استند و باید نمایش داده شوند
یستن از زنان با اشاره به مجله
اندری میگوید: اگر قبلا در باره
سکس آگاهی می داشتم، امروز
ادم د یگری میبوم کمتر شرمند -
و ک و خجالتی حتی در برابر
شوهرم. مادرم هرگز در این
باره برایم چیزی نگفته بود.
میخائیل گرباچف رئیس
جمهور کشور به خاطر نگرانی
فزاینده مردم شوروی در باره
اشاعه انواع پورنوگرافی و سایر
نشرات سکسی در ماه دسامبر
گذشته برای تعیین مشی
اخلاقی جامعه فرمان مشخص
صادر نمود.

الکسی وینسلی مدیر مسوول
نشریه اندری میگوید که برای
چنگ آماده است وی که هنر
بند حر فوی و عکاس سابقه
دار میباشد از نشریه مذکور به
مثابه محصول فشار و خفقان -
جنسی دفاع نموده و روی این
نکته پافشاری مینماید که اندری
برای خواننده گان خود تصاویر
زیبا را نه با قیاحت قصه
های کمتر شنیده کارتونهای
هجوی سیاسی و هنری را عرضه
میدارد و در نظر است تا

حد از این مقالاتی در باره
نیشن و سورت و مسایل جاری
نیز به ان افزود گردد و به این
ترتیب اندری شرم اوریست
مدل هاییکه در شمار نخست
د برابر کمره ظاهر شدند
انواع فحش ها وید برخوردار
تحمل کردند.

به هر عزت پورنوگرافی
رفیق یا غلیظ به معنی پول
است. ناشر اندری میگوید که
اولین چاپ مجله را
۱۳۵۶۰۰۰ نسخه به قیمت
فی شماره شش دالر بید رنگه
پایان یافت. و در بازار سهام
تا ۲۸ دالر نیز به فروش رسید.
در کشوری که معاش او بسط
ماها نه ۲۲۵ دالر است، فرو
سند گان مجله اندری میتوانند
روز ۸۴ دالر به دست آورند.
هدف نامه تجاری "تجارت"
گزارش داده است که تنها سود
کاپی فلمهای ویدئویی سکس
در مسکو تا چهار میلیون دالر
ریک ماه میرسد.
آیا پورنوگرافی حقیقتا به
معنی پول است؟ یا بمفهوم

ارسای لذاتی که سالها قس
غن بوده است؟
جامعه شوروی باید راجد -
ید ولی طولانی را بنیاید تا
همچو محصولات در ان به
حیث نورم پذیرفته شود.
گلا سنوست عقاید جدید را -
پوشکش نموده است. اما باور
های کهن سخت جانند.
خانمی در صحبت تلو یزونی
اش گفت: در رابطه با اخلا -
قیات در اتحاد شوروی بایسد
بگویم که ماسک نداریم.
واضح است که این خانم اندری
نمیخواند.

تو بگو من هم میگویم

اوپچی طور است؟



میمونه غزال: **عکس به عکس**
تو بگو من هم میگویم

حبیبه عسکر رامی توان در قطار ورزیده ترین و برجسته ترین مثلان سیتی کابل تئاتر شمرده او در صول کار پرشورش در تیاتر کشور بحق که در همه نقش هایش هنرمندانه در - خشیده است . حبیبه عسکر در شمار هنرمندانی است که زنده گی اش با تیاتر با عشق عمیقی پیوند خورده است ، او زنده گی بدون تیاتر رازنده گی خالی از آفرینش و ایجساد گری می انگارد و علی الرغم همه دشواری ها صادقانه در **بعیه در صفحه (۸۹)**

عکس به عکس
تو بگو من هم میگویم

حسیه عسکر

میمونه غزال به نقش نرسید

تراز خود زیاد احترام دارد و از آنها به نیکی یاد میکند . در روابط اجتماعی خود زهنست خوش برب - خورد ، صمیمی ، متواضع و - مهربان .

در کارهای هنری اثر هرک داشته گران می شناسد که اگر همین گنه پیش برود آینه در نقشانی راستبالی خواهد کرد .

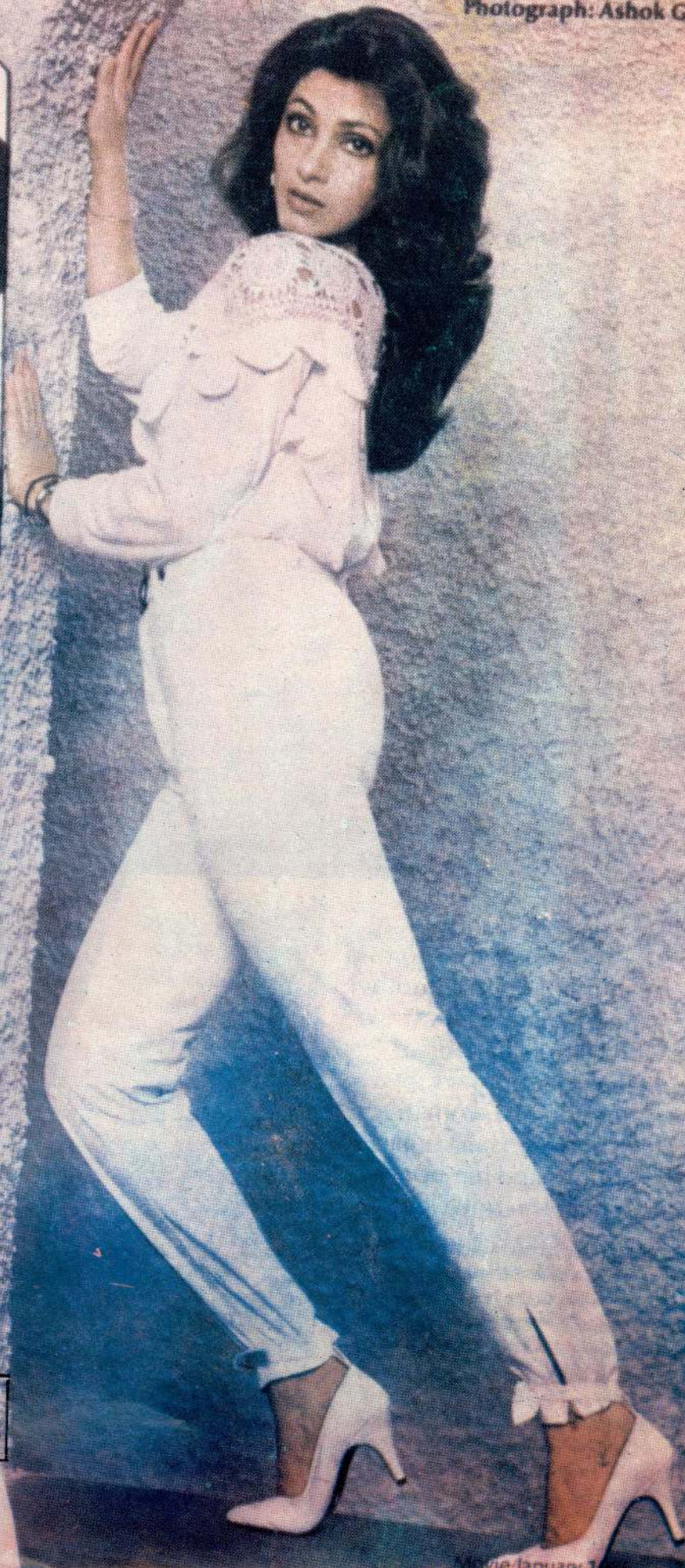
من به میمونه غزال به هنرا و نیک از به دیده قدیمی -

مشکل است هنرمندی که اکنون بر صند شهرت و محبوبیت تکیه دارد خوبی هایش را در جملات کلمات و حسانات گنجاند .

میمونه غزال هنرمندیست که وقتی نقشش برایش سپرده میشود میگوید خودش را در قالب نقش حادثه با آن زنده گی کند و به نقش نفس بیخشد .

و به هنر خود عشق میورز و آنرا با همه قدسیتش ارج می - گذارد . یکی از محسنات او اینست که به هنرمندان بهشقدم





د مہل کپاد یہ فرح و مند کی سے ہنرمند سہنای
ہند شرح مربوط راد صفحہ (۱۳) پخوانید



جنگ ها و ستگري ها همواره قربانيان زيادي بر -
 زمين خدا بجايمانند ه از آن روزگار كه چنگيز و تيمور
 سكندر و ناپليون و هتلر لشكر كشيده و سوزمين هارا در
 زير پا كرد تاكون قربان مليون ها استخوان شكسته
 زن و مرد و پير و كوچك خاموش شده است اينك جنگ
 خليج نيز به دنياي خود ترازيدي بزرگ انسان را در
 تاريخ بشريت بر جاگذاشت.

مهلوي تنها مهاجر كرد كه روزانه صرفا پنج تا ده
 هزار شان بخاطر گرسنگي و بيماري قرباني مي شدند
 در زمين بزرگ خدا چنين آواره شدند كه در تصوير ها
 شما اين مهاجرت عظيم قرن را با قرباني مي مانند آن
 مي بينيد *

زمانيكه ما اين تصوير را ميديديم به ياد آورديم
 صد ها هزار مهاجر افغاني را كه آيا چگونگي زنده گي
 دارند و ملت خويش را كه بيخ از سيزده سال است در
 آتش جنگ مي سوزند شايد تصويرهاي افغاني كه پيا
 ثبت نشده يا بدستور منانيت اندوه بزرگتر از پي
 براي ما داشته باشد چرا كه از ريشه و خون واستخوان
 خود مايند و باز اين تصوير اندوه بزرگي دارد چرا كه
 بشي آدم اعصابي يكديگر اند *



د کابلې والا ژباړه
د اسلام سپشاګرۍ راهه لیکنه

لشکر د افغانستان



بابو ولی ماته غوږ ته نيسې او اراهه خپل
خوب نګړې ؟
څنگه ته غواړې چې دخپل ګران نېکا ري
پلار زړه ورتوب ووينې ؟ يوه پيشو به هم
نېکا نګړې ؟

کاناکارا خو له خپل نېماه راکوز شو او وېس
وېل :

ا غلى شه ، يو يادون وړېس وروسته
به زېرې ووينې ؟

چېش بابو به خپل پلارېسې رهې شو
اودکيسا واراو له پوستن سره سم پيسې
د تېرې شپې توله کيسه وکره ، خو سپره
له دې هم کيسا واراو له رېشخند څخه د کي
خبرې کولې .

کاناکارا جو چېمه وکره چې :

((خوله وتره او رېشخند مه وهه))

چېش بابو او رامو لو دواړو وځنډل .

((په ياد ولره و هېمه تر زېرې پورته
هم و به پيسې ۰۰۰ په پاي کې مړ کړم))

دا خبره کاناکارا خو وکره او تشناب ته ننوته
رامو لو خپل بادار ته په خندا وويل چې :

((صاحبه ، هغه نوره به تشکو هغه
تند خو به سړې دې ، که چېرې تاسې دواړه
ره د کو چنوالې ملګرې نه واي ، له دې
خندا ووسره به يې وژلې واي))

کاناکارا خو کله چې خپل مخ اولاس پرېر
پسمنځل نو رامو لو ته يې وويل چې له پرې
خبرې پرېزده او کيسا واراو ته تهره ورکړه .

کله چې کاناکارا جو بيا څنگه ته دننوتلو
تبارې نېمه ، کيسا واراو دورېنځيو و تايېسو
د يادو لو په توګه پير لورې او زوويل چې :

((يوون پر وخت شې ، نن بيا هماغه شې))

د دې خبرې په کولو سره نو او له کاناکارا
لسعا پاته واړوې

چېش بابو ته هم سا ايستل ګران وو .
د تېزو کړسېار خوت اوداسې نېکا نېسېده
چې کي کي کي خنډور رادان وي .
غوږ يې لا پيسې نا اراهه شو او رس پيسې
کېوله .

بېه د قېته - دوه د قېتي - پينځه د قېتي .
کاناکارا جو له خپل تويک سره ګراناست
وو او غوږ يې نېولې وو . يوه پيسې هم لست
ته لري له دې څخه په خپلو پېل وکړ .
دوه سوزګيان دغوايي خوا ته راغلل اود
غوايي په ليدو سره يې مند و واخېسته

او ولاړل . کاناکارا جو ونشوای کړاي چې
سوزګيان ووينې ، خو هغوي يې له زغ
څخه وپېژندل . هغه نا امله شو تويک
يې په نيمه کېنښود خپلې خولې پيسې
پاکې کړې اوله نمانه سره يې وويل :

په زېرې څه شوي يو چې غوږېده ؟
ايا هغه خپله لاره پرېنښوده او په پلسه
لاره ولاړ ؟ بېرته به راوګرځي ؟ ايا
زېرې دوي په بوي وپېژندل او همان پيسې
ورک کړې څه وشو ؟

په څنگل کې د مساپرانو د خوښ ترڅنگه
يوه پيسې خپل ، خو د زېرې په هکله هېڅ
خبره هم نه وه .
کاناکارا خو هم په تنګ شوي وو خو دا
هغه وخت وو چې دخپل زورې د زويناسې
په حال کې وو .

کيسا واراو او مړ دووېس رامو لو د مساپرانو
نوله خوښ څخه د زين خوا ته راغلل . هغوي
مړ شوي زېرې ونه ليد او غوږ يې په خپل
لغاي کې تېرې وو .
کيسا واراو په خندا سره هغوي ته
وويل چې :

((پرېزده کاناکارا جو ! سا په ناتوانسې
کې يوه بله ورځ هم زياته شوه او چې چېش

آدمخور زېرې چې پينځه تنه يې سړي
او نورې يې حساب وژلې وو ، له خپله نېماه
په خو نځېدو وو . کاناکارا جو په يوه کونډه
کې چې په څنگه کې وه له لسو ورځو پدې
خوا يې د زېرې د وژلو لپاره مړچل نېولې
وه او په څنگه کې به د پخوا او پخوا ګرځېده .
ده به د زېرې د پېنو پلونه په هر لوري کې
لېدل ، خو زېرې به د مړچل خوا ته نه راسته
زېرې دا ښه گپله چې پر غوږ يې باندي
حمله وکړې .

نياسې چې زېرې لس يا پينځلس د قېسې
پورته راشي او دا څنگه چې پخوا پيسې ده
چار چاپېره د پېنو پلونه لېدلې وه . کاب
نا کا راجو له نمانه سره نکر کاچه چې اوس
په زېرې راشي او دې به پرې يرغل وکړي
او مړ به يې کړي . گپله به دې له مړ شوي
آدمخور سره يو نېماي په نېار کې وي . د
پروالېتوب چاپېره ، عکسونه ستاينلېکونه
او دا سې نوره يې به برخه شي .
ده د سترگو له تيارې سره عادت درلود
او د شپې په ګرد څخه نفا کې به يې هر شې
لېدل . د شپې له درې بجو څخه تېرې
نېوې وي . پوي - پايه کوس پېنو نور وپېژندل
کانو ته خبر درې ورکړ چې تراوسه لاهم
هرڅه نه دي سم شوي .
ګرد او غبار له غونډې څخه چاپېرو
او د زېرې نوره عار له نژدې څخه اورېدل
کېده .

چېش بابو په خپل نېماي کې وپېژند او
کاناکارا جو دخپل تويک تېد ووايه او تيا
ري يې ونيو . داسې نېکا رېده چې د آد
مخوږ غوږ هار دې ته د تيارسې قېمانده
ورکړې وي ؛ خود زېرې له غوږ هار سره
سم دغوايي غوږونه هم څک شول او پيسې
زور زور يې نفس ايسته .

ننه شپه تېره وه . د سپوږمې زېره کونه
ورو ورو ، و بېده اود امر په نمانده شخلو
کې دغوند يو سرته ګرد جن برېښېده .
هله کاناکارا جو او زېرې يې چېش
با يو له خپلو تويکو سره په مړچل کې نا
ست وو او انتظار يې کيښ چې ګوندي زېرې
به په تياره کې د بو توله مننه راوېسې
خو تدمه وړاندي دوي يو غوږ يې د زېرې
د شلمې په توګه تېرلې وو او سپين حيوان
حتي په تياره کې له ورايه نېکا رېده . غوږ يې
يې پروا پرېوت وو او خپل شخوند يې ، ا هه
کله به چې ياد لگېده نو د هغه بدن به يې
پېژند او په دې ګراره کړاړي کې به يوازې
د هغه خوت هندارنگه کونګان هم دخوراک
ديدا کولو لپاره له خپلو نمانو څخه الوتې
وو .

چېش بابو د سره له لاسه په تنګ شوي
دوه خو کاناکارا جو پوښه نېکا ري وو .
ده په هېڅ کله هغه شورما شور چې چېش
با يو به د سره له لاسه کاوه ، نه خوښېده .
د هغه شو بين ساعت د شپې د ونيېسې
نيودلې چې ناسره په څنگل کې دکوم نمانا
ور چېش خبرې شوې . سدلاسه وحشې
پسو توبه رېماړو پېل وکړ او په ټوله دره کې
يې ناري خبرې شوې . د دې له څنگه
پېنو ګانې هم وډاړې شوې ، په چېسو
يې پېل وکړ او دوتوله يوه پناخ څخه سه
يې بل پناخ ته خپزونه وهل .

زېرې له خپله نېماه و خو نځېد او په نور
و حيواناتو چې د زېرې پوي ولگېد نښود
مان دغوندي ساتو لو په خاطر يې منډې
وهلې . غوږ يې هم په خپل نېماي وډېرېده .
زور کې يې وهلی او رس يې کښوله .
کاناکارا جو دخپل تويک گپت راکښ
کړ او په خپل زېرې يې غږ وکړ .

چېش بابو د سره له لاسه په تنګ شوي
دوه خو کاناکارا جو پوښه نېکا ري وو .
ده په هېڅ کله هغه شورما شور چې چېش
با يو به د سره له لاسه کاوه ، نه خوښېده .
د هغه شو بين ساعت د شپې د ونيېسې
نيودلې چې ناسره په څنگل کې دکوم نمانا
ور چېش خبرې شوې . سدلاسه وحشې
پسو توبه رېماړو پېل وکړ او په ټوله دره کې
يې ناري خبرې شوې . د دې له څنگه
پېنو ګانې هم وډاړې شوې ، په چېسو
يې پېل وکړ او دوتوله يوه پناخ څخه سه
يې بل پناخ ته خپزونه وهل .

زېرې له خپله نېماه و خو نځېد او په نور
و حيواناتو چې د زېرې پوي ولگېد نښود
مان دغوندي ساتو لو په خاطر يې منډې
وهلې . غوږ يې هم په خپل نېماي وډېرېده .
زور کې يې وهلی او رس يې کښوله .
کاناکارا جو دخپل تويک گپت راکښ
کړ او په خپل زېرې يې غږ وکړ .

زېرې له خپله نېماه و خو نځېد او په نور
و حيواناتو چې د زېرې پوي ولگېد نښود
مان دغوندي ساتو لو په خاطر يې منډې
وهلې . غوږ يې هم په خپل نېماي وډېرېده .
زور کې يې وهلی او رس يې کښوله .
کاناکارا جو دخپل تويک گپت راکښ
کړ او په خپل زېرې يې غږ وکړ .

زېرې له خپله نېماه و خو نځېد او په نور
و حيواناتو چې د زېرې پوي ولگېد نښود
مان دغوندي ساتو لو په خاطر يې منډې
وهلې . غوږ يې هم په خپل نېماي وډېرېده .
زور کې يې وهلی او رس يې کښوله .
کاناکارا جو دخپل تويک گپت راکښ
کړ او په خپل زېرې يې غږ وکړ .



جو سره پوهي وځندل
(کاناکاراجو) دکوتي په دالان کس
ودرېد او توبک مې هم په لاس کې نيولې
وو. گرد او غبار لري شوي وو او د خنگه
خيوته مې کل. د خنگه ونې او بوټي
ټول شته برېښدل.
کاناکارا جو د هغه بدبخت معنور په
هکله چې د کلې چار چاپېره مې په خلکو کې
د اړمنځ ته راوړې وو، فکر کاوه. په ورځ
کله چې په خنگه کې د پخوا او پخوا گرځېده،
د زمري د پښو پلونه مې وليدل، خو په
غوږونو باندې دوه يا درې ورځې تېري
شوي وې. مېه بوټي ته مې نژدې داسې
نښانې وليدلې چې کواکې زمري به اوسه
غښلې وي. ده په خپل کار کې لازمه
تجربه درلوده او دا څه گران کار نه وو
چې دې به بېرې پوهېدلې نه وای. مېه
ورځ د مېه سوري په غوله کې ودرېد او
غوږ مې ونور. داسې مې گمان وکړ چې
کواکې دننه به زمري پکې وي. سوري ته مې
په تېزه ورواچوله چې که چېرې زمري دېا-
ندي راووتې، خو د زمري پر مې دوه غر-
سان له سوري څخه باندي وتل. د پښې
پر شامې دوه بېجان کلک نښې وو. نر
خړس د شامې پښو ودرېد او په چمخو
مې پيل وکړ. کاناکارا جو ودرېد او خپل
توبک مې ورته ونښو. خړس هم ودرېد او په
شاو لار. لمر به توديد وروا کاناکارا جو
هم وړې شوې وو. دې بېرته هڅې کولې
کې ته ولاړ چې تقريبا تم پيل ورڅخه لري
وه. نابېره ودرېد او د پښو پلونه وليدل.
هوډه دا د زمري د پښو پلونه وو اودا-
سې ښکارېده چې کواکې عوان زمري
دې. نر مې په دودکوښو اود پلونه نور.
لوېس پيل وکړ. په دې لور کوه کې
ته ورسېد او په حيرانتيا سره مې وليدل
چې زمري له ديوال څخه غښتو وهلې دي.
د غښته وخت کې د زمري د شا د پښو پلونه
خړغ ښکارېدل. ده کوې ته مې دننه منده
واخيسته او په دې هکله مې له پمانه سره
فکر کاوه.
دکوتې دروازې پورې وه. په کوتي کې
دننه چمتې بايو، رامولو او کيساو اوارو تپي
کولې. ده د زمري د پښو پلونه تعقيبول،
هغه په خپلو سترگو د زمري د پښو لاندې
شوي پلونه دکوتې په بړنده کې وليدل.
ده غوښتل چې نورو ته وژغري او د زمري
د پښو پلونه ورونيسي؛ خودا کار مې
ونکړ. سترگې مې پټې کړې او له
برېدې هغه مې گام واچاوه. په دې وخت
کې مې په ژبه کم مې ولگېده او زه مې
کړې شوې؛ خوده نابېره په منده پيل
وکړ او پلونه مې شارل. دلای له منځه مې

شاته، هلته مې کوې ته مې مکتل
په خوشحالي سره بېرته کوې ته راوگرځيد
او دروازې مې تک تک کړه.
چمتې بايو ورځلاړ کړه. ده خپل توبک
په لمنه کېښود، د خړلو لپاره مې څه
غوښتل او د شپې لپاره د تيارې په هکله
مې په خبرو پيل وکړ. ده وويل چې:
(تر څو چې تياره کپزي زه پيايد دلته
راوسم.)
(پلاره، زه نشم کولې، نن وېد مې
سترې شوې يم او تاسو نشم تللي.)
(په ده زېږه، زه په هغه دخېرو
گردې له پمانه سره وساتم.)
خو کيساو او وپيل چې: (نه، نه، نه)
(گرانه، که مې هم شي، زه به دې له
پمانه سره وساتم. تر اوسه پورې ته
د ښکلو او غږيو د لوزي شاعري، نن شپه
په زما شعر تا و لپوروي.)
کاناکارا جو هڅه وکړه چې خوبا ولسي
شي؛ خودو مې احساساتې وو چې وپيلې
نشوای کړاي. رامولو تيارې ته مې خړاغ
د او بو بول او داسې مې وويل
کې کېښودل. توبک مې پکې مې ووت
سونه مې په کار وروته کې سره برېښې
چمتې بايو خپل پلاره مې پالوتوب هيله
وکړه او کيساو اوارو توبک په لاس کې واخيست
او تر مخ شو.
کاناکارا جو څه څه ورپه ياد شول او له
رامولو څخه مې پوښتنه وکړه چې چاره مې
په پکې کې اچولې که نه؟ رامولو بښنه و-
غوښته او بېرته کوتي ته ولاړ. کاناکارا جو
دغواي رسې چمتې بايو ته ورکړه او رامو-
لو پسې وروغ. کله چې رامولو له چرې سره
له کوتي راووت، کاناکارا جو څه ورته وويل
خورا مو لو په خواب کې ورته وويل چې:
(هو صاحب، زه په وينې واوسم.)
کاناکارا جو او کيساو اوارو پکې مې
ورسېدل. راجو غوښې په هغه مې وتاړه
چې هغه پله شپې مې تړلې وو. همدارنگه
له کيساو اوارو سره مې مرسته وکړه چې په
ونه باندي وځمزي. په پاې کې ده پخپله
هغه وکړه چې پسرچله کې مې مې
په مې کړې. کاناکارا جو غواي ته شنه
وايښه ورواچول او رسې مې وکله چې کلکه
ده او که نه ترڅو غوښې مې خوشې نکړې
وروسته له دې چې پر دغو تو لوېسې پټاوړ
راني، دې هم مې چلې ته وځوته. د زمري
چلې پر سر مې خو د ونسې شني خانگسي
واچولې او داسې گمان هم نکېده چې
کواکې دلته مې هم څوک وي او که نه. په
پاې کې ده توبک پکې او د دښمن راتلو
سترگې په لاره شو.

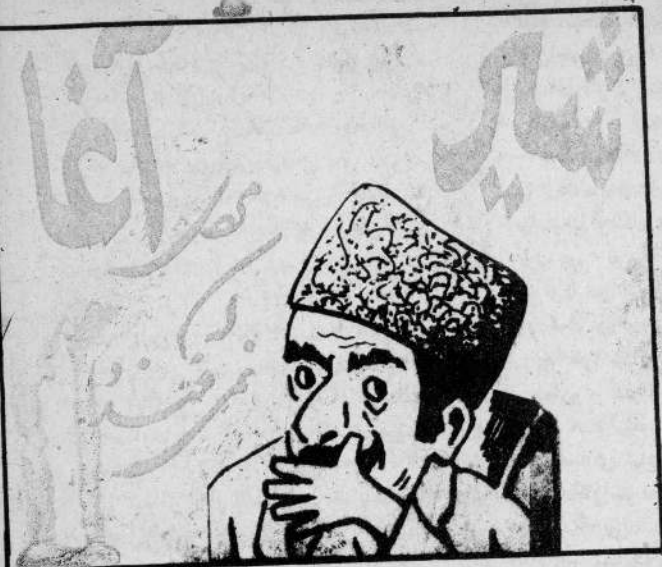
نهاره په خيرېدوه او يو څو شمېر ورسته
سپوزمې داسمان په ختمو پرڅه کيس
ښکاره شو. د کوز او وحشې گام مېش
چمتې او په غاړې د شپې په تياره کيس
د پخوا او پخوا مې وي. دوي له مور-
جل څخه د سپوزمې په زنا کې کولاي
شو کوتي کې او هغه غمخوارانه چسې
د کوې ته گي شاته وه، وويني.
د شپې لس پېچې وي؛ خو دوي کوم
بريالوتوب تر لاسه نکړ. او ريلکمان په
سکلو ته هرې خواته تلل مخاوري او دوي
تول له سيمه په خپل لټان کې پيچله. د
غواي د لکې خښ خښ چې غوماشي به
مې شول له ورايه اوږدل کېده. نابېره
کاناکارا جو څه حس کړل. لکه چې شپز م
حس مې په کار پيل کړې وي.
هلته له کوې کې سره مې په غښدو شو.
ده غواي ته وکتل. غواي هم دکوتې-
کې په لور کېدل او نورو زوره مې کښلې.
دکوتې کې ورځلاړ وه او دالان د
خړاغ په زنا روښانه معلو مېده.
کيساو اوارو د کاناکارا جو په غول کيس
ونښت چې: (اورچا خلاصې کسې دي؟)
(پاښې رامولوېي.)
(په منځه شپه کې؟ دغه لپاره؟)
پمانه تېره راوړي!
(لښه؟)
کاناکارا جو د کيساو اوارو سرخپل لټان ته
رانژدې کړ او په غور کې مې څه ورته وويل.
سې غول او خړاغ رانژدې کېده. په
تکوخت کې نابېره دکيساو اوارو له خولې
چمخه ورته چې:
(د بېرته مې! څه هېڅ انسان نه مې
ته شيطان مې، تا غوښتل چې خواره کې
رامولو د زمري په خوله کې ورکړې. رامولو ته
ور چمخه کړه چې بېرته وگرځي.)
دا
خبرې مې د لېونې په شان کولې. کيسا-
وار خوله خلاصه کړه او چمتې مې وکړې
چې: (رامولو. بېرته وگرځه. بېرته وگرځه.)
بېرته وگرځه. رامولو زمري به دې
وغورې.)
او کاناکارا جو مې په لاس خوله ورته کړه.
(د خداي لپاره! خوده د اړونکې ده!
تاپه دروغو داسې وېلې چې کواکې سردې
خوځېزي او رامولو ته دې وېلې چې دلته
تدو درته راوړي تر څو مې د زمري خوراک
کړي! څه خوده خاين مې! رامولو
خومره پوښه خد شکار وو. تا څنگه به پر-
حس سره د مېه سړې دوزلو پلان طرح کړې
وو چې په صداقت مې ستا خدمت کاوو.)
کيساو اوارو دا خبرې له زړه سره پوه مې
کولې؛ خو کاناکارا جو غلې وو. دکيساو اوارو
سترگې لمبېدې او ورو ورو غلې شو، خولگي

په هغې لاندې کې چې زمري له هماغو
سره مخامخ شوې يو نوله د پرزور څخه مې
کار اخيستی وه. په دې توگه د پناه مې
وښتان او د پستو کې توتې له ورايه ښکا-
رېدې.
دغو توي لاندي مې کې دويڼو حوض
وو. هغه وخت چې زمري دغه مې ته
رسېدلې و ښايې د پرد سترتيا احساس مې
کړې وي. نو مې ښکاره لمنک غوړموسې
وو او وروسته مې له کم پيل مې څخه
په خوله کې نولې وو.
داسې ښکارېده چې داسې ښکار کړې
حېمان د کتو لوبه مې په خپله شاپولې
وي. همدارنگه پر غونډې باندي دخلسو
په وخت کې تېزې سره لري شوې وي.
کاناکارا جو دغه نښې نښانې تعقيب کړې.
لکه څنگه چې دې توبک په لاس په غونډې
باندي ورو ورو را روان وو نو مې مېان خو-
لې شوې وو. وروسته له پوهېدو لارو مې
څخه مېا وپيلې تر سترگو شوې. په پوهېدو
کې د خړس د پښو پلونه معلو مېدل اودا-
سې گمان کېده چې دويڼو په بوي پسې به
تر کوې ته مېا ته تللي وي، خو بيا پښمانه
شوې وو.
تاکته غره و او لمو سړي سوزاوه. کانا-
کارا جو وړې اوسترې شوې وو او په سختې
سره مې تک کاوه. دې پر دويڼو ته مې
باندي پورته شوې وه او بيا کښت درې ته
رافلې وو. هلته په ونه کې يو کارگه ناست
وو او په لور اوازي چې مې بهلې. ده
اوازه په توله دره کې انگارې خبرې کړې وي
کاناکارا جو داسې گمان کاوه چې ښايې دا
تاري او چمتې به په خپرو مې وې.
په شپه وروسته هغه تپوسان وليدل
چې خپل ورو نه مې نيورول او کله چې
ونې ته ورنژدې شو يو سيل لمان په مېه
غز سره والو تل. کاناکارا جو په ونې تکه وکړه
او د مېه بوټي خواته مې کتل. دده سترگې
نمې پټې او نمې زني وي. هلته مې يو وړلې
سړي وليد چې لوخ پروت وو. مې مې پوي
خواته اړولې وو او نمانې خورل شوې وو.
کولس مې تولى راوتلې او پوي خواته پرتې
وي؛ خو کاناکارا جو داحزمت نه درلود
چې د رامولو مې ته په خبر سره وگورې.
نابېره مې تبه په رگو نو ورنښته او په
ديدو مې پيل وکړ.
ښايې چې زمري به وروسته له هغه
چې نمانې مې خورلې وي د او بو غښلو
لپاره کومې خواته تللې وي، خو ښايې چې
مخکې له ماښامه بېرته راشي او نمانې نور
مې هم وغورې نولازنه ده چې وخت ضايع
نشي. کاناکارا جو چار چاپېره وکتل. د
پټېدو لپاره کم مې ته وه. هغه ونه چې

مې ته نژدې ولاړه وه، وچه شوې وه او
پاښې مې نه درلودې؛ خو هلته تقريبا
لس يادولس متره لري يوه بله ونه ولاړه وه.
دا ونه د مېه چگه نه وه نو مې په هڅې کې
ناستي ده دغان لپاره غونډې ته گانېه
زمري کولاي شوې چې په اسانې سره هر
څوک چې هلته ناست وي ورتوب کړي.
کاناکارا جو د مېه غټ بوټي لاندي پټ
شو او دا مېا مې د پمان لپاره ضايع
وگان. ده د ناستې مېا پرېښه پاندي
پاک کړ او کښناست. هغه بيا پوه
ښاخونه او گاهې په سرواچولې تر څو
ښه پټ شي.
مجان او داسې نور حشرات په مېرې
باندي لگيا وه او تېرې تاوېدل اود مېرې
بوي په اسانې سره سپوزمې ته راغ. تپوسانو
چې وليدل څوک نشته نور کښت شول او په
خړلو مې پيل وکړ. هر کله به مې چې په
مېرې باندي حمله کوله، توله شاوخوا به
بوي ونوله. کارگانو په هوا کې انتظار
اېسته چې تر څو وگوري چې څه وروپېش نشي
خو نابېره د مېه لوي معنور غز تر غوز و شو
او کاناکارا جو خپل لمان تيار تر او معسر
شو. معنور نژدې وو. مخامخ بوټي نيورېدل
يو بد رنگه غټ سورا ښکاره شو. د غره
په شان غوزونه او بېر لکې. د سې په
شان مې پوي اېسته او مېان مې مې ته را-
ورساوه. کله چې مې لمان مېرې ته راوړساوه
تپوسان والو تل. هر غوز به چې وخت
تپېده داسې برېښېده چې کواکې د مېرې
غوښې به وخورل شي. کاناکارا جو خپل
لاسو پکاوه او په تېزه مې لري ا رتاو کړه
پاښې کاناکارا جو وو چې په پمان ته پوهېده
وروسته له دې چې بد رنگه معنور ولاړه دي
بېرته په خپل مېا کښناست په دې وخت
کې څه نا څه لس متره لري د مېه بوټي تر
شاخه تر سترگو شل.
ده شتو سترگو په بېرحس سره ده ته کتل
آد خور!
پوره هغه وخت چې کاناکارا جو مې سوچ
کړې وه په خپلو سترگو مې وليد. د تالاندي
په شان وخورېده او د برق په شان مې وړيا-
ندي يرغل وکړ. د زمري غوړهار او د توبک
د زسره پوهېدې انگارې خبرې کړې. زمري
لايه توبکې وه چې کولې مې زانه ورماته کړې.
ولويد او د کاناکارا جو توبک له لاسه وځور.
په دې بوټي خواته مې منده کړه او خپل توبک
مې بېرته په لاس کې واخيست؛ خو زخمې
شوې زمري په توبک ليو نټېه سره پري يرغل
وکړ. دې پر مخني وليد او زمري په خپله
ښجاه باندي کلک وواژه. دده پو سترگې
پاښې په (٨٤) مخ کې

په هغې لاندې کې چې زمري له هماغو
سره مخامخ شوې يو نوله د پرزور څخه مې
کار اخيستی وه. په دې توگه د پناه مې
وښتان او د پستو کې توتې له ورايه ښکا-
رېدې.
دغو توي لاندي مې کې دويڼو حوض
وو. هغه وخت چې زمري دغه مې ته
رسېدلې و ښايې د پرد سترتيا احساس مې
کړې وي. نو مې ښکاره لمنک غوړموسې
وو او وروسته مې له کم پيل مې څخه
په خوله کې نولې وو.
داسې ښکارېده چې داسې ښکار کړې
حېمان د کتو لوبه مې په خپله شاپولې
وي. همدارنگه پر غونډې باندي دخلسو
په وخت کې تېزې سره لري شوې وي.
کاناکارا جو دغه نښې نښانې تعقيب کړې.
لکه څنگه چې دې توبک په لاس په غونډې
باندي ورو ورو را روان وو نو مې مېان خو-
لې شوې وو. وروسته له پوهېدو لارو مې
څخه مېا وپيلې تر سترگو شوې. په پوهېدو
کې د خړس د پښو پلونه معلو مېدل اودا-
سې گمان کېده چې دويڼو په بوي پسې به
تر کوې ته مېا ته تللي وي، خو بيا پښمانه
شوې وو.
تاکته غره و او لمو سړي سوزاوه. کانا-
کارا جو وړې اوسترې شوې وو او په سختې
سره مې تک کاوه. دې پر دويڼو ته مې
باندي پورته شوې وه او بيا کښت درې ته
رافلې وو. هلته په ونه کې يو کارگه ناست
وو او په لور اوازي چې مې بهلې. ده
اوازه په توله دره کې انگارې خبرې کړې وي
کاناکارا جو داسې گمان کاوه چې ښايې دا
تاري او چمتې به په خپرو مې وې.
په شپه وروسته هغه تپوسان وليدل
چې خپل ورو نه مې نيورول او کله چې
ونې ته ورنژدې شو يو سيل لمان په مېه
غز سره والو تل. کاناکارا جو په ونې تکه وکړه
او د مېه بوټي خواته مې کتل. دده سترگې
نمې پټې او نمې زني وي. هلته مې يو وړلې
سړي وليد چې لوخ پروت وو. مې مې پوي
خواته اړولې وو او نمانې خورل شوې وو.
کولس مې تولى راوتلې او پوي خواته پرتې
وي؛ خو کاناکارا جو داحزمت نه درلود
چې د رامولو مې ته په خبر سره وگورې.
نابېره مې تبه په رگو نو ورنښته او په
ديدو مې پيل وکړ.
ښايې چې زمري به وروسته له هغه
چې نمانې مې خورلې وي د او بو غښلو
لپاره کومې خواته تللې وي، خو ښايې چې
مخکې له ماښامه بېرته راشي او نمانې نور
مې هم وغورې نولازنه ده چې وخت ضايع
نشي. کاناکارا جو چار چاپېره وکتل. د
پټېدو لپاره کم مې ته وه. هغه ونه چې

از سال : فخرنده (پاراسته)
تفلم صفت بازدم لبه زینت

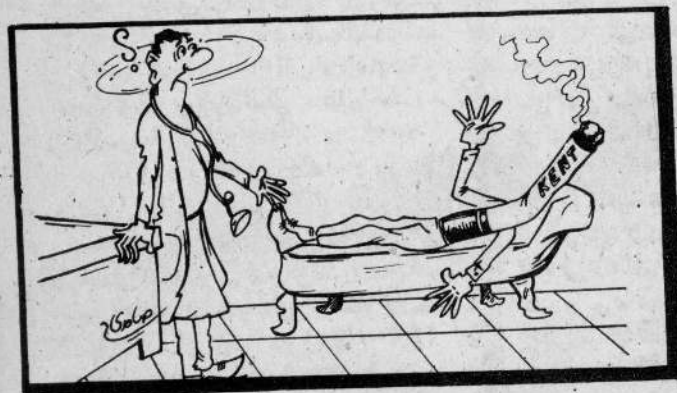


چیزی نمیکنم زیرا سرتیتر کلب
بوکس دختران است .
معلم اخلاق : کسی که دختر
خود را در وضو من صد نمره -
مهد هد .
معلم الجبر : کسی که بالاخره جذر
داماد را میکشد .
معلم بهلولوی : کسی که برای عیا -
فتن داماد از میکروسکوب استقا -
ده میکند .

معلم جغرافیه : کسی که حدود
ایرانه عرض البلد و طول البلد
منزل داماد را دقیقاً میدا -
تند .

معلم تاریخ : کسی که در تمام
ادوار تاریخ داماد را آزار داده
است .

معلم کیمیا : بهترین کلمت بین
روابط (شوهر و خانم) .
معلم سهرت : من در مورد ش -



شیرآغا ورزش میکند

شیرآغا اخیراً شد پدا به ورزش صبحانه عادت کرده و درین روزها
همسایه هایش متوجه است که او با آدمهای همسن و سالش که بیشتر
شان شک های برآمده و قد ها پنجه دارند به روی کانگریت ها و در
اطراف سرك های قهر اول به دوش پر نهخته بعد هم ادمان آزاد میکند
یاد آن وقت ها به خیر که کفته المپیک لباس های آزاد و کرجی های
مستحج برای صاحبان مقام و منزلت میفرستاد اما درد و رانی که شیرآغا
هم کم و بیش خود را از مستحقین میشارد این امکانات کم شده اند
ولسی به راستی شیرآغا چرا ورزش میکند یکی این که به خاطر صحت
شان میکند حرف دیگر است



ولی به راستی شیرآغا چرا ورزش میکند این سوال جالب است آدمها
به خاطر آرزو های مختلف ورزش میکنند یکی این که به خاطر صحت
شان ولی بعضی ها به خاطر نامور شدن و شهرت یافتن و بعضی
ها به خاطر رخاچ رفتن و بعضی ها به خاطر لذت کردن حرفها
و بعضی ها حتی به خاطر عاشق شدن به ورزش روی میاورند و فکر
نکنند شیرآغا رهن پس پیری دلش میخواهد عاشقی کند و گرچه
این کار هم به او میاید اما از قدیم ها گفته اند که عاشق را شرط
تنها ناله و فریاد نیست تا کسی از جان شریک نگردد فرهاد نیست .
پس بالاخره شیرآغا چه میخواهد ؟ چندان علاقه ندارد که شکم پیش
برآمده اش را "پا و گند چرا که معتقد است اگر انسان به یک غوری مهنر
میکند به پهنتر است یک غوری ریزنی نیز رشکمش داشته باشد اما
صرف حساب این است که شیرآغا میخواهد رکس "تیره کردن در
فد راسهونی برای رئیس شدن خ - و در آن کاندید کند در روزها بازار
رفتن روی فد راسهونی ها به خارج خیلی گراست اگرچنین ه - و
شما حدس بزنید که شیرآغا رهن سفرا کدام مدارک منقسم رایسه دست
خواهد آورد .



بلکس از همین کارم پشیمان شده ام ، در هر جا که سرا میروند فقط بکنی دیگر کسی برای گفتن یافت نمیشود بخلاف در مورد کارهای نویسنده کسی من شروع میکنند .

چند روز پیش یکی از همصفا ن دوره مکتب راد را رهرو "بغل-کشی" ده افغانان دیدم ، همان راهروی که اگر د و نغها- هم ملاقی با استاد شده صحبت کنند و تمام راهرو مثل سرکی که ترافیک نداشته باشد و موترها متوقف میشوند . بلی همین که سلام علیکی کردیم ، شروع کرد : چطور رستی همراي نوشته هایه خدا نزنهت ، یادت اس همو - طنزه که راجع به سات کهمانو - شته کده بودی ، هیچ یادم - نموره :

در ساعت کهمانرکه همه چون خزان میشود حتی چشمهای اولنمره به گریان میشود .

اوه که هموروز اوره که خواندی ، معلم صاحب کهمانره چطور تا نهمر کده بود ، یا که پالوفیل مسره

نوشته بلقیس بسمل

گفته بودی :

دل کریمه ، همچو پوش کتاب نجیبه ویران میشود .

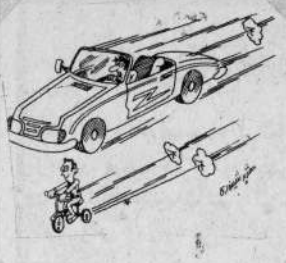
... و خاطره های دیگر که حتی یکی آن هم در ذهن نبود و او در همان بیرو با یاد آوری کرد تا بالاخره خود را نجات داد .

همین قسم ، چند روز پیش در حالی که در سرورس به جای نگران ، من پایدان چسی بودم و بالای یک پایستاده ، دیدم در میان بیرو رار راهرو ، سرور کله دوست دیگر پیدا شد و همان ضرب المثل صدق کرد که "بیز در حال جان کندن ، قصاب

درم چپو" او شروع کرد : او- هر تو سلام ، چطور رستی ؟ (او- ازین که صدایش تا گوشم نمیرسد ، چپو زد) ... و لا اوروز یک چپو که از توده سپارون خواندم ، گمشکو بلاستی به موکم بلا نیفام چطوره فکرت ایطو چه زامیگرده ؟ بگونی (چطو مایه ؟

اول قلمه موگوری ، یاد ازوده - کلهت آمده مسره و تونوشته کده مسری یا اول کلهشه فکرمکشی و یاد ازو . قلم و قاغذه مسگری و نوشته مسکی ؟ ... و من در حالی که دستهایم سستی میکرد و هر لحظه خطر افتادن تهدیدم میداد ، سرم نوز کچ شد و حیران ماندم چسی بگویم تا او نرنجد و نگوید که مغرور شده ام . به هر صورت ، روز دیگر در حالی که از عجله زیناد میدویدم ، دوست دیگرم پیشتر- ویم آمد و گفت : اوهو سلام ، چطور رستی و صحت مبارک ؟ روز روزگار زنده کی چطو میگذره ... راستی گوش کو (یک چیزی موگم همی ره نوشته کو . خو ، یک هکله- رم برسان کدکه همی فوودا -

بقیه در صفحه (۸۷)



دختر به پسر که همیشه مزاحم او میشد گفت من از تو بر - شتی دارم اگر جواب بدی هسی بانواز دواج موگم در غیر آن از مزاحمت من دست بردار . پسر قبول کرد . دختر گفت :

نام من دو سال و شش ماه است حالا بگو که نام من چیست پسر هر چه فکر کرد نفهمید قبول کرد و به دختر گفت اگر جواب سوال را - خودت بدی من از تو دست می بردارم دختر گفت نام من سیماست و بعد از پسر جدا شد .

روزنامه ایستی بر کار و میگرد

به نام و نشان من ، به مثابه یک ژورنالست پرکار و مبتکر - مخصوصاً در مطبوعات کشور - بسیاری ها آشنایی کامل دارند و میدانند که من ژورنالست مستعد ، پرکار و مبتکری میباشم .

خوب ، اگر احیاناً در میان شما خواننده گان محترم کسی وجود داشته باشد ، که برای بار نخست به اسم من آشنا - می شود و از استعداد و پشتکار و ابتکار من اطلاعی نه دارد ، پس لطفاً به مختصری از یادداشت - های مطالبی که طی هفته روان برای جراید ، مجلات روزنامه - های کشور تهیه نموده ام ، توجه نمایند :

شنبه :

داستانی را که از یک مجله خارجی هم زبان ، انتخاب - نموده بودم ، بعد از تغییرات و نوآوریها بیرون نویسنده به دست فرهنگی ام ، مسوول

یکی از مجلات کشور ، جهت نشر به نام خود ارسال داشته ام ، که با تشکر پذیرفته شد .

یکشنبه :

در آغاز این روز شوق نوشتن یک تبصره ، پرمحتوا و قوی در - بخرم جوانه زد . بنا بر فوراً دست و استین را برزده ، کلکسیون سال روان یکی از روزنامه های کشور را در مقابلم گشودم . نخست بانشانی قسمتهای از مسقالات مقالات ، و تبصره ها ، تبصره - یی تازه یی - را استخراج نمودم بعداً همین قسمتهای نشان شده را یکی با دیگری پیوسته داد ، روی صفحه کاغذ آو -

ردم و به یکی از روزنامه ها فر - ستادم که با تشکر تلفونسی ، روزنامه ، تذکره از آن تبصره - پر - محتوا و قوی ، استقبال بعمل آورد .

دوشنبه :

در این روز یک نقد بسیار خوب و جانانه بالای یکی از قلم - های نشر شده ، از طریق تلویزیون با استفاده از اصطلاحات عجیب - رات و کلمات تخنکی که در یکی از کتب فن سینما توگرافی به کار - رفته است ، نوشتم و به یکی از جر - اید غیر سرکاری ، برای نشر فرستادم که با اظهار سپاس و - امتنان قبول شد .

سه شنبه :

به طور عموم صبحگاهان روز های سه شنبه هر هفته بسیار مصروف و سرگرم میباشم ، زیرا - در این روز مجبورم تکلیفتم را در مقابل جریده ای که مسوولیت تهیه مطالب عفو ، طنز و فکاهیسی - آنرا بر عهده دارم ، ادا نمایم .

بنابراین در آغازین صبح همین روز خود را به دفتر جریده ، منتد - کوه رساندم . طنزها ، کارتونها و فکاهیات همکاران قلمی جریده را که به دفتر جریده رسیده بود ، مطالعه نمودم و بعد از اتمام - دی از آنها را در صفحه اختصاصی جریده جایجانمده ، بعد از - آنکه از ذکر نام خویش در آن صفحه اطمینان حاصل نمودم ، دفتر جریده را تا روز سه شنبه هفته آینده ترک کردم .

آخر باید تکلیفتم خویش را در مقابل این جریده به وجه احسن انجام دهم ، زیرا در ختم هر -

بقیه در صفحه (۸۷)

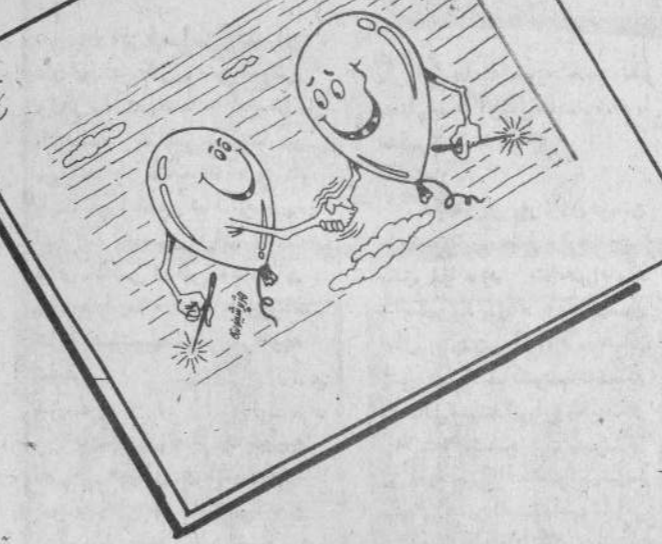
صلوات بر رزقگر که زدن کبیر

سند لاسه د سره سونډه تم خای کی چ په می شوی .
 - په می په پېر دی . . . اوه خلکو پر سینه وکړی چی غوږ والی بی راغلی
 وور هله داغېز د پوی نیم زالی نیش وچې له کوه غوږ څخه بی سړی
 وپنی روانی وی اود نورو نیشو په کبه کوبه کی بی تنگی وهلی . نیشی
 غوښتل چی په کبه بی سس ځان له د روزی راوغورځوی هکله چی د
 له غوږه والی سره پوځای بی د غوږ توتو هسورځنی الوزولی وه هکله کبه
 کوبه د ویره ل پوره وه چی خپل پری شوی غوږ تعیی هم لاس نه رسیده
 د دی پېښی په لیدلو سره په چسرت کی شوم اوله ځانه سره بی وپېل
 چی کبه پره ښځه خوشو خله ترنا پنه کبه پر خطرناکه ده هکله چی
 نا پنه کبه پروزای د خلکو جیونه پری کوی هڅو کبه پره ښځه
 د خلکو غوږونه پری کوی .
 اوله دی سره جوخته د دی زین هغه مشهوره وینا رایا ده -
 بی وایی : صد زدی زرگر هکله زدن کبه پر .

غزل

پس له څوکلونه خلاسه فاکولتسی فی
 بهام مېس په ارمان دملاتسی شسی
 ټوله وړخ وهی چر ټونه په شمه کوسی
 که وپه د ورته شخونه دگدنسی شسی
 د پوړی بی کپ بی وپنلی سړی کی
 چی وپه د ورته پوس توالی د شولسی شسی
 د پلواود چلب وختونه لار ل
 اوس بی تش په دفتر ونکی کسی شسی
 د پره قدر بی چی نسیم همیشی د سزی
 آخر جوړی به قورسی ته ترانسی شسی
 رفیق الله زره سواند

دینجاری هلی



هتی وال

اوطوطیان

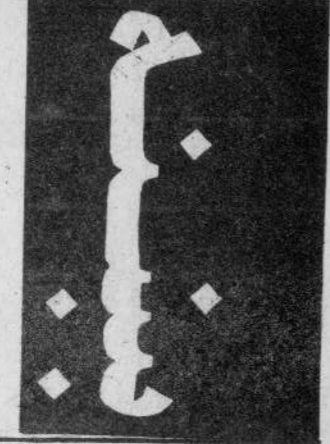
واهی چی دینجاره هتی هتپوال دخپل هتی ترخ ولاړه اوطوطیا
 بی خړځول پوطوطی بی په ځمکه هیل بی دهتی په درشل اود پم بی په
 هتی کی د پوکری له پاسه کهنولی و اواختونکی بی ورته راپللی . په
 دی وخت کی پخه لاری ورته راوگرځید او پوښتنه بی ورځنی وکړه :
 - وروږه هوطوطی په خوځوځوی ؟
 هتپوال ځواب ورکړ :-
 - هر پوجلا هچلا بیه لری . دغه طوطی چی پرځمکه ناست دی قیسه
 بی زرافغانی دی پدچی دهتی په درشل ناست دی . دوه زره . او
 هغه چی د پوکری پرسر ناست دی . د ری زره افغانی بیه لری .
 اخیوتونکی ورځنی وپوښتل :
 - مگر دی نه وپل چی دوی هر پوکم هکرم کمالونه لری ؟
 هتپوال په ځواب کی ورته وپل :
 - دغه طوطی چی پرځمکه ناست دی . او بیه بی زرافغانی دمد اکمال
 لری چی هم په خپله په خبرو پوه سزی او هم پل پوهولی شی . داچی
 په درشل ناست دی . هکمال بی دادی . چی په خپله خبره پوه سزی
 خپل په خبره نه شی پوهولی او داد پم چی د پوکری له پاسه ناست
 دی . هغه په خپله خبره پوه سزی او نه پل په خبره پوهولای شی .
 لاری ورځنی په جهرانی پوښتنه وکړه :
 - نو د دی علت شه دی چی د پوکری له پاسه ناست طوطی نه پم
 خپلو خبرو پوه سزی او نه پل پوهولی شی مخوبه بی دری زره ده ؟
 هتپوال بیه مانا لرنکی موسکا وکړه او ورته وپل :
 دا هکله چی په دی نورو ووطوطیا نیس امر مقرر کړی دی .

دینجاری هلی

واهی چی په پخوا زمانو کی
 ټولو ژوند پرموجود اتوخی ر ی
 کولی . کبه وړخ دوه زرکاڼ سره
 نښتی وواوخلک بی تاشی تمولا پوو
 پوا وپل بی په خپلو تهر وپوځو
 باندی د ویره سره ژوبل کړی وو
 چی د دواړه مخونود وپوځاڅکی
 مالومید ل او پوځی بی سړی
 وی . په دی وخت کی کوم
 ځمکرن ندان چی له پوزرک نسه
 وپوستل :

- ولی خپل همنوعه په منیو-
 که وهی او ورسره چکړه کوی ؟
 زرک له د پرقهر څخه ځمکه
 څوځله په منیوکه ووهله او ځواب
 بی ورکړ :-
 - زه هکله ورسره چکړه
 کوم چی هغه دپل د لاس الوه
 گرځیدلی ده . د همدی له
 پاره هغه ته اوبه اودانه ورکوی
 چی لماره بی وچ نکوی .
 کله بی چی له پل زرک څخه
 وپوستل . نو د هغه ځواب هم
 د لومړی زرک په څیر و . اوبه مقابله
 کی له ښکیل زرک سره بی چکړه
 د ځاه رواجق باله .
 هونیا راوځمک سړی د دی
 پوړول ځوابونو په اورد لوسره
 موسکی شو او غوښتل بی چی
 د واپرته قناعت ورکړی هڅو وکړاځ
 خپلو مالکانو په پنچو کی خوندی
 کړل اود پل ورځنی چکړی له پاره
 بی شرطونه سره پری وپتل .

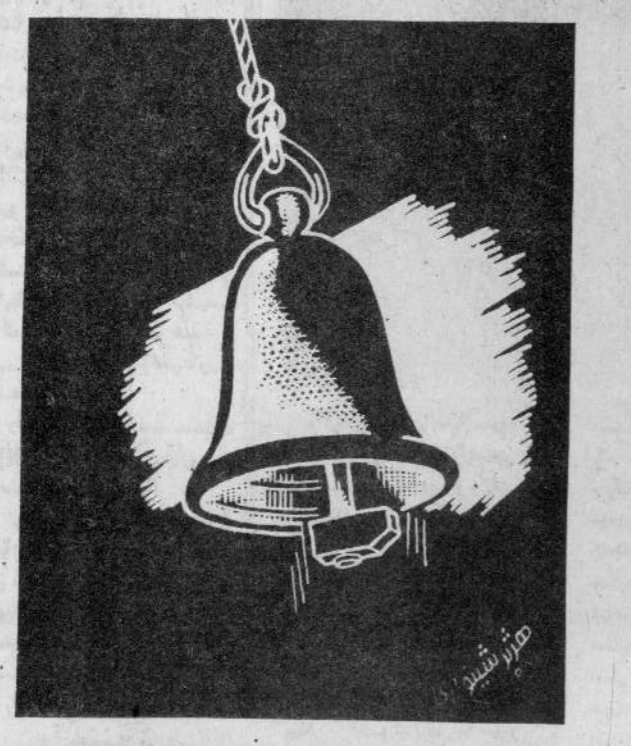
دوه صابونه . . . می رانپول . . .
 د سره سوتل خای ته راغلم ،
 سره سوتل ته د پورته کیدو په وخت
 کی می یولاس نېغ جیب ته ننو .
 ما هم تنگه ونه و . خود لاس خا-
 ونه په حق جانیه خوره راته وپل .
 - لاس می خطاوت و پو پوه .
 څو ټونور همنخ راوا رابا ووئسی
 وپل :
 - وسپنه . و پېښه . . .
 پوه ژوره سامی وکښل . زړه لاندی
 ولاړم . لاس خای ته وپل . وی
 سهار کله چی شمبی ته لاړم



زما د حاضری خانه قهد شوی و .
 د حاضری مامور راته وپل :
 - شپه همتا حاضری سپوا .
 قهد شوی ده . نوکه څه پکی .
 ولیم نور ما مور بی به وای چی سی
 ساخته کاری شی کوی ده .
 خو د نښه هکله هبله وچ چی رانه
 غلی خانه به درته سپینه پرمزدم .
 وپنجه]
 زهم د شمبی څخه پسه
 چکر ووت او پاترته په سودا پسی
 لاړم . نځود ه پوځو چوک ه پو
 چی پوه غوروا وگر سونگر د مستری

کله کله غبرگانی

کله کله غبرگانی
 پکړی همنخوځوی
 واهی چی د دوه تنوسره دعوه
 وه اود فیصلی له پاره د پم کړی
 ته لامل . لومړی تن د دی له
 پاره چی د پم کړی دده پسه
 پلوی پر پکړه وکړی . هونپوستکلی
 وره پښمنه پکړی بی ورته ورکړه
 کله چی د دعوی پل لوری خپل
 شو . نو د پم کړی ته بی هماغه
 ما پام خپله لنگه غواکوړته وروستله
 د دعوی د سپینولو په وخت
 کی د پم کړی د دوه تن پسه
 گڼه خپری کولی . لومړی تن
 غوښتل چی د د پم کړی پام
 خپل لوړته راواړوی خود ده پسه
 گڼه خبره وکړی . څوځله وپه
 خپله اوبه خپله پکړی بی کوتسی
 ووهلی هخود د پم کړی پام
 نه شو . په پای کی بی غوځ ورته
 وپل :
 - پاره . . . نښه څومره پنه
 پښی مخوکاشکی هغه نوی
 پکړی دی پرسر کړی وای .
 د پم کړی چی سهار
 دلنگی غواشیدی خوړلی وی
 او پکړی هر خای و . هغه کتابه
 د پکړی خاوند ته وپل :
 - وهله بی مخونوی پکړی
 غواوځوره .
 اوبه دی پوړول دوه د فوا
 خاوند وکله .



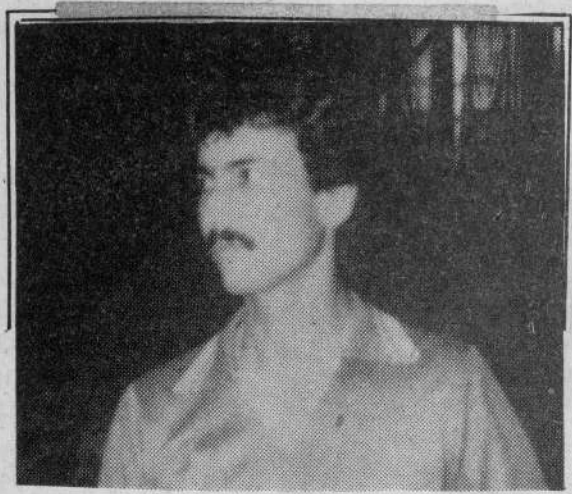
ورزش

سرویس پاس، شوت

و جوان مستعد و علاقمند ورزش والیبال صحبتی را انجام داده ام که با هم بخوانیم:

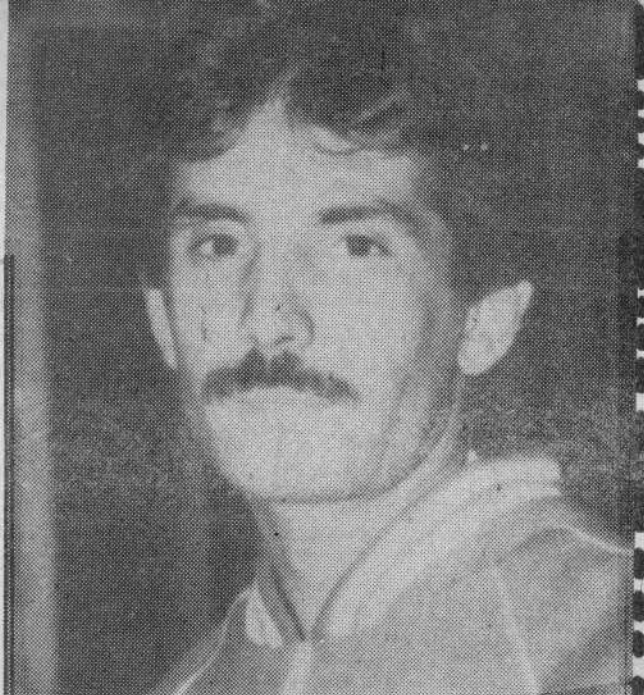
از سال ۱۳۵۶ نظرسنجی تیم‌های متواتر و شتکار مقدارم به عضویت در تیم ملی کشور پذیرفته شدیم. سالهای قبل که از طرف کمیته ملی المپیک مسابقات زیر-نام مایه کابل راه اندازی میشد که سه دور داشت که در همه مسابقات سهم داشتیم و به اثر موفقیت من در این مسابقات در سالهای ۶۱-۶۲-۶۳ موفق به اخذ مدال طلا شدم. باید بگویم که مسابقات همیشه در سطح بالایی بوده یعنی همیشه

والیبال که در زمره ورزشهای اجتماعی جای مطلوب خود را احراز داشته است اولین مرتبه در ایالات متحده آمریکا - در سال ۱۸۹۵ توسط معلم آمریکا بی ویلیام مارکین عرض وجود کرد. که ابتدا این ورزش نه نفری بازی میشد البته به شکل ثابت و بعداً نه نفر به شش نفر تقلیل یافت باز هم به شکل ثابت. اما طی سالهای اخیر بازیهای در وانی به وجود آمد که از سرعت عمل بیشتر در جریان مسابقه استفاده به عمل می آید. که ورزش والیبال منکی بر این تکنیکهاست سرور.



در مسابقات فایتهل مسابقه دادیم که همه بی آن را میخوانند به سرگذاشتم. در این مدت جا-لبترین مسابقه ما با تیم گستر-جستان و شوروی بود که بعداً چندین سال وارد کشور ما شده بودند و این مسابقه در هنتون کابل تدویر یافته بود. تا-نستم سه مقابل یک در مقابل تیم حرفه موفقیت حاصل نمایم زیرا بقیه در صفحه (۸۹)

پاس گرفتن میدان پاس-حمله و شوت میباشد. در کشور ما اگر چه در قسمت این ورزش طوری که لازم است توجه صورت نگرفته است حتی احتمال آن هم-رود تا این ورزش آهسته آهسته خوشتر از این هندی سایر ورزشها مجزا ساختار میماند. اما جوانان هلا-قندی خاصی به این ورزش دارند که در این رابطه با عبدالحمید صافی عضو تیم ملی کشور



فوتبال فریاد میکشد

بوده است ولی با تمام اینها همه ساله تورنمنت های فوتبال برگزار میشود چنانچه طی سال روان مسابقات فوتبال چه گزینش بهتر بازیکنان برای تیم های ملی و جوانان و جوانان از جانب فدراسیون فوتبال به راه انداخته شد و بازیکنان نخبه در تیم های منتخب کوه انتخاب و تحت نظر تیم ترا مربوط به نتایجات خویش ادامه میدهند همچنان مسابقات فوتبال مناسبت هفتاد و نهمی استرالیا استرداد استقلال کشور نیز چندین قبل همراه انداخته شد و تیم های از جمهوری از گستان شوروی جهت انجام مسابقات دوستانه دعوت گردیدند که نتایج خوبی را تیم های ملی، جوانان، ماردو و خاندوی به دست آوردند.

نظریه رایج است که تیم های بزرگ هرگز ورزش کشور را نمیکند: اینها فقط در دهان هیسای است. تیم ورزشی کابل همیشه مملو از تماشاچیان و ذوق ردهای ورزشی بود و هم باها هم مسابقات المپیک واقع نمی میشد گشتی داشته شد. تیم سنگین ورزش را با آنها بر نبود. مسابقات والیبال فوتبال هم اسکاتلند و پهلوان سر بنگه بانک می بینتور هیسای این ورزشها پاسخ گوی بودند و در برابر این مامل گامهای بزرگی بر می داشتند.

تیم گستان از ده سال به اینطرف علاوه بر مسابقات و در چندین تیم بزرگ ورزشی چه-حضور خبری از آنها بر نبود و مسابقات تیم در این زمینه با تیم شوروی مسابقات در مسابقات فوتبال با بهترین تیم ستون فقرات فوتبال کشور صحبتی را تمهید نموده ام که در بالا تقدیم میگردد: - لطف نموده بگویند که وضع فوتبال در کشور چه گونه است؟ - وضع کنونی فوتبال با وجود کابلی چه مشکلات مالی که فدراسیون به آن مواجه است تقریباً تمامه بخش میباشند البته این ساحه ورزش ما نیست سایر ورزش های زنده کی مردم روابط عالیوار جنگ تا تیم های

باسکتبالیست موفق

ورزش‌موفقی بودند که تیم ملی را تشکیل داده بودند. بالاخره به پیروز زیا در عرصه ورزش دختران چنان پیوسته و محدود گردید که کاملاً تیم‌ها از هم پاره شده شد مباحثه. فصل اطلاع حاصل می‌کنیم که در این اواخر دوباره تیم‌ها در ورزش دختران آغاز گردیده و پیگیرانه دنبال می‌شود. یکی از ورزشکاران سابقه دار تیم دختران ملحقه عضو تیم ملی کشور می‌باشد که در این عرصه بوده به طولانی در این عرصه بوده

باسکتبال که در سال ۱۸۹۱ توسط معلم آمریکایی چمبرز تا سیه به وجود آمد اهمیت آن در سال ۱۸۹۶ انکشاف یافت قابل ملاحظه در عرصه این ورزش رونق گرفت به این علاوه نموده در سال ۱۹۰۶ با پیغام المپیک اروپایی این ورزش در سال ۱۹۱۳ سابقه المپیک آسیایی آن برگزار گردید. البته مرحله اول انکشاف این صورت را بین سالهای ۱۸۹۳-۱۹۱۸ میدانند و



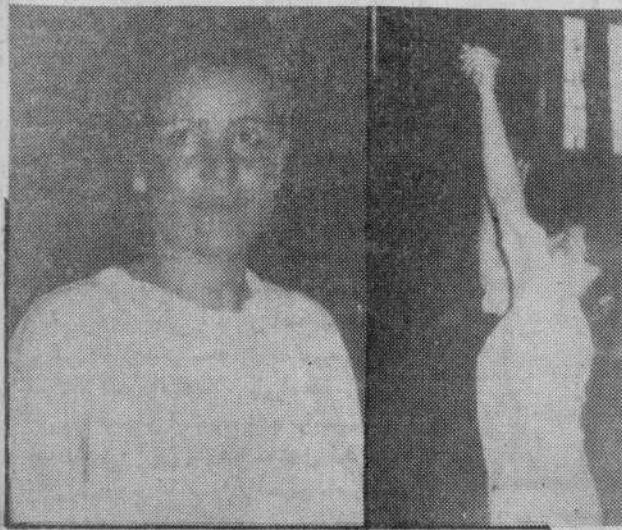
حرکت سریع

ورزش را آورد. نکته و در مورد اینکه چرا این ورزش را گزیده است می‌گوید: " فکر میکنم سبب آن انتخاب به ذوقها و سلیقه‌ها و خواسته‌های شخص بودند. ژرف دارد. افراد پشیمان درک همین نیاز هاروی سکوی انتخاب می‌استند که یک اندازه موارد یاد شده و یک مقدار هم محیط انسانرا کم میکنند تا گزینش رشته‌های مختلف ورزش یا سایر رشته‌ها را به دست خود بگیرد روی این اصل می‌باشد ورزش را انتخاب نموده

تواند و ورزشیست که در کشور چمن زاده شد و در کشور جاپان رشد و نمو نموده است و از شروع ظهور این ورزش هنری ورزشی مطابق به شرایط و ویژگی‌ها کاران وقت دلپسته گاه خود را داشته است و با گذشت زمان این ورزش به انتهای برسد خود رسید و در همه جهان پخش گردیده و از چندین سال به اینطرف شاهد موجی دیده این ورزش در کشور خود ما هستیم.

این ورزش‌های زین که راسته با تخنیک‌های تفصیل هنری است سبلی از جوانان و نوجوانان شهرمانرا به سوی خود کشانیده به حدی که جوانان علاقمند به این ورزش به سایر شخصی به ایجاد واحیای کلب‌های این ورزش در نقاط مختلف شهر و روستا کشور پرداخته اند. در این زمینه با ورزشکاران استخدام این رشته احمد جاهد سخنانی را تهیه نموده ام که تقدیم شما میگردد. احمد جاهد از سال ۱۳۶۱ البته به قول از خود شریه این

ورزش را آورد. نکته و در مورد اینکه چرا این ورزش را گزیده است می‌گوید: " فکر میکنم سبب آن انتخاب به ذوقها و سلیقه‌ها و خواسته‌های شخص بودند. ژرف دارد. افراد پشیمان درک همین نیاز هاروی سکوی انتخاب می‌استند که یک اندازه موارد یاد شده و یک مقدار هم محیط انسانرا کم میکنند تا گزینش رشته‌های مختلف ورزش یا سایر رشته‌ها را به دست خود بگیرد روی این اصل می‌باشد ورزش را انتخاب نموده و ورزش را نیز نسبت به این ورزش علاقمند می‌باشم. قسیمک میدانم توانم و ذوق است و تکنانندی هایتانگ و تکواندو ندری پوسه تفاوت این دو سبک در چیست و چه اقدام اولیای این سبک کنید؟ این دو ورزش فرزند این سبک مادرانده در تکواندو هایتانگ نیز هم و تکواندو پوسه حرکت در سه و با سایر نقاط بد وجود دارد. با وجود گونه گون بودن سبک هائیکو و اهداف در هر ورزش سبک نقطه ختم میگردد. یک سبک له



وی که از شش سال به اینطرف عضویت تیم ملی را کسب نموده است می‌گوید: اساس ورزش باسکتبال را تفصیل و تکنیک درست و علاقمندی ورزش شکار تشکیل میدهد. ورزش باسکتبال ورزش اجتماعی و همگانی بوده در این از تخنیک‌های چوب فول و باکینگ و پل کار گرفته میشود و یک ورزشکار باید در نظر خوب باشد سرعت خوب و سرعت خوب داشته باشد.

مرحله دوم انکشاف آن را در اروپا سال ۱۹۱۹ تمییز کرده اند. اولین مسابقه باسکتبال زنان در کشور فرانسه در سال ۱۹۲۳ در برکورد بدو به جهت بازیهای المپیک در سال ۱۹۲۸ شناخته شده اولین برنده گان این مسابقات از میان بازیکنان کشور آرژانتین تبارز نموده در کشور خود ما این ورزش از سال ۱۹۳۴ به رهنمای این یک معلم آمریکایی را پیوسته گردید.

در این سالها این ورزش به این حال ترقی چشمگیری داشته و دختران جوان چنان در این

جنگ اصفهان

بطوری که گفتم قصد داشتیم بعد از خاتمه جنگ اصفهان به فارس برویم و در مساع سلطان فارس را که بمن ناسزا گفته بودیم - خاک بمالیم ولی از سر رفتند و بوسه بپسند و بمن اطلاع دادند که مرتضی دیگر (توک تامش) ماورا النهر را مورد حمله فراردا - ده است.

تا وقتی که در ولایات مرکزی ایران حرکت می کردیم سربازان من از سرما معذب می شدند . ولی بعد از این که از (ری) - می گذشتم روایت دامنه های کوه البرز می شد . سرما شدت می کرد و من می باید در سرمای زمستان از آن پایجان و آنگاه از کوه قاف بگذرم تا بتوانم خود را بنشور - قهقار برسانم .

از اصفهان تا (ری) هوا معتدل بود از اینکه از ری گذشتم هوا سرد شد و ترسیده به سبز و ارطوری بروی شدت کرد که من مجبور شدم فرمان توقف صادر نمایم . زمین مستوراز برف بود و احتمال داده می شد تمام اسبهای ما از برودت بپلاکت برسند . من گفتم که با عتاب برای نگاهداری اسبها اصطبل های موقتی بوجود بیاورند و تهرهای بر زمین نصب کردند و اطراف هیالای آنها را با نمد پوشانیدند و از نمد خیمه ها بسرای پوشانیدن اصطبل ها استفاده کردند . و مالک های خود را در آن اصطبل های موقتی جادادیم بعد از اینکه دوره شدید سرما گذشت براه افتادیم و از راه طوس و کوه چان (توچان) خود را به ترکستان رسانیدیم . از آن پس هوا معتدل گردید و وقتی من بمسرفند رسیدم آخرین ماه زمستان بود . در مسرفند بهرمان پنج روز توقف نکردم زیرا سوگند یاد نمودم که اوقات خود را در صحرا بگذرانم و در شهرها زیاد توقف نکنم . زیرا توقف کردن در شهرها سبب میشود که انسان متعایل به خوشگذرانی بپردازد و من با خدا عهد داشتم که هرگز در خوشگذرانی نگردم .

من هشتاد هزار سرباز به پشم (شمش عمر) دادیم و گفتم (توک تامش) را بقتل برسان و سرش را برای من بفرست ولی اگر گنجهت کشورش را بکهران کن و برگرد - من مدد انستم که (توک تامش) ممکن است بگریزد چون فهمیده بودم که مردی ترسو میباشد و اگر ترس نبود در بار ماورا النهر راد و خاب من مورد حمله قرار نمیداد و هنگامی به کشور من حمله میکرد که من خود آن جا باشم .

اولین کیوتر که از مشرف بکیوتر خانم سر - فند رسید و آنجا نشست خبر آورد که فرمانده مغولها مردی است با اسم (بیل - اورگون) .

کیوتر دوپهرا بمن خبر آورد که قشون مغول بین ده تا دوازده (تومان) است یعنی بین یک سده تا یکصد و بیست هزار نفر . از وضع راه پیمایش قشون مغول فهمیدم که آهسته حرکت میکنند و حدس زدم که سر -

مورقتم اسبها را با شواله میبردیم زیرا نه فرصت داشتیم که آنها را در مراتع رها کنیم و نماندند . همین که غلیظه او خیر داد قشون دشمن را می بیند . من آری راه پیمایش را رها کردم سواران خود را آری چنگی دادم . پنج خزارتن از آنها ماور شد ند که در موقع جنگ از یکصد و چهل هزار اسب بدست نگاه داری نمایند . شصت و پنج هزار



قوت

مینم

قوت

بازان مغول بازن و فرزندان خود حرکت می کنند یا اینکه وسوله نقلیه کافی ندارند هنوز کیوتر خانها من طوری کامل نشده بود که من بتوانم از مسرفند هم برای اطراف کیوتر قاصد بفرستم و کیوتران قاصد از اطراف مسرفند می آمدند . لذا من نمی توانستم استعلام کنم که راجع بملک کنده حرکت قشون تحقیق نمایند . این بود که مصمم شدم براه برفتیم و با استقبال آن قشون برویم .

کیوتران قاصد مرا از خط سیر آن قشون مطلع میکردند و می دانستم از کدام راه بمن نزدیک می شوند . من با هفتاد هزار سوار که هر یک دارای دیدت بودند بسوی مشرف عزیمت کردم تا این که خصم را غافل گهرتم .

سوار دیگر را منقسم به چهار قسمت کردم و سه قسمت آنها هر یک از پانزده هزار سوار تشکیل شد . آن سه قسمت جناح راست و جناح چپ و قلب قشون بود و بیست هزار راهم در ذخیره نگاه داشتم که در موقع ضرورت از آنها استفاده کنم .

وضع من طوری بود که می توانستم بدشمن شبخون بزنم ولی بدو علت ترجمیح دادم که هنگام بروز بدشمن حمله ور شوم . اول اینکه چون قشون دشمن بزرگ و شماره سربازانش بین یکصد تا یکصد و بیست هزار نفر بود و هنگام شب بدو موقع شبخون بمن سربازان من بی نظمی بوجود می آمد و ممکن بود که آنها دوست را از دشمن تمیز ندهند . دیگر این که عزم داشتم (بیل - اورگون) را زنده دستگیر کنم و او را بیهمه و از وی بهره

بچه جرئت در صد دیر آمد که بیجنگ فرزند چنگیز برود ؟ سرانجام من بجای رسیدم که با خصم بیزارم . بهار فرسنت فاصله نداشتم و در آنجا اسبهای بدتر را رها کردم و آنها را تحت حفاظت سربازانی که می باید عقب بمانند فرار دادم و به سربازان گفتیم استراحت کنند و بگذارند که اسبها نفس تازه نمایند . در نیمه شب براه افتادم و قشون وقت کافر داشتم با عرت قدم براه می پیروزیم . همین که طلوعه با ما داد میسید بیچاره این خود دستور دادم در دو طرف من که قلب قشون بودم فرار پذیرند .

حرکت پنهان من پیش وین هزار سوار که خود سواران از مشرف تا مغرب گسترده - شد و با جنوب بسوی شمال میروند منسره ای نیستند من بتوانم در اینجا ضعف کنم و شاعر

به مغولستان بفرست تا اسب ها و کوسن ها را با فراهم نم و برای تو بفرستم ولی من در خواستش را که میدانستم حیلله است نپذیرفتم و گفتم تو و افسران و سپهرمن خواهی بود تا وقتی که اسب ها و کوسن ها از مغولستان بیاید . (بیل اورگون) گفت آیا میدانی از اینجا تا مغولستان چند راه است و مقدر فرستادگان من به آنجا و مرا جهت از قشون نستان با اسبها و کوسن ها چند روز طول می کشد . گفتم این فکر را می باید موقعی که هنوز عزم حمله بشورم را نکرده بودی بلش . آنگاه با وی اتمام حجت کردم و گفتم از حالا تا فصل پاییز فرصت داری که اسب ها و کوسن ها را از مغولستان بیاورن جابرسای و اگر تا روز پانزدهم برج عقرب که دو ماه من پنج پاییز است اسب ها و کوسن ها ان بمن نرسد تو را خواهم کشت و با افسران نیز همین گونه رفتار خواهم کرد .

من می دانستم که سلطان شکست خورده مغول نمی تواند شصت هزار اسب و دو بیست و پنجاه هزار کوسن را بیاورد که به ماورا النهر برساند و با وقت که اسبها و کوسن ها را با کله های کوچک براه بیاورد بسوزی که مجموع آنها تا نیمه برج عقرب ماورا النهر برسد . (بطوری که دیدیم تصور لنگ تا اینجا حساب بیاورم از روی ماههای صری تعیین میکرد و در این جا از روی ماه شمس تعیین می نماید و در ماورا النهر هفتم ماه قمری مورد احتیاج بوده و هم ماه شمس ما راجل بیرون) .

فصل بهار و آنگاه فصل تابستان من صوری شد و اثری از اسبها و کوسن ها - (بیل اورگون) بچشم نرسید . در آن سال من در ماورا النهر بودم ، قسمتی از اوقات خود را صرف تمشیت قشون کردم و قسمتی دیگر را صرف آبادانی مملکت نمودم و در نتیجه به تربیت فرزندان خود پرداختم پس چهل سال من (شاهنخ) در آن موقع طفلی هشت ساله بود و میتوانست بر اسب سوار شود و با کمان های کوچک تیراندازی کند .

وقتی شاهنخ بد نهاد آمد من نام او را انتخاب کردم و آن نام را بروی گذاشتم و در گوشت طفل اذان گفتند یک شب خواب دیدم . در حال رو یا مشاهده کردم که هفت کوبک شیر خوار که همه پسر هستند مقابل من قرار گرفته و من اسم چهار تایی آنها را میدادم و آن ها موسوم می باشند به چهار نگر - شیخ عمر - مهراش شاه شاهنخ . ولی از اسمی که کودک دیگر بی اطلاع میباشد شکست آنکه از بالای سر کودکی - چهارم که شاهنخ باشد نام گاو کوهی و پخته بود . ادامه دارد .

مش کوسن در سال خانه ، قش عام می کردیم . من دستور دادم بپوشانند (بیل اورگون) و افسران من را زنده بدستگیر کنند و چون ما اردوگاه را بطور کردیم (بیل اورگون) بپوشانند ای افسران مغول اسبها را بپوشانند ، من تیر می کردم که (بیل اورگون) مردی است قوی هیکل بلند قامت و وقتی او را نزد من آوردند سر از ساداتش من تجارز نمی کرد . من از او پرسیدم آیا تیری میدانی یا نه ؟ معلوم شد که (بیل اورگون) جز زبان مغولی زبان دیگر را نمی داند . من بوسیده دیدم از او پرسیدم تو با چه جرئت بفراتفا دی که بگذرد من حمله و رشوی آیا از من بگو . تو نرسیده بود ؟ (بیل اورگون)

گفت من بسوزنم کردم که تو این اندازه قوی باشی . گفتم تو آن قدر زبون غمتی که من نمی خواهم تو را بقتل برسانم ولی تو و افسران را حبس خواهم کرد و آزاد نشان نخواهم نمود مگر این که قیدی بدیستی (بیل اورگون) گفت من حاضر نمی ام از اسبهای زاکه اینجادارم بقوی هم مشروط بر این که آزادی من . گفتم راجع با اسبهای که اینجاداری حرف نزن چون همه مال من است زیرا غنیمت جنگی می باشد و قیدی ای دیگر من بد تا آزاد شتم . (بیل اورگون) گفت من در کشور خود اسب و کوسن زیاد دارم و آنها را بتو خواهم داد تا آزاد شوم .

مدت دو روز و مذاکره راجع بقیدی ای که باید (بیل اورگون) و افسران او بپردازند ادامه داشت و عاقبت من موافقت کردم که (بیل اورگون) شصت هزار اسب و دو بیست و پنجاه هزار کوسن بمن بدهد تا آزاد شود و قیدی هر یک از افسران او را که اسیر من شده بود هزار اسب تعیین کردم . (بیل اورگون) مرا مردی ساده تصور کرد و بود و گفت عده ای از سربازان خود را با من کشتند و درجا بنای دیگر ما مغول ها را

بعضی از مغول ها طوری ناتوان بودند که حتی شمشیر خود را از نیام بیرون نیاوردند باین جهت فقط در بعضی از نقاط اردوگاه مقابل ما مقاومت شد و عده ای از سربازان مرا کشتند و درجا بنای دیگر ما مغول ها را

بهاران

چندی پیش اتحادیه زورنالستان افغانستان را به خیر داد و وکانسوری نگس راه اندازی نمودند که در نتیجه مجله "بهاران" جایز مقام اول و مجله "شمس" دوم "گلستان هنر" جایزه سوم را کماحقه نمود.

ما فرصت آن را یافتیم تا با دوستان از سو و ولین این مجلات صحبتی انجام دهیم که نخست سیر صحبت را با نیلاب موج

مدیرمسئول مجله "بهاران" می‌آغازیم.
 او میگوید:
 از سالها قبل این روزوار در سر مهروزاندم که خود صاحب نشریه می باشم تا در آن مطالب بدون سانسور به نشر برسد تا این که به سال ۱۳۶۵ به تشویق و رهنمایی دوست نزدیک نیلاب پژواک مجله می راتحت نام "بهاران" بمسئولیت گرفتم و در آن انتشار مطالب آموزشی هادی هفتی و ذوقی را آغاز نمودم. این که چرا مجله ام عاری از مطالب سیاسی است باید گفت که در نشریه

های دیگر کشور موضوعات سیاسی به حد کافی به نشر میرسد و چون خواننده گان مجله بهاران پیشنهاد نشر مطالب سیاسی را ننموده اند بنا بر من هم ذوق آنان را مدنظر گرفته ام.

او در مورد این که ایاتصور منظور که مجله اش مقام اول را بگیرد چنین گفت:
 ابتدا فکر میکردم که شاید مجله ام درجه اول را نگیرد و هراس داشتم از آن که شاید در آن جاها واسطه و شناخت هانقش مهم داشته باشد که خوشبختانمان طور نبود.

وقتی از او پرسیدم که چسی کمبودیهای در مجله تان وجود دارد گفت:
 تازه متوجه شده ام که مجله "بهاران" فاقد مضامین پشتسوست که ازین پس درین قسمت توجه به خرج خواهیم داد.

همچنان آرزویم تا مجله ام را به کمک دوستان نزدیکم خطاطی و گرافیک نامی و صفحه نوی راتحت کلیشه "درجهان" ما در آن بگشایم تا ارضای خاطر دوستانی را که علاقه مند به مسایل جهانی اند نهی فراهم سازم.

نیلاب پژواک یکی دیگر ازمدیرمسئولان لایق و صادق میباشد که مجله اش را به نام "گلستان هنر" رصنف ششم مکتب صفحه کشود.

وقتی صفحات مجله های گلستان هنر ورق زده شوند مطلبی وجود ندارد که بدون تصویر باشد همه مطالب را با علاقه خاص همچو مجله "بهاران" جمع آوری و به جای مومس آن جاداده است.

او در مورد این که مقام سوم را گرفته است چنین میگوید:
 خوشوقتیم از این که مجله دو ستم نیلاب جان موج جایزه اول را جایز شده چه مجله های مان با هم نزدیکهای خاص خود را دارند.

اما یک حرف برایم آزار دهنده است که مجله ام چرا جای سوم را اخذ نمود آنانی که مجلات را بررسی نموده اند اصلا متوجه نشده اند که کدام مجله قدمت داشته وکی این ابتکار را به راه انداخته است. شما فکر کنید مجله می را که دو سال

از نشران میکند ترجمه داده اند نسبت به مجله می که شش سال قبل شروع به کار نموده است.

نیلاب در مورد دیزاین مجله اش چنین اضافه نمود:
 "ازین که در سن و سال کم شروع به کارهای ژورنالیستیک و مجله نگاری نموده ام فقط کفایت میکند تا مطالب ارزنده و خوب بخواندنی را در آن جا دهم. ازین پس تا حد ودی که تجربه حاصل نموده ام میکوشم تا با خطاطی و گرافیک بهتر مجله ام را رونق بیشتری بدهم.

مجله سیارون به خاطر تشویق و قدر دانی از اینس مطالبی را از مجلات شان بر گزیده و به چاپ میدهند. درین شماره از مجله های شان انتخاب نموده که میخوانید.

با ارزوی سعادت و سه روزی این دوستان و نیز به آرزوی این که در آینده ها کارگرانیهای پرانتر ازین به دست دهند.

از مجله خانگی بهاران



نیلاب موج

ان مجله که جوانان شرقی را به نیلاب موج گشایند است

ها اند درین مورد پرسیده شود بهشترینه این جواب را داد رند "مردم کشور ما تا هنوز با این گونه مدهای پیشرفته آشنا نیستند و از سویه آنها بالا میباشد این فیشن ها و مدها را اشخاص روشنفکر دوست دارند." جواب جوانان و ضح است بر علاوه که قناعت دهنده نمیشد غلط هم میباشد چه سویه بلند و طرز تفکر روشن به لباس و خصوصیات ظاهری وابسته نه بلکه بصطح بلند دانش و معلومات اخلاقی و زیبایی شناسی رابطه دارد. در نچور توجه است که اگر جوانان غربی دست به اینگونه کارها میزنند در کشور های پیشرفته شان چندان

پهروی از مد به نظر من از سلیقه و علاقه هر جوان چه غربی و چه شرقی نمایندگی میکند و اما تدوین بودن داخل چوکات و در عین حال متناسب و خوشایند آنچه اکثر جوانان غرب بنام مد از آن استفاده میبرند در حقیقت یک نوع "انراط" میباشد که صرف مقبول خاطر خود همان جوانان و بعضی از جوانان سالک شرق قرار میگیرد و والدین به طور کلی خلاف اینگونه فیشن ها میباشند. متاسفانه اکنون از اینگونه مدها در همه کشورها و منجمله کشور خودمان نیز توسط جوانان استفاده می شود و اگر از خود جوانان کشور مان از آنانیکه پیرو اینگونه مد

مهم هم تلقی نمیگردد و اما در کشور ما کشوری که در این اواخر بسوی پیشرفت نه بلکه ابتدال روانه است و یکس "تق تق" کو بند "بر مغزها و روحیات مردم که در اطراف اینگونه جوانان زیست مینمایند. میباشد چه قدر خوب خواهد بود که همه جوانان بمسور وضع خود به گونه متناسب رسید از اینکه اوقات گرانبهایی خود را صرف

در فیشن های بهمورد نمایندگی مغزهای فعال خود را چیه زی سرگرم مطالعه قلم و کتاب سازند اگر یکبار دست یک جوان قلم را استوارانه گرفت و چیزی بود ضوعی و پارچه ای از خود نوشت دیگر به آسانی نمکس نیست که قلم از دستش بیافتد و یاد ستش بیلزد.

نوشته: ن. موج



برگزیده از مجله گلستان هند



نیلاب پُرواک

امید

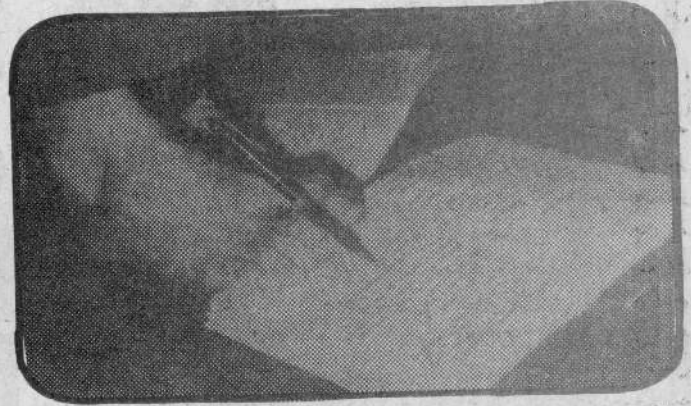
زنده گیتے

لقب قهرمان اراده و امید
داده اند

فرنگ میگویند :

وقتی امید و شوق زنده کسی
در قلب هر کسی وجود داشته
باشد، هر مشکلی انسان حل می
شود حتی نداشتن دست و پا

وقتی به دنیا آمد، دوازده
کویک بجای دو دست داشت
از همان کودکی فراگرفت تا
چگونه از پاهایش استفاده کند
در هفده سالگی دیپلوم خود
را گرفت و به حیث استاد مصر-
وف کار شد، مطبوعات انگلوس
به این استاد زبان فرانسه



حکمت اللہ حکمتجو از جمال
مینہ:

نمیدانم از کجا شروع کنم و از کی بنالم. بسیاری از همشهریان ما استند که با آراستن ظاهر خود از نهایت توجه کار گرفته اند و فکر تنظیف کوچه و پیشروی خانه های شان نیستند. خاک رو به هوا و کثافات را از منزل کشیده و در راهرو میاندازند. و به این فکر نیستند که کسانی از آن محل میگذرند. آن ها فقط میخواهد خود و خانه شان پاک باشد و پس میشود مثالی از بعضی کوچه های جمال مینه داد که بسیاری از همشهریان ما بدون در نظر داشت تراکت های اجتماعی به همچو اعمال دست میزنند و یا هم نمیدانم که زود تر نزد کسی شکایت کنم. این معضله راه هر چه زود تر خود آن ها و پاره های تنظیفات باید حل کنند تا بسا بهت افیت همشهریان ما که از آن محلات میگذرند نشود.

مشکلات و نظریات

محمد افضل باشنده ده افغان - تان کابل

شهر کابل از چند سال اخیر که جنگ لعنتی در کشور ما سایه افکنده بیشتر از پیش مرکز رفت و آمد زورنا لستان و خیرنگاران داخلی و خارجی شده است و ما بهمار دیده و شنیده ایم که حتی گاه گاهی این زورنا لستان به گوشه و کنار شهر رفت و آید میکنند و از حال و احوال مردم شهر و سیمای شهر کابل برای کشورهای خود مینویسند و مردم ما تا الحال همه مشکلات اقتصادی را تحمل کرده اند و میکنند اما حد اقل مسوولین شاروالی نه کس هم توجه به نظافت شهر نمائند

به اداره محترم مجله سپا و به پروزه تهیه مسکن اکسون محله بی پرنفوس شهر است ولی متاسفانه شاروالی کابل در مورد سرسبزی آن تاکنون هیچ اقدامی نکرده است. خواهی شدیم تا موضوع را مقامات شاروالی کابل در میان گذارند که از آغاز سال ۱۳۷۱ سرسبزی پروزه را در نظر بگیرند. با احترام کشکا - از تهیه مسکن

جوی های نزدیک ایستگاه های پل باغ عیسی و تیمور شاهسی و فروشگاه که مردم درین تاستان گرم انتظار سرویس را میبرند از گدیده کسی و کثافت سرازیر شده آنها نظافت و پاکی شهر هم به جنگ و راه گیری مرتبط است؟ آیا این که اشخاص بلند رتبه شهر داری به موثر های لوکس با شیشه های سیاه رنگ آرزاهای مخصوص و پاکیزه تر به دفاتر خود میروند و هرگز توجهی این بی نظمی و کثافات داخل شهر خود نمیکنند؟

حامد از مکروربان سوم

در ساحه ناحیه نهم به ویژه مکروربان ها کورس های آموزشی برای بلند بردن سببه دانش شاگردان نیست و شاگردان میجویند به خاطر فرا گیری این آموزش ها در کورس های شخصی دوزتر از محل بود و باش خود مراجعه کنند و شاگردان این محل با عطش زده گی چشم به راه ایجاد چنین کورس ها استند.

بقیه از صفحه (۶۲)

فوتبال قریاد

فدراسیون فوتبال جمهوری افغانستان همیشه تماس های نزدیک با فدراسیون جهانی فوتبال " فیفا " و کنفدراسیون فوتبال آسیا داشته و در انهمین تماس ها بود که تیم فوتبال جمهوری افغانستان در مسابقات آسیایی شرکت میسوزند. قریب یاد آورست که بنا بر دعوت کنفدراسیون آسیا قرار است تیم فوتبال کشور در همین کپ آسیایی نیز اشت راک نمایند. تیم فوتبال کشور ما در کدام گروه قرار دارد و با کدام کشورها در بحرین مسابقه خواهند داد؟ تیم فوتبال کشور رگروپ (C) با کشورهای عربستان سعودی، اردن، سریلانکا و بحرین مسابقه خواهند نمود. در اخیر نعر شما را در مورد بهبود ورزش فوتبال در کشور خواهیم؟ به نظر من بهبود وضع ورزش به ویژه فوتبال مستلزم بذل توجه جدی به مسایل ذیل میباشد.

در مسابقات آسیایی که عنقریب در کشور بحرین تدویر مییابد کماش نماید که تیم افغانستان اولین مسابقه خویش را به تاریخ ۲۸ سنبله با کشور عربستان سعودی انجام خواهد داد متاسفانه باید بگویم که تا هنوز تیم فوتبال فاقد لباس سپورتنی میباشد. شما که یکی از دست اندرکاران فدراسیون فوتبال کشور استید آیا در قسمت حضور پلهران فوتبال مادر مسابقات خارجی از قدرای سیون های خارج طالب کیسک گردیده اید؟

مطابق مقررات بین المللی، با در نظر داشت شرایط محیطی بر گزار گردیده است. چراتیم های فوتبال افغانستانی نتوانسته اند طی چند سال اخیر در مسابقات بین المللی اشتراک نمایند. علت عدم اشتراک تیم فوتبال افغانی را در مسابقات بین المللی میتوان ناشی از شرایط و اوضاع طی سالهای اخیر در کشور دانست با وجود آنهم فدراسیون فوتبال کشور نتوانست بعد از وقفه تقریباً پانزده ساله اشتراک را

ایجاد زمین های خوب و پر و گرامهای دقیق سپورتنی در مکاتب به مثابه نخست اساسی رشد سپورت در کشور. اعمار میدان های سپورتنی به همکاران نزدیک وزارت تعلیم و تربیه و کمیته ملی المپیک در جهت ایجاد زمینه های رشد ورزش. تسوین کلب های آزاد سپورتی از طریق بذل کمک های مالی و تخنیتی بدانها ایجاد سهولت ها در استفاده از میدان های سپورتنی برای آنها جهت تمرینات به ویژه احداث مجدد زمین حسوری به جهت میسد ان های سپورتنی. در آخر میخواهم بگویم که فدراسیون فوتبال کشور با وجود مشکلات جدی مالی از همه چگونگی کمک به کلب های ورزشی دریغ ننموده و توجه مقامات مسوول را در بهبود وضع سپورت در کشور جلب نمایند چه تهیه سالم جوانان و نوجوانان ایجاب تفریحات و مصروفیت های سالم را مینماید.

پوزا

فوتوی شماره (۴۴)

هدف عمده:

ران ها و لگن خاصره را سفت و متناسب میسازد.

تبصره:

صحیح کنید موقع اجرای تمرین توازن را نگهدارید.

تمرین متناسب ساختن بازوها

هدایات:

- ۱- با راحتی ایستاد شوید طوری که پاها از هم فاصله داشته باشد.
- ۲- هر دو بازو را بلند کنید طوری که کف دست تان به طرف داخل باشد.
- ۳- به طرف راست خم شوید. قسمت های مفصل ران را کشیده نگه دارید. این حالت را برای (۱۰) ثانیه حفظ کنید.
- ۴- به حالت اول برگردید و با جناح دیگر تمرین را دوام بدینید.

فوتوی شماره (۴۵)

هدف عمده:

ساعت را سفت و متوازن میسازد.

تبصره:

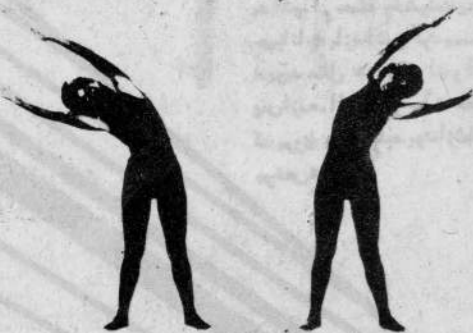
موقعی که دستها را بلند کرده اید سعی کنید کمره تان بزرگ را در میان دستها تان محکم گرفته اید.

تمرین کشتی

(پاری پوزنا - نا واسا نسا)

هدایات:

- ۱- روی فر نشینید طوری که پاهای تان دراز باشد. دستها را در کنار لگن خاصره قرار دهید. کمر را راست نگه دارید.
- ۲- به عقب خم شوید و پاها را از فرش بلند کنید و زانوها باید در راست باشد. توازن خود را روی لگن خاصره حفظ کنید.
- ۳- دستها را تا زانو بلند کرده در حالیکه کف دستهای تان به طرف داخل باشد و زانوهارا برای (۱۰) ثانیه محکم بگیرد. عمیقاً تنفس کنید.
- ۴- پاها و دستها را پایین نموده و روی فرش قرار دهید. روی پشت دراز بکشید و استراحت نمایید.



پوزا

فوتوی شماره (۴۶)

هدف عمده:

شکم را تقویت نموده و اعصاب داخلی را تحریر مینماید.

تبصره:

با انتخاب یک نقطه محرابی مستقیم در قسمت جلوشما را در جهت توازن کت خواهید کرد.

تمرین کشت روی فر

هدایات:

- ۱- روی فر نشینید طوری که پاهای تان راست و دستها تان در کنار تان قرار داشته باشد.
- ۲- دستها را روی فر قرار دهید و تنه تان را بلند کنید.
- ۳- سر را به عقب بکشید و شکم را بکشید. کمر تان باید صاف باشد. این حالت را برای مدت (۱۰) ثانیه نگه دارید.
- ۴- آهسته آهسته به حالت اول برگردید. تا شمارش او استراحت نمایید و بعد مجدداً تمرین را آغاز کنید.

فوتوی شماره (۴۷)

هدف عمده:

این تمرین تقویت بازو و سینه و شانه ها را تمرین میسازد.

تبصره:

سعی کنید به تان با پاها به سینه تان بسته شده. مودریمه میسازد راست و باید در این بانوسما را بلند نماید.



استفاده از توتوپریم در عطیات طوفان صحرا

ایالات متحده آمریکا
در آخرین ساعات عملیات "طوفان صحرا" سلاح جدیدی را برای تخریب محکمترین مخفیگاه‌های عراق بکار برد. "توتوپریم" که دارای بیش از دویست تن بوده و مجهز با شعله‌ها لایسز می‌باشد تا عمیق زمین نفوذ نموده و پنج مرتبه قویتر از سلاح‌های غیر هستوی می‌باشد که تاکنون استعمال شده است. هم جدید در کمین "لوکمید" ساخته شده در محل فرماندانی قوای هوایی التاجی در نزدیکی بغداد پرتاب گردید. مخفیگاه‌های مستحکم ساحه التاجی در برابر هم‌های

عادی از جمله بم‌بش از دوتن مقاومت نمود اما بعد از کار آمدن بم جدید "توتوپریم" بم‌بش مخفی گنجی به بی‌بهره به کلی منهدم گردید.

مردی به خاطر پتاپ پشکه بروی دوستش بازداشت شد

مقامات ایالت اریزونا امریکا گفته اند که مشاخره به نام دوهم اتاقی با بازداشت یکی از آنها که در اثنای مشاخره جره بروی هم اتاقی اش پشکه را پرتاب کرد منجر شد. در این حادثه پشکه کشته شد. او دارای دلی بر روز یکشنبه (۱۰ اکت) به اتهام حمل و خشونت با حیوانات بازداشت گردید. دیوید ستل هم اتاقی او را در لی پس از معالجه جراحت خفیفی که بروی وارد شده بود از حفاظخانه مرخص شد.

وزیر فرهنگ شوروی

مواید ناشی از تجارت نحشا از مجموع بودجه وزارت فرهنگ بیشتر است. واشنگتن - خبرگزاری جمهوری اسلامی و یک روزنامه - چاپ آمریکا نوشت که نحشا در شوروی به صورت یک تجارت عظیم چند میلیارد دالری درآمد است.

روزنامه وال استریت ژورنال در شماره روز پنجشنبه خود نوشت که نحشا که متولد مبارز به فرهنگ شوروی در آن کشور است با اعلام مجوز نتوانی اعلام کرده است که تجارت نحشا در شوروی از رونق قابل ملاحظه‌ای برخوردار است و سالانه درآمدی بین ۱۲ تا ۱۵ میلیارد روبل (۲۴ تا ۲۷ میلیارد دالسر) نصیب دست اندرکاران آن می‌گردد.

گوینکوس گوید: این مبلغ از مجموع بودجه وزارت فرهنگ شوروی بیشتر است.

در آثار طلاق، فرانسه بعد از توتوپریم متاع دوم را کبیر می‌کند

گزارش روزنامه فرانسه - سواره و فرمانده از مرزهای از دواج

یک ازدواج منجر به طلاق می‌شود. در ماه‌های رزم به نصف افزایش می‌دهد اما کده بنا بر این گزارش در سال جاری میلادی بیش از ۱۰ هزار طلاق در فرانسه صورت گرفته است.

فرانس سوار در این گزارش می‌افزاید: تعداد کودکانی که در سال ۱۹۸۶ در فرانسه قربانی جدایی پدر و مادر خود شده اند از مرز یک میلیون نفر گذشته است و پیش‌بینی می‌شود تعداد اینگونه کودکان در سال ۱۹۹۲ به یک میلیون و ۲۳۰ هزار نفر برسد. این روزنامه تاکید کرده است که در سال ۱۹۷۸ تعداد اینگونه کودکان در فرانسه تنها ۱۲۰ هزار نفر بوده است.

کاهش پرسونل باغ وحش لندن به خاطر جلوگیری از دست برداشتن

دیوید جویز امر باغ وحش لندن می‌گوید باغ وحش لندن یک سوم کارکنان خود را تا اواخر ماه اکتبر در یک اقدام برای کاهش معارف باغ وحش مذکور کاهش خواهد داد. هدف از این اقدام جلوگیری از سرد شدن این قد می‌س. تهیه باغ وحش جهان است. امر باغ وحش لندن در یک کنفرانس مطبوعاتی گفت: به سبب کمبود بودجه کارکنان باغ وحش از سه معارف خواهد بماند. سره جویس یک و نیم میلیون پوند صرفه‌تنگ در سال خواهد شد.

جویز علاوه کرد باغ وحش لندن سهم دارد تا به ۱۲۰۰ و ۱۳۰۰ و اس حیوانی نام خود را که به تاریخ

حیوانات عظیم الجثه مانند فیل‌ها و کرگدن‌ها است به پارکهای دیگر انگلستان انتقال داده شد. مقامات باغ وحش لندن امیدوارند که باغ وحش مذکور با کمک پارک طبیعی حیوانات انکشاف دهند که در آنجا حیوانات در یک محیط طبیعی آنها به ناپیش‌گذشته شوند و نه در قفس‌ها.

ده‌ها دولتمند در ساحل ایالتیایا بطور مرموزی هلاک گردیدند

کارشناسان محیط زیست به تاریخ پانزده اکتبر سال جاری گفتند که در حدود شصت دولتمند در جریان ماه جولای در ساحل ایالتیایا هلاک گردیدند. آنها می‌گویند که علت اساسی مرگ آنها موجود بی‌خطر و بی‌خطر است.

دکتر میشل بودستا از مرکز مطالعات حیوانات بحری عقیده دارد که موجود بی‌خطر و بی‌خطر با این کلوراید در مد پترانه‌ها با این بافت ضعیف شدن سیستم معانیته دولتمند ها و آنها را در برابر ویروس‌ها آسیب پذیر ساخته باشد. این دولتمند ها توسط آب به سواحل ساحلی سارونیا و کاله بریا آورده شده اند. کارشناسان گمان دارند که این حوادث تکرار امراض ماری است که تابستان سال گذشته در ساحل اسپانیه را متاثر ساخت.

خط هوایی ملی ایالتیایا نقلی ساخته شده است که هر یک از دولتمند های راکه در سواحل کاتانای ساحلی موجود و هنوز زنده باشد به نزد شخص مسافر در استریدام انتقال دهد. لاپراتار استریدام سال

گذشته واکسینی را برای یک نوع حیوان بحری که از اثر موجودیت ویت و پروین هادری بحر شمالی متاثر گردیده بود، کشف کرده است.

افریقایی‌ها قایل از اروپایی‌ها کشف کرده یهودی

یک پروفسور سنکالی در ماه اکتبر روزنامه "دلی سولوس" چاپ داکر گفت قایل از آنکه کربستور کولمبوس آمریکا را کشف کند یک کاشف افریقایی شمال امریکا را کشف کرده بود.

روزنامه مذکور به قول محمد مبیج پروفسور مذکور گفته است: "ما یقین داریم که در قرن چهاردهم بگری دوم امپراتور مالی دسته کشتیها را آماده ساخت و سرزمین کشتیهای مذکور به قاره آمریکا بازگرداند. مبیج ادعا کرده که کولمبوس که امریکایا برای اروپایی‌ها در سال ۱۴۹۲ کشف کرد در همین سال از افریقا دیدن کرده بود.

وی گفته کولمبوس در جریان این سفر به ویژه در بناد راسیا - تنها با ملان افریقایی در تماس شده و آنها به کولمبوس چیزهای زیادی را در باره امریکایا گفته اند.

روزنامه مذکور می‌گوید اغلب راه مبیج در کنفرانس که تحت عنوان "افریقا در جهان جدید" در برلین برگزار شد، در مورد این موضوع به بحث پرداخت. او باور دارد که مبیج در زمان سفر خود به امریکایا با کشتیهای اروپایی در ساحل امریکا - بطور بگری دوم دست از کشتیها را برداشته و نتوانسته است که آنها را کشف کند.

اجساد دده هاتن از نوجوانان در قبرستان های مغربی در پیر و کشف شده است

مقامات پیر می‌گویند که آنها هفتاد و یک قبر مغربی را که در آن اجساد ده هاتن از اطفال برده که در اثنای کارکردن در جنگل معادن طلا به قتل رسیده اند کشف نمودند. مأمورین وزارت کار پیر می‌گویند این قبرها از هفدهم الی بیستم و نهم جولای در جریان مشاهدات و هنگام عملیات تصفیه طلا در واپیترو چو سو در ایالت مادری وی دیوس در منطقه امازون پیر کشف گردیده است.

ویکتور سولون پتایرا مدیسر منظقی وزارت کار در مادری دی ویروس روز پنجشنبه گفت که وی دیدها جدا جدا نوجوانان بین سنهای دوازده الی هجده ساله یافته است. وی گفته است که قادر نیست تا به صورت مشخص بگوید که به چه تعداد از اجساد در این منطقه موجود بوده است.

وی افزود: در بعضی از اجساد نشانه‌هایی از زخم‌های که در اثر فیر میس بوجود آمده به مشاهده می‌رسد. در حالیکه یک تعداد دیگر قرار معلوم در اثر امراض موسمی به هلاکت رسیده اند.

وی می‌گوید که نوجوانان همگی در ولایت کاسکا استفاده می‌کردند و با یکبار کار در این دیو دیگر به آنها اجازه داده نمی‌شود. آنها را ترک گویند و بین ترتیب آنها به صورت سرد کار فرمایان شان در می‌آیند.

وی افزود که تقریباً تمام این پسران هیچگاه خانه‌های شان برنمی‌گردند زیرا به صورت غیر انسانی آنها استوار



زموښه دکور کيسه

د ديدلو وروسته

هرکله چې دغسونو مېسې راپانډې د روڼېد شې نو هغه وخت دواړه لاسونه آسمان ته جگوم او د خپل خدای څخه دادغوږان. داسکله چې زما سره لوبه پسې عدالتی شوې ده .

هره ورځ په سرو سترگو ژړېم . دکړاوتوانا خوالو او اوریس د زړه په کورکی څپې وهی داسی څپې چې دنړی ستر رودونو به یې هم ونشې وهلی . زما سره د پرلوی ظلم شوی دې زما سره ژوند د پره غمجنه لوبه کړې ده . ژوند لکه دناوه کسی په شان په خپلو منگولوکې لوټولن يم . داسکله چې و دېدو و تریانی شوي يم .

زما د ژوند کيسه د پره ترخه ده ؛ خونین می زړه غواړي چس تاسی گرانو لوستونکو سره د ژره خواله وکړم . پلاری د پره قتل په تور ونيول شو . خود مشرانو دخو بعلی جرگو او دهغوی د پریکړو په اساس فیصله وشوه چې ما په بدوکې د مقتول زوی ته ورکړي . داپریکړه زموږ په کورکی ومنلکه شوه . هغه وخت ما بنعلس کاله درلودل او په اتم ټولگی کسی می لوستکاوه ؛ خودوي و دینوو . نعلی دتلونه منع کړم . هره گسري به می ژړل او موربه به می وسل زما گاهه خلک به چې په خپل لاسی په دغه اورکې اچوي ، څه دپاره زما سره دومره لوی ظلم کبزي ؟ داسکله چې دپوي خواکوچنی وم اوبله خبره داوه چې چاسره چې زما کزده کیده د هغه په هکله

می د پری پورته اوښکه خبري اوپدلی وي . هغه هسلک د ښه اخلاق اوښه سلوک خاوند نه وو . کومه دولتی وظیفه یې هم نه درلوده ، خوسره ویل پسې چې آزاد کارکوي ، خود دې ازان کار تېرې لاندي می نعلی نوري لاسوهنی هم کولسی . دغه کسانو څخه می اوپدلی و ؛ چې په هپرو ښووم معناد دي .

خوزما ژر اگانو هېڅ بجای ونه شو . مور به هم راته ژرل اوپل به می ؛ لوري دادجرگی او دلویانو پریکړه ده . کله چې زما د خسر د سرک خلوبینت ورپسې تېرې شوې شو زه می واده کړم . زما واده لکه دپوي کونډې ښخی دواوه په شان و ؛ نه سازاوسرود و ؛ اونه ورارایسې راغله . پواپسې دېرې خلورته نارینه چې په کرکه می هرش ته کاږه کاږه کتل و ؛ می دخسر کورته بوتلم . هغه ورځ می دومره ژړلی و چې ټول خلک اوسترگی می سرپوي . داسکله چې هغه ورځ زما دارزواگانو دمرگورځ وه . هغه ورځ می ټولی هیلې ترخا ورلاندي شوی . داچې څه کړاونه اوتنا خوالی می دپره په کورکی دغما غی لومړی ورځنه ولیدل څه به نه وایم . داڅکه چې لمشا رمنبهردی ، خوهغه څمک ما د پره خوروی هغه

زما دکوچنی لور راتلونکی د هغه کورچنی نجلې یخ هسره گړي دغه او هغه په څپیر و سوري او داتول وینم خو څه نه شم ویلای .

هدا اوس په هغه بله کورکې د نذر د سترخوان غوړپدلی دي . ټول د سترخوان خواته ورتول دي . کله چې دهفت مېوی طشت په د سترخوان کېنودل شو و هرچا مېوی موتی نعلی راواخست خو کله چې زما لاس د طشت خوا ته اوزد شو نو خواپسې می نا هپره راپانډي ناري کړي چس ؛ اوبدمرضی لاس طشت ته مه راوړه ، د سترخوان ته نه نزدی کبزه داسخی نذر دي . نو مالاس دنماین لاري څخه راپه ته کړاوپه د ردیدلی زما وادکو سترکو د هغه کوتی نه راووت . دا د بدمرضی کله هره ورځ خوشو بعلی زما په غوزونوس انگاري اچوی او خوروی می . پره می تر نورو ښه دي لږ څه مینه راسره لري ، خوهغه مینه هم کله کله د هپرو ښو په نشه کې ورکه شی او هروروم دخوبندواو مور په لمسونه ما ازما کوچنی لور تروهلو او ټکولو لاندي اچوي او ټول

من می تک شمن اړوي . هر وخت له بمانه سوه سوچ کوم چې ولی خدای و دېدو تریانی کس . مورایار می هم نشی کولای چې زما کورته راشی او ما وویش ، داسکله چې ددې کور داوسیدونکی د زړونو څخه هغه پخوانی داغنه پاکسزي که څه هم ما پری هلې بعلی وکړي چې ددوي په زړونوکې بجای بېدا کړم ، خود دوي په زړونوکې زما دپاره هېڅ بجای نشته . ددوي په زړونوکې ماته پواپس کرکه اودشمنی ده . ددې هدا اوس دپره کشر ورور راته ناري وهی ؛ اوبدمرضی چماي راوړه . تاسی می ونشې چې خپل اصلی نوم می هپرکړي دي . هر څوک دخپل قهراو غضب او کرکی تن بمانی پوري راپانډي نوم زدی ، خونه پوهنیز چې زما صبر او تحمل بمانه به څه وخت تشه شی ؟

برای خود غذای خوشتر تهیه کنید

سوپ پیاز

- ۲- آرد بالای آنها ریخته
- آنقدر ر به هم بزنید که سوپ مخلوط شوند.
- ۳- آب جوش به آن اضافه کنید و پانزده دقیقه آن ها را شور دهید.
- ۴- نمک و روغن را در سوپ پیاز ها انداخته و داغ روی دسترخوان بپزند.

- پیاز های ریزه شده به اندازه یک کیلاس یک قاشق سوپ خوری روغن دو قاشق سوپ خوری آرد پنج کیلاس آب جوش، نمک و روغن به قدر ضرورت.
- ۱- روغن را داغ کرده پیاز را در آن بریزید و شور دهید تا کبابی شود.

سلا دمکرونی

- نیم قطی مکرونی خام
- یا ونیم قاشق آب لیمو یا دو قاشق سرکه یک قاشق روغن دو قاشق پیماز توتنه شده
- دو دانه باد نجان رومی خرد شده یک قاشق مریاخوری نمک و روغن خشک مقداری مرغ توتنه شده شیرین یک دانه کاهو
- ۱- مکرونی را در آب جوش که به آن نمک ریخته اید جوش بپزند.
- ۲- سرکه و روغن را مخلوط کرده بالای مکرونی بپندازید تا سرد شود.
- بعد از آن پیماز و رومی و نمک بالای آن بریزید کاهورا شسته و برگهای کاهورا در غوری چیده و مخلوط مکرونی را روی پیش بپندازید و روی دسترخوان بپزند.



برافی باد نجان با کوفته

- ۱- باد نجان شش عدد
- ۲- پیاز زنده شد دو دانه
- ۳- پیاز سرخ شده برابر با سه قاشق
- ۴- نعنای خشک به قدر ضرورت
- ۵- ماست یا چکه به قدر ضرورت
- ۶- باد نجان رومی ۴ دانه
- ۷- روغن به قدر ضرورت
- ۸- نمک و روغن به قدر ضرورت
- ۹- گوشت ماشین شده ۵۰ گرم
- ابتدا باد نجان را در روغن سرخ نموده ماست و نعنای خشک به آن مخلوط کنید و با گوشت سرخ جان نمایید.

درد هلیزهای

معاکم

چی تیر

است



سهوا کشته شده

به تاریخ ۱۱۱۱ صد صغیر
مهری قضای لیمه حبیبه را بر
کرد .
فلسفه سوری بود که از دهان
خارج حاجی اکبر محصل پهنش
زوریا لیمه سهوا مهری خسار
بود و نسبت کردن فردین سهوا
صغیر .
صغیر حاجی اکبر که هر دو وظیفه
سهایی وطن را به دست دارند
اصابت کرد . که در نتیجه رفته
زنده کی فردین را از هم گسست .
حاجی اکبر اکنون با سر نوشت
نامعلوم در پنجه قانون پیوسته
میرد .



دزدی گرد تا هیرو سین



پسرك ۱۲ ساله بی زاد ر
يكی از شهيات جنایی ولایت
كابل غرض تحقیق می آورند
این بار دو م است که به پیوسته
سرقت دستگیر میگردد . هنگام
تحقیق حال پسرك بهم میخورد .
پسرك حرکاتی از خود نشان
میدهد که صرف يك معنادار میتوان
ند با آن سرد چار گردد . آن
وقت پسرك زاری میکند تا از آن
حالت نجاتش دهند و معلم

میگردد که پسرك معنادار پیوسته
هیرو سین است .
خود نمیگوید من به خاطر
بدست آوردن پول هیرو سین
دست به دزدی میزدیم . پسرك
اکنون در دارالتادیب پیوسته
میرد . امید که مسؤولین آن
جمع به خاطر نجات او از زندان
هیرو سین دست به کار شوند .
اگرچه سال گذشته هم پسرك
به چپ سرقت مدت ۱۰ ماه را
در دارالتادیب گذرانده بود .

دزدی با پشتاره

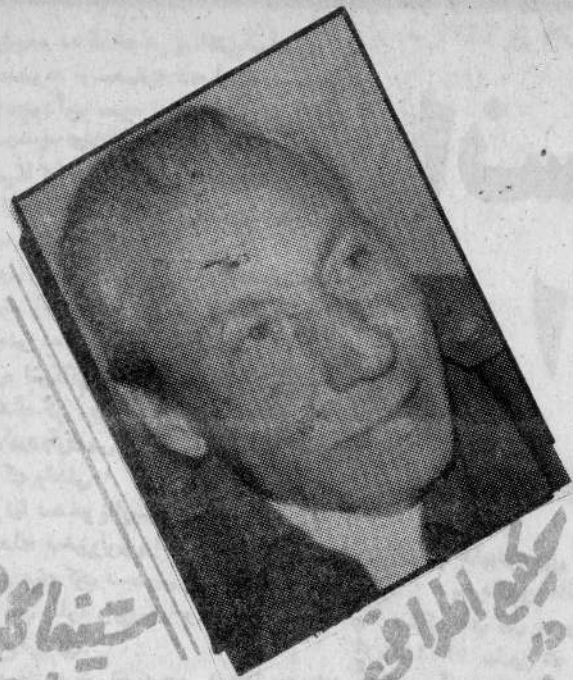
اهالی قلمه وکیل می پس
مهری از چندی به اینسو نزد
مامور برق مربوط فوری
پریچاری های می وقت برق شکا
بت میگردند ولی مامور برق
برایشان اطمینان میداد که
برق های شما نزد ما روشن
است . تا آن که در رحوانی صبح
یکی از روز ها يك تن از اهالی
آن گذر که بعد از ادای نماز
سوی خانه بر میگشت بمشخص
که بوجی کلانی را به پشتش
حمل مینمود مکتوبی گردید

بعد از اصرار زیاد آن شخص
را مجبور ساخت تا محتویات
بوجی را نشان دهد . وقتی
دهن بوجی باز گردید میدید
شد که سم های برق قلمه
وکیل می می مهری با حال نزار
در داخل بوجی جا داده شده
است و پلاس کلانی هم بسالای
آن قرار داشت سارق همراه با
پشتاره اش به حوزه نهم امنیتی
تسلیم داده شد .

به تاریخ ۲۵۱۲۵۱۲۵ شخص
يك جنس را که فروش آن غیر
قانونی است خریداری کردند
تا آنرا بسالای دکاننداری
بفروشند و چند افغانی از پس
ندرك کبابی نمایند .
لما هنگام فروش آن توسط
شخص ثالثی که خود را کارمند
حوزه چهارم امنیتی معرفی
مینمود دستگیر گردید . بهند
از آن که هر دو مسافتی را
طی کردند که کارمند حوزه پس
گرفتن ده هزار افغانی شخص

دستگیر شده را رها کرد .
شخص رها شده به حوزه مربوط
مراجعه نمود . از واقعه که
پرايش اتفاق افتاده بود نزد
آمر حوزه شکایت کرد ولی
معلوم گردید که شخص به
آن نام و آن مشخصات کارمند
حوزه مذکور نمیشناسد . بهند
جستجو آغاز گردید . و به متقلب
در نزد یکی های سینا آریوب
در کلب پلناری دستگیر
و به پنجه قانون سپرده شد .





سینماگران جوان
در آینه
شباب

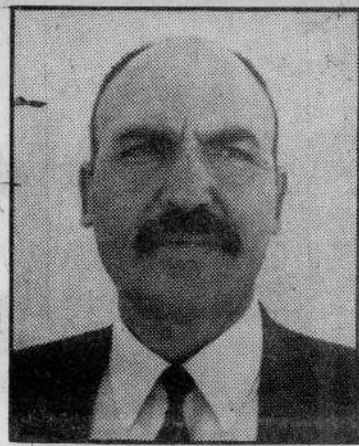
در شش ماه اول سال کار -
کرد های هنری بیشتر داشته ام
حال مشغول مشق و تمرین نما -
یشتنامه " زیر نام (نامرد) استم
که تقریباً آماده نشر است که
امید دارم امکانات نشر آن هر -
چه زودتر فراهم گردد .



نصیر القاسم
در "گداز"

در آینه شباب (نام فلم
هنری است که توسط اعضای
انجمن سینماگران جوان افغا -
نستان به شکل تلویزیونی
تهیه گردیده است . این فلم
هنری، زنده گی محصلین واحسا -
سات جوانان را در یک گروه تضا د
مادیات و نعم و دانش، به طور
هنرمندانه انعکاس میدهد .
این فلم که از سوی اداره -
فلمهای داستانی و مستند
تلویزیون به روی پرده خواهد
آمد سه کرکتر عمده همایون
سدوزی ، نفیسه حورو صفور
آمین خیل در آن به گونه
خوب، نقش بازی کردند .
سناریوی فلم توسط م . مو -
ند پور نگاشته شده است .

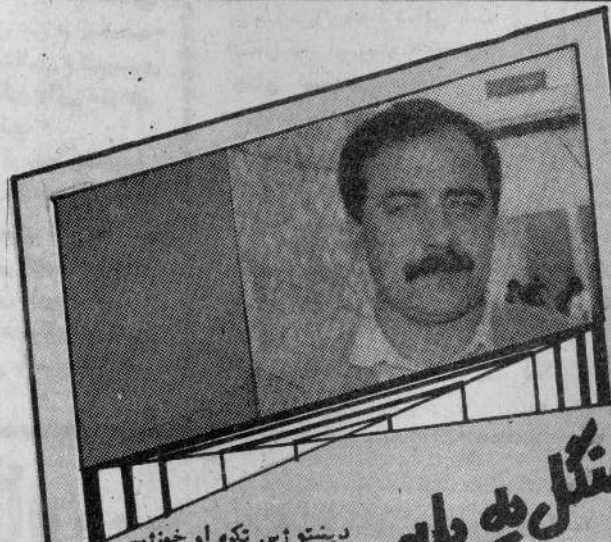
مسرف تهیه و کارگردانی
فلم هنری سینمای به نام گر -
د اب است ، سناریوی فلم از نو -
شته های صادق هدایت نو -
یسنده خوب و فقیها پیران میباشد
که به زود با انتخاب هنرپیشه -
گان و کار فلمبرداری آن شروع
خواهد شد .



قادر فرخ
مامل مشروط

نت کارگردان را به عهده دارم
که برای من کرکتری را به نام "قاتل"
نیز سپرده است منس دارم بتو -
اتم این همه وظایف را درست و
بدون خسته گی به نشر برسانم .

د ر فلم سینمای " مشروط "
نقش مرکزی را به دوش دارم که
از کارگردان جوان موسی راد منش
است ، در پهلوی آن در تئاتر
تلویزیونی به نام "گفت و گوی شبانه"
نوشته استاد بیدد و عیغه اسپتا
رولی ده .



دبشتوئی تکره او خوزلیسی
سندرغاری منگل داخل به بله
بنه خیلی سندی دخیل
هنر خونینونکو به ویراندی کوی
منحتم منگل دبشتوئی دودونو
د بری به زره پوری خوزی -
مجلسی سندی دمجلسی سازو
نوبملتانی ویلی او دتلو -
پزیون له لاری ، هنردوستا -
نوت و ویراندی کیزی .
د دغو سندرو به ویراندی کوی -
لو سه به منگل بو عمل بهیسا
دخیل هنرو خونینونکو هنری -
تنده وریانه کوی .

منگل به بله
بنه خیلی
سندی
ویراندی کوی



افغانی فلمونو په سینما گانو

د ابرکت کوی د جوان شهر حید -
ری (کجراه) او د انجنیر
لطف (گماشته) فلمونه دي
چې له همدا اوس نه پسي د
سینما د ذوق مندانو تنده راپا -
رولی ده .

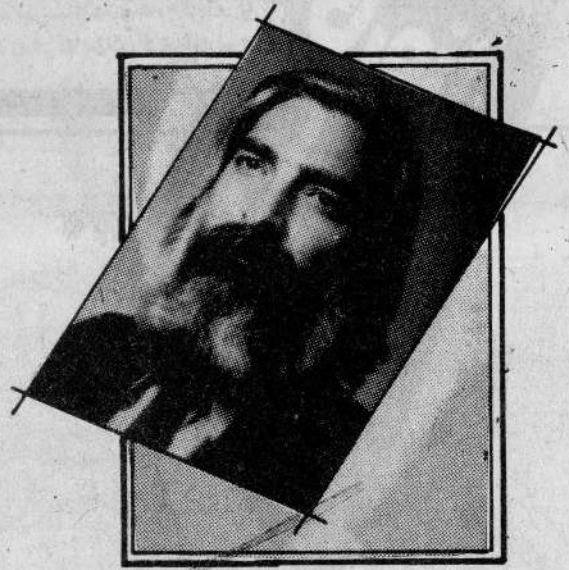
په د برنژدي راتلونکی کې
په افغان فلم درې نوي فلمونه
دینار د سینما گانو له لاري د
افغانی فلمونو خو ښوونکو ته
وړاندې کړي ، دغه فلمونه
(خاکستر) چې سمیدورکي



سیمایرانه به آندوی سفر به شغی جان

ثبت تلویزیون نمودم ، فعلا
میخواهم با فراهم آوری امکانات
یک سفر به آهنگ دیگر را در
شهر مزار شریف ثبت نمایم .
پنج آهنگ جدید رسال
۱۳۷۰ داشتیم که دو آهنگ آن
را به مناسبت عید سعید اضحی

په شغی جان



عشمت قیامی
از
گناه
آغاز کرد
اولین فلمی که در آن نقش
نمایم برچسته داشتیم فلم سینما -
پن گناه بود افزون بر آن در
دوازده فلم سینمای و تلویزیونی
دیگر نیز نقش های رایغا نموده
ام . فعلا مصروف بازی نقشی
د ر فلم اراد ما استم که کارگردان
آن موسی راد منش و سناریوی
آن را معروف قیام نوشته است .
د ر این فلم کرکتر معمارن قاچاقچرو
بازی خواهیم کرد . که امید دارم با
هنکاری کارگردان از عهده این
نقش برآید . بتوانم .

انسان او



ضروي عاينونه وړل کېږي .
 د بېر د اوبو د مالګې اوسط (۲۳) په سلوکې دې چې په يو ميل مکعب اوبو کې (۱۶۶) مليون تنه مالګه موجود لري .
 که د بېر د اوبو ټولې مالګې ټولې شي د پنځه - سوه شپيته پنډ والي به د مکعب د کسري سطح ووشي ؟ خود مالګين والي د ټو وي .
 ټکي ته بلې سمي ته تېر لري .
 سندر روڼو په تل کې د پتېاټو په اندازه چې زرګونه د الړه .
 قيمت لري او (ناجول) نومېږي شه چې د شکرګيز ، کوهالته ، اوسپني اونکل د ذراتو په زېره ده چې په رس خاورو ، د شاک په غاڼيو ، د نهنگه د غوږو په دې وکړاټول شوي دي . همداسې په يو ميل مکعب اوبو کې

ته مراجعه ده که غصم په اکتوبر مواد وښو کې سيندونه او جملونه شه اودهغه و هېوادونو د اوبو صرف د پاره کاتي دي ، خو د اوبو صرف وړخ په وړخ نهاتيږي ، مثلا ، په آمريکا کې د اوبو نېټه په درې سوه ميلون کلن اوبه د هغه ، زامت او ځانګړي شخص صرف د پاره صرف لري .
 خوزي او بهر سندر د ترو اوبو د تقطير نه لاس ته راتلاي شي چې د اکا رخصو صفا د دورخني مصرف د پاره اقتصادي نه دي .
 په امريکا کې او برنېټ پوښونکي په دې هغه کې د پتېر غوډاسي نېټات ات نسال کېږي چې وکولاي شي له ترو اوبو څخه گڼ واخلي .
 کله نور نيا دهغو ښارونو څخه شمېرل کېږي چې هلته د خوزو اوبو پراېم شه . هلته يوه د هغه کوي د جنوبي قطب ته ويځو ټوټې دې ښار ته راوړي ترڅو د اوبو مشکل يې وړخ کړي وي .
 يوه کوچنی د پخ ټوټه چې د يوکل په موده کې د جنوبي قطب ته راننقل شوي لس ميله اوږد والي نهميل سوړ او (۶۰) قيمته شي پند - والي در لوډ دې ټوټې د درې سوه ميلون کلن اوبه لاس ته راغلي او د پوښي ماشيني د پاره د کله نور نيا د ښار ټول زواصتي اوبه کېږي .
 د دې ټوټې د درو بېر وښو نه د ترو اوبو د صرف يو ميلون د الړه تخمين شوې دي . د اټومي ساحل کې اېنډول کېږي او د هغه وېلي شوي اوبه بېر ته تويږي او د اوبو د خوزو اوبو کثافت لږ دي د ترو اوبو په سر راځي او د پوښو په واسطه

(۲۸) پوند طلا وښو د لري چې د اقدار (۲۰۰۰۴) اوس په هر ميلون کېلنه اوبو کې دي .
 همداسې سندر وښو د بېر د غذاڼيه ضيع جوړوي چې تقريبا د بېر (۲) په سلوکې خواره د بېر وښو ته لاس ته راځي چې غوښه ، ماهيان ، بحري ترو حيوانات اونباتات دي .
 دا چې د سندر وښو د اوبو ښوونو ميلنه اوبه د بېر په خدمت کې دي بيا هم په ابتدايي توگه د هغه نه استفاده کېږي ، خو په راتلونکي کې به بهر لکه چې بېر کېږي د بېر کولو په هم پام واړوي .
 د سندر وښو د حاصل د بېر والي ښو د پاره با ارزښته شمېرني شوي او کېږي ، لکه چې يونانګيس بېر وښو وښو وښو کارستګه د ماهيانو دو دوه د سوا حلو د سطحې اوبو ته د شمالي سندر وښو ته انتقال کړل او وروسته له هغه مودي نه شي د امان وليدل چې د خپل ترو وښو په پرتله درې - څلور چنده څټ شوي وي . او د ده شي کېږي و . همداسې د سيمي بحري وښو د حيواناتو محدود وړل د ماهيانو د شمېر د نجاتوالي سبب گرځي .
 همداسې د بېر د کولو په خاطر بېر وښو سرولي کېږي ترڅو د بېر وښو د حيوانات اونباتات يو بل ته تېر شي . غمډه د بېر وښو د کولو شي او بېر وښو سندر وښو تر اکتوبر وښو په واسطه محدود پام وښو .

بقية از صفحه (۲۸)

نظري به رساله يي اياز از ديده گاه

سمدی شهرآزی در گلستان فصل عشق و جوانی را با قصه مختصری از اياز و محمود به این شرح آغاز می نماید
 "حسن مومنی را که گشتند سلطان محمود چندین بنده صاحب جمال دارد که هر یک بدیع جهان اند چگونه افتاد است که به هیچ علت از ایشان ملبی و محبتی ندارد چنانکه به اياز که حسن نهادی ندارد ؟
 گفت به هر چه به دل فرو آید از دیده نکو آید هر که سلطان مريد او باشد گر همه بد کنند نکو باشد
 شيخ بزرگوار در بوستان میگوید یکی خرده پسر شاه غز نهن گرفت که حسنی ندارد ایا زای شگفت و در ضمن آن حکایت نحوه عشق

محمود را به اياز که در واقعیت نه گرویده کی به قد و بالا و حسن و لقا اولمکه به اخلاق حنیفه و سلوک پسندیده اوست تشریح میکند .
 استاد خلیلی در این اثرش با پرده اخت عالی که خاصه است دوران صبا و تش را ترسیم کرده روزگاری را به یاد می آورد که با چند همدرس دیگرش پنج کتاب فارسی را میخواند و از "ای داغ" به سان خاطرات سکر آریک خواب شهرین یاد میکند که چطور خوانش "ای داغ" در او اثر میگذاشت و روانش را نوازش میکرد .
 استاد شرح میکند که پنجمین دفتر پنج گنج فارسی ۳۲ غزل به شمار القبا ی عربی و فارسی در اوزان مختلف بیان شده

و شاعر خود را ملزم گردانیده که در هر حرفی غزلی سرآید و حرف آخر هر بیت را در صدر مصرع اول بیت بیاورد و در مقطع غزل ها نام محمود و اياز هر دو و گاه تنها نام محمود را به جای تخلص ذکر نماید .
 استاد را عقیده بر این است که به استاد تحقیق داکتر مومن در کتاب شعر فارسی این اشعار از محمود نام شاعر لاهوریست که در قرن ۱۱ ق موزیست آخرالایام استاد خلیلی سپهسالار غزنه سردار ایماق ابوالنجم اياز نایب السلطنه هندوستان را متوفی سال ۴۴۹ هـ ق در لاهور میداند .
 خلاصه رساله مذکور اثر است خواندنی که امیدواریم مو سسات نشراتی به تکثیر آن مبادرت ورزند .

شکوفه های خوشین ...

ندیم يك شاخه گل خيلي خورد آن به دست من شکست و برادر من بانا رضایتي به موگفت: "احمد انسان است یا حیوان؟" فرق همین یادها بودن که صدای هوم - لناک انفجار مرا از جا پراند و همینگونه چندین تایی دیگر، بیهم ، باغچه را در کام - دو دو خشک فرو کرد - من خشک و بی نفس در کنار درختی دراز افتادم - وقتی هفتاد آرام شد من از جا برخاسته فیهاد کشیدم: - صبور (مادر) هیچ جوابی نشنیدم - از میدان دزد و خاك دیوانه وار به دویدن آغاز کردم و هوس فغان بر آوردم و صبور (مادر) باز هم هیچ صدایی پاسخم را نگفت - سرم گنج رفت و پاهایم سستی کرد - توازن خود را گم کردم و به روی زمین افتادم - وقتی به خود آمدم همه چیز تمام بود - همسایه ها، میوه کتان دور سرم جمع بودند - دیگر ضرور نبود که از حال مادر و برادر من چیزی بپرسم - زیرا دو چاره ای انتظار بر آمدن از حویلی را داشت - کهن میسادم سپید بود - زیرا تنها قلبی زخم خورده بود و آن زخم که حسی شک قطره خون هم بیرون نیاورده بود - اما وقتی برادر من را به گور میگرداشتند و بیکر تکه تکه اش فرقت خون بود دستهای که او را به لحد میگرداشتند سرخ میزدند و از پنجه هایشان خیرین میچکید - و شکوفه های سبب که بر سر صورتش چسبیده بود نیز خونین بود -

از چشمانش به روی رخسارش فرو غلغله بعد در حالی که با گوشه چادرش اشکهایش را خشک میکرد شکسته شکسته گفت: "بچشم صبرگو - به رفته کدام کسی ره پیدا میکنم که کتبت زنبیل ره وردا ره - بعد دستم را رها کرده چایک چایک - سوی دروازه باغچه به راه افتاد - دیگر برای من ، این پرسش جواب بود که چرا برادر من بیاله چای را در حضور من بالا نمیگرد و چرا حین غذا خوردن نگران من بود - من همانجا به درخت توت تکیه دادم - اندوه بزرگی مراد خود میفرستد - برادر من همچنان در گردن نزدیک درخت سیب سرگرم کار بود - دیدن این صحنه باز میسادم گدشته ها را در من تازه کرد - چارده پانزده سال پیش از امروز برادر من نهال سیب را از دهکده دوری آورده بود - خوب در یادم است وقتی که نهال را میسادم -

رحم که - حالی دیگر کمتر کسی به فکرای وطن اس هر کسی به خود مید رنگانه آدم نی نامه گلگه و شکایت خود ره پیش کی بهره خهر باشه مخد اوند خود شن بار حق اس - " نان صرف شد - من برادر من پس از ادای نماز دو باره به باغچه برآمدم تا به کار و بار برسیم - برادر من سوی گرد ها رفت و من رفتم سوی کتج باغچه تا از زنبیل و چم ها خبر بگیرم - زنبیل پر از چم همان گونه در جاییش قرار داشت و روی چم های سبز را يك لایه خاک پوشانده بود - برگشتم که برادر من را صدا بزنم - تا زنبیل را انتقال دهم - در همین اثنا ماد من به کنار رسیده پرسید:

"چس موکس بچم؟" گفت: "هیچ ماد ر صبور ره بگویم که زنبیل ره ببریم - ماد من تکانی خورده دستم را به دست خود محکم گرفت و ایستاد - يك جفت اشک



گونه رقص میباشم - به چند کشور سفرهای هنری داشته اید؟ - تاکنون به افغانستان - هند و تونس - در کدامیک از این کشورها بیشتر تشریفاتی شده اید؟ - باز هم لبخندی نموده میگوید: - در افغانستان - میپرسم زمانی که از این جا بروید چه چیزهای تازه روی دست خواهید داشت؟ - نگاهش را از نقطه بی برکنده میگوید: - شاید به هالند - هامبورگ - فرانسه - سفرهای داشته باشیم - اگر بار دیگر به کابل بیاید چه توشه نوئی با خود خواهید آورد؟ - باز هم میخندد و ادامه میدهد: - میخواهم تا سفر دیگر به کشورتان - صلح و آرامش نصیب افغانها گردد - آن وقت رقص لوگری را آموخته و برایتان اجرا خواهم - کرد - خانم گلناره (میسازگار از شما که صحبت ما را پذیرفتید - تشکر

سازگاری در کردار

طیبه نواز است - میپرسم از زنده کی خانواده کی تان راضی استید؟ - چنان مینماید که باید این - وال از سر پر - سیده نموده با چهره مغوم به سوی من خیره شده میگوید: - خوب است اما نه چندان - به خاطر این که شوهرم خانم و فرزندان دیگر هم دارد - گاهی نزد ما میباید و زمانی هم با آن ها - آیا از دواج به خواست خودتان بود؟ - با تا سفیلی - خوبست د چهاره در مورد هنرتان بهرسم - آهی کشیده میگوید: بفرمایید - آیا میخواهید هنر رقص شما حاصل پیام ویژه یی باشد؟ - لبخند معنی داری نموده ادامه میدهد: - در پارچه های که میرقصم اکثریت آن ها حامل پیام استند که من هم طرفدار همین

د را وایل سالهای شصت و نایش فلم در عصر روز بهتر بود و سیاه بود تا جوانان از مکتب فرار کنند و به تماشای آن بنشینند. گذشته از آن در آرامش سالون های سینما و باطرحهای یابور نگردنی در فیلمهای آن تا وقتی که "پایان" به روی پرده ظاهر میگردد به آدم گنج میشد. ما یادیدن آن احساس تهدید پیدا میکردیم و با حقارت نکردیم و زهر آنتها حقیقت نداشت. فقط مینا - کاری بود که یک احساس مبهم و تکرار کننده می را بعد از هر فلم به جا گذاشت و چنانچه او فراتر از رولش میگذشت و بدین معنی زن را در جامعه هندی آشکار ساخت.

به همین دلیل بی تجربه کسی او را تصویرگری هوا و هوس نترسد و انتقاد پذیر او همه و همه آدم را دست و پاچه میسازد. از دوای او یاد من که حیثیت پدر را برای داشت در اول چنان مبسو بود که گویا منطقست و بعضا رشد او را اطمینان میبخشید ما آمد و با وجودیم که از دوای بسا دایرگتری و چون و کمال امروزی و او را فلم وداع کرده به تربیت کودکانش بپردازد و به آنها و چون و نگرش و ساعیه با نو محبت مادری کند و پرده سینما را به گدیهای تازه واگذارد و مگر او چنین نکرد. در عوض راه مگساری و عشق بازی را پیش گرفت. ما با پرهشانی در چوکهای خود بیج و شتاب خوردیم و او را متفاوت در فیلمهایش به تماشا نشستم. البته که بعد ها همه بی ما دست یابیم دادیم و در مورد جنونش با هم فکاهی گفتیم. اورفت و س در دست به خاطر داریم که چگونگی مرد.

بخلاف میناکاری، هنر پیشه های دیگر و چون و نگرش توتن و سایر بانوی بیشتر در کنترل وسایل قرار داشتند و از عشوه و تاز نبود میزدند. لحظه ها بسیار با اشتیاق آنها با قهرمانهای شان لحظه های عاشقانه است که به یادین برف در تابستان عیادت دارد. البته میناکاری بود که برای همیشه در روزنه پاترازیس می چشمان آورده شد. صدایش همیشه شکسته بود. او خواهشات هر زن با استعداد هندی وستانی را بر روی پرده نشان میداد. بسیاری از ما به همین گونه احساس میکردیم و ولی جرئت نمیکردیم تا خود ما بپوشیم.

آنها بی که شرمناک بودند و روح شان از دست رفته، جا گرفت. به هر حال میناکاری یک زن غیر عادی بود. او از زمانش خیلی پیش میبرد و در حالیکه دیگر - آن هنوز در تشناب سگرت می کشیدند و در عقب درهای بسته مشروب می نوشیدند و در روابط پنهانی با دیگران برقرار میکردند. آیات نهی امروزی فلها موجودیت فرحها، دملها، کوهها، سونها و نوهها مطمین است که به مثابه زنان مادران و کارگران روز مزد و چون میناکاری به زنان مهینان باشند؟ از آنجا که ماد بودن او را نپذیرفت و آیا زنان او را متقاعد خواهد ساخت که زن بودن و ماد بودن مترادف نیستند شاید نتوانند او را قناعت دهند. پدر و شوهر، سرا دران و عاشقان میناکاری هیچ کدایه او توجیهی نکردند. همچنان مینا در دردتنها بی خود به درد های اجتماعی خیلی نزدیک شده بود. البته هر بیننده فلم میداند که از دو دهه به این سو هم در فلم وزنده کی روز سره در مورد زن، به مثابه محور اصلی هستی انسان حاشیه روی نزا - پند می شده است. فلها بی و چون و شان و دوستانه - مستور و رالال و امر - اکسر - انتونی و زنجیر و عملی همه از جمله فلها بی اند که برانزده کی مرد در آن واضحا آشکار بوده و در مورد زنان فقط یک انحراف

بعد ها گلزاره که یک انسان حساس و مسته داستان زنده گی - اش را نوشت و در یک مجله به گونه بی سرهال به چاپ رسید و مگر این میناکاری هر گونه بی که بود، مانند آن نیست که از آن شناسایی داریم. یک هنر پیشه - بی که نیروی ایجادگری و صداقت تعجب آورش در روز بروز شدن پانزده کی زنانه، از پرده بیرون شد و در میان



هدیه های سینما

تند است. اکنون برای آنکه زنی را دوست بداریم و ارزشهای انسانی و چون و گریس و اعتماد و وفاداری را به او بخشیم به دوستی مرد ها و با گریزی از مرد ها سرگرم میشویم. آنچه را به روی پرده سینما هم این است که عروسکها طوفانی را بر پا میکنند. مندا کهنی و فرح و تابو همه و همه پاسخ تمام به زائر است. وسایل اطلاعات جمعی آنها را وسعما پاداش میدهند. اینها هیروئنهای اند که زیبا رویان عشوه گر را تمویض کردند.

آنها به بوننده ها چنان طرز تفکری را پیشکش میکنند که حتی یک دختر عادی یابد موضوع سکس باشد. چهره پر خنده - مندا کهنی در مجلات هیچ گاه کسی را نمیگذارد تا احساس اهانت و خطر و قهر رو سبسی شانزده ساله را به دل راه دهد. سوال اینجا است که کی او را بسا لا میکشند؟ توجه کنید که فلها چند رو مخانه است و از همین جا - ست که یک زن حقیقی لذت میبرد. برای زنی که میخواهد زن

دیگری را نجات دهد چنومس وضع خیلی درد آور است. قر - بانیان حوادث ویا بیبرهسی پولیس میتوانند به گروههای حقوق مدنی مراجعه کنند. مگر درد نهی فلها ی رکین زنان نیز به اندازه کافی تو - نمند نیستند تا به داد ضرور - تحندان بشتابند. در اینجا به ریکا میگیریم. اوستاره در - خشانست که از سن پانزده ساله کی در نهی سینما گام گذاشته است. او میگوید: من در سن پانزده ساله - گی به سینما رو آوردم. لسان انگلیسی و هندی را بیشتر بلد - یت نداشتم. ساختن وجود من چنان بود که پرود یوسرا - علاقه مند می نمایم دادن آن داشتم. به صورت عموم میتوانم بگویم که مرد ها شکار حیوان اند. برای یک مرد عشق هیچ ارزش ندارد و مگر برای یک زن عشق سفزنده گیت. به نام عشق تا زمانی چیزی وجود نخواهد داشت که زنان از اسارت نبر آیند. البته ما فلها بی داشتیم که به طر غداری از زن به روی پر - ده آمدند. فلها بی ماندی، چارکا و نشانت انام میبریم. به آنها توجه کنید. با لآخره در بعضی حالتها بی آن کم توجهی نشده است؟ دلچسپ است که ظلم میداد بر زنان مانند فلها بی بالا تفریبا کد ام مینا و ساس منطقی ندارد. این فلها بی راحتی در میان مرد -

دم جا گرفته که زمینه تحلیل سطحی از اهانت زنان را مساعد میسازد. از همین سبب است که از فلم انکور گرفته تا اکسروش واگنیدا راه حل را از بیسدادی که جامعه و یا هم خانواده بر زن روا میدارد و یافته نمیتواند. تمام شخصیت انتخاب میگرد و عمل تها کن و انتقام جوانانه را فرد مرتکب میشود. نمونه ها صف انگیز دختر جوان که خشم و غضب از چهره اش میبارد همچنان به برهادی استعداد های خداداد هنر پیشه های چون و شبانه اعظمی سینما بستیل و دیویتی ناول و دیپاساهی می انجامد. همه بی این هنر پیشه ها محصول طبقات میانه شهری اند که با ذوق تمام تلاش دارند تا بدو فریبندگی کی زنده گی کنند و مگر با آنکه آگاه اند باز هم هدف را از دست میدهند. به عوض آنکه آرام بگیرند و تلاش میکنند تا در برابر خود ایستاده گی کنند. آنها گپ میزنند و مگر گوش نمی - کنند و زیرا بعد از تکمیل یک فیلم در لاکه در جهت تکمیل دیگرش میرویند. یک هنر پیشه بی - اعتماد اد و چون و شبانه چنان معلوم میشود که موضوع را بیاد در رک کند و مگر در عوض او خشمگین میشود. دقتها ما چیزی را میبیم که بر چهره زن ساده دهاتی میهنند و آ عبارت از سیمای یک خانم شهوت برانگیز است. لپهای

نرم که با وعده باز شده به یک باره کی بسته میشود. و سا - دیزم جای به خنده در آوردن را میگیرد. هنر پیشه های چون و مندا کهنی و فرح که به مردم تعلق دارند و مقابل هنر پیشه های بی که در بالا از آن متذکر شدیم و دست و پاچه میشوند که آنها را زشت و همجانی نشان میدهند. اما بعد از لحظه تمام میشود و احساس راحتی می - کنند. مستهایی را که بایست به آن نگاه کنیم یکی هم همان است که فلها بی بیویکا و چار - ولاتا از آن سر بر آورده است. فلها بی مذکور اصولی را تشریح نمیکند و یا تعلیم اخلاقی نمی - دهد و بلکه تمام حد و زن اعم از شرم و معصومیت و سنگینی خوش و مهربانی و سرکشش او را چوکات بندی میکند. زنان همیشه از مردان فرق دارند. لذت جسمانی حقیقی و رابطه او با مرد و با اطفالش و وجودش همه و همه در نهی او را میسازد که باید تصویرگری شود و مگر در عوض ما فلها بی میسازیم که یکواختی مهلك داشته نخست - کی را ایجاد میکند. برش چنین به وجود می آید که چراد ایرکت - ان نویسنده های سکریت تلاش نمیکنند تا چیزهای دیگری را در مورد زنان جستجو کنند که بی - همتا باشد؟ البته باید که در زمینه از پاکاری دوری جویم.

فشار عصبی

بیمه از صفحه (۲۱) به همین ترتیب ساختن های متفاوت اجتماعی هر پیش آمدی که منجر به فشار باشد دارای سه مرحله میباشد:

۱- مرحله مقدم (یا صفره اول اعلام خطر) هیزمان با آغاز فشار. ۲- مرحله مقاومت یا صفره تجهیز و آماده گی در برابر فشار. ۳- مرحله دوگانه است که در آن یا فرد پروا نمیشود و منجر به تعادل ما - طفی و روانی میگردد یا شخص مقهور و مغلوب واقع شده و در حقیقت بدن نظم به سامان نمیشود و بیماری از او آرم میگردد کی فزاینده غیر عادی با مواضع ضعیف آن بروز میکند. همه تحولاتی که از آن یاد - شد تابع سه سیستم عصبی و هورمات داخلی است که در هر صفره باعث بروز عکس العمل های خاص میگردد. در مرحله اعلام خطر و آغاز مقابله با فشار، ماده بی به نام پنهون که بالا برنده فشارخون است در کره ها ترشح میشود و با فاصله غده هیپوفیز به ترشح ماده بی دیگری به نام کورتیکو ترو پین اقدام مینماید که در اثر آن از خدایت فوق الکلیوی مواد گلیکو کورتیکوئید و سترائوکور - تکینید ترشح میشود و که اولی در متابولیسم مواد قندی و دومی

بالای رگ های بدن تا اثر خاص دارد و حتی موجب تصلب شری - این نیز گردیده و پیری زود رس از نشانه های آن است. تا آنجا که ثابت شده است عوامل فشار به طور کلی عواطف را بیشتر تحت تا - ثیر قرار میدهد و نیروی شموری در مراحل اولیه کمتر وارد میدان مقابله و مبارزه میگردد. از همینجا است که در حقیقت عکس العمل های دفاعی ما در برابر پش آمدهای ناگهانی گذشت از تحولات فزاینده ای که در گذشته تابع استعداد های روانی شخص و کیفیات دفاعی

استرادرادی

تکرار وادامه این عقب نشینی انسان را به موجود غیر فعال و لا - ابالی تبدیل مینماید و زیرا تد رجهای کیفیت عقب نشینی در مقابل تمامی تا یلات به وجود آمدن و توتس از فعالیت موجدات و عقبه در کو شش و سسی در بر آوردن - خواسته را فراهم میسازد. میگویند که در جوانی فاقد دمو - گراسی و حکومتی که به جای رهنمود دادن آنها، ارشاد دهد - ایت و تربیت مردم به زور و اعمال قدرت تشدید می شود. چنین حالت لا قصدی در افراد ایجاد میشود.

داد مغور ورته ...

غمري خبري شو. زمري هغه کوله چی دی تر ستونی ونیسی؛ خو په ماته شوي ژامه باندي یی هېڅ ونه شوکړای. کاناکاراجو خپل ټول قوت سره را ټول کړ، پر همدکته یی زور وکړ او زمري یی په لفته یواځه او په سمکه یی وغورځاوه. کاناکاراجو هم پر سمکه ودرېد او د زمري د مخسې پخسې یی چی پرده یی حمله کوله کلکی ونیولی اوبه نسکی یی یواځه؛ خو زمري بیادې تپل واهه او شاپه څخه په سمکه ولوید. کاناکاراجو په خپل کمڼ لاس د زمري ماته خوله ونیوله او هغه یی تاو کړه اوبه خپل پسی لاس یی زمري په سترگو واهه ترخوړوند شی. دوه یادري واو یی د زمري په لاسه ورغله ده ونوټل چی زه یی ترې راکش کړی؛ خو د زمري ژبه ښو په و او له لاسه یی ونیوئیده. دوي دواړه داسی سره زړهدل لکه چی دوه په لوانان سره خپل زورونه ازمايي. کاناکاراجو د زمري له رساږو او دخولی له بوي څخه په تنگ شوه. په دې وخت کی یی نا بیوه یوه تمیزه لاس ته ورغله هغه یی راواخسته او په خپل ټول زور سره زمري خو واره په سر پرې یواځه. زمري دوي شیبی لپاره گنگس شو او په ددې وخت و موند ترڅو د دوي ونی خواته منځه واخلي او پروته وڅیړي؛ خو دا کار ونشو. زمري په یوه خمز سره راو نو اوکیته یی راکش کړ. د کاناکاراجو دورانه غوښه راجلا شوه او غوښتری داري وهلی؛ خو زوره ورکانا.

کاراجو لاهم زمري سره جنگ کاوه. دواړه بوله بل سره نښتی وو او دوي گندي په لور رغښتل. کاناکاراجو یو پوتی کلکه ونیو او یان یی ټینگ کړ؛ خو زمري کښه گندي ته ولوید. کاناکاراجو په کړای سره خپله لاره ونیوله یان یی ټول زغس وو او د دوي ونی ترې سمهدلی. غمري شوي غوښی یی غمړندی وې او کښه سترگه یی زوبله شوي وه. کاناکاراجو په همدې حال په لاره روان وو، پزیزه دېده او تړدې ووچی پر سمکه ولو پزیزه یان یی ټینگ کړ؛ خو سره له دې یی هم هر شی خپره لیدل. د دوي خواته راغسی تړدې ووچی ورڅخه تیر شی؛ خو ودرېد. یان یی پرې کوپ کړ او په څیر څیر سره یی مخ ته وکتل. ده ښه نشو لیدلای نوله دې کبله یی یان وژنودې کړ. په دې وخت کی یی یان په زړه ودرېد شو اوبه ټول زور سره یی چمځه کړه: ((زما زویه، او زما چمتی بابو زویه)) او خپل سر یی په دواړو لاسو کلک و نیوپه چمځو چمځو یی زړل او پر سمکه ولوید. روسه په تیاره ماښام کی پلټو نکسی د لاسی مې شوي پلار او زوي دواړه و موندل. راو لو چی کاناکاراجو ولید، ده هم په چمځو او زرا پیل وکړ. ((صاحب، څنگه درگه یواځه چی چمتی بابو و ودرولم اودې پخپله در روان شو.))

د (۲۹) مخ پاتی

دکځه موزیم قیمتې اثار درلودل. په هغه موزیم کی دقران کیم او نورو سری اثارو خطی نسخی، جواهرات اوداسی نور اارزنگه شان موجود وو. دملگرملک و نماینده وای چی په دغه برخه کی لکه عراقی مقاماتو سره زغیدلی دي ترڅو و تارخی اثار بهر ته کډه وکړي، خو کښتی مقاماتو دمراتبانو له خوا داسی خبرونه ترلاسه کړي دي چی گواکی تارخی اثار ټول په جگړه کی له منځه تللی دي. په هر حال په معنوي برخه کی دکډه ښوونی اوزن ته هم سخت تاوان ورسیدلی دي. اوس اوس کښتیان خپله دښمنه گڼی چی دښوونی اوزن صحت لکه سره فعال کړي او کښه دغی دندې ته د لومړتوب حق ورکړي دي. زده کوونکو د زده کړی پوره یوکل له لاسه ورکړي اود دوي کورنی دغی خبري ته د پریه تشویش کی دې ترڅو نورو څخه له لاسه ونه وزي. دغه راز دکډه پوهنتون اود ملی رسرج انستیتوت هم په خپل وارسو تاوانونه زغلی دی. ددغو ملی مرکزونو لپراوتوا رونه لوټ شوي اړخمنه دشلو کلونو ملی نتایج له منځه تللی دي.

یوه څه خبره داده چی دکډه ملی اسامی وروسته له جگړی څخه دلومړی عمل لپاره دجولای په لسه نهمه غونډه وکړه. په غونډه کی شیخ جابر الاحمد الصباح دکوښتیاو مرانه دجگړی په وختی وستایه او کومه دندونه دروسپارل شو مترڅو دا ۱۹۹۲ کال دکوښتیا په ماشه کی پراگمانی انتخابیات ترسره کړي. په وروستی تحلیل کی باید وویل شی چی دکډه دبیاجوړنی پروگرام په دې پورې اړه لري چی په منځه اوجمان کی څومره هېوادونه مرسته ورسره کوي، پورسره پورې دا خبره له عراق سره د ښوولی په مساله باندي هم اړه لري ترڅو سرحدی له هغه سره گرانتی شی، ته ددېدونه یی پای ته ورسيزي او کښه څه چی کوښتیاو په جنگ کی له لاسه ورکړي دي، بهر لاسه راوړي.

پښه ارفسحه (۳۷)

صنایع دستی ما

ما هرروز به دست نداشتم تکتا - لوی مدرن نیز در این مورد قابل دقت استند. و در مورد قابلین باید یاد آور شویم که اتحادیه ها صادر میکنند که قابل همز نظر اتحادیه پیشه وران خود مواد مورد ضرورت خود را از داخل و بیشتر از خارج که جنسیت قابلین تا حد زیاد بستگی به میزان مواد دارد وارد میکنند. در گذشته ها تورنیم نقش برجسته در عرصه تولیدات صنایع دستی داشت زیرا از یک سو مقدار قابل ملاحظه یی از این تولیدات را خریداری میشوند و از جانبی نیز در ترویج صنایع دستی به

سطح جهانی سهم عمده یی داشتند. اما باید رنج که امروز به برهم خوردن وضع تورنیم در کشور صدمه بزرگی بر تولیدات صنایع دستی ما وارد آمده است. یکی از راه های انکشاف و حفظ واحیا صنایع دستی، حمایت دولت از دستا هاست. با آن که تا حد و دی این امر در نظر گرفته شده است و تسهیلاتی در مورد برای صنایع دستی وجود دارد اما بایست این نکته بیشتر مورد توجه مقامات قرار گرفته امکانات بیشتری پیشبینی گردد و تا تولیدات صنایع دستی انکشاف اقتصاد ملی سهم قابل توجه یی ایفانماید

بسته

پاتی له (۵۹) مخ نه

شاگرد د سرویس په گڼه کونډه
کی زمانه ترڅنگ په لویو زحمت
سره تیر شو، زمانه کالی شورا وغور
کړل. سترگی می د غوسې ورته
چړوشی کړی وورته وی ویل:
— د خدای په غضب شی زما
کالی دی غور کړل د صاحبون
د بهی خخه خبرش که نه
د مستری شاگرد بېله دی چی سی
مخ را وگرځوی ویل:

— بهر واری و بینه.
... د سرویس نه کوز شوم د کور
خوا ته تلیم هیرتی د بایسکل
په کجوجی بوخت لمرگی تیرلی
او خپله په چرت کی پاهل واهو
زه شی په لرگی د شاوخوا نه د سرک
نه ویالی ته گدا رکیم هیرتی نه
او پایخی می په ختولیت په ست
شوی د غوسې نه می ستوری
په سواره پخوه شه بېله دی
چی د بایسکل نه را کوز شی په
لاسی کی کوز شوی لورگی سم کړی او
وی ویل:

— پیکر می نه و. و بینه
د ویالی نه را ووتی و د کور په
تپه روان شوم چی په دی وخت
کی د یو کاغذ یاد (گهزی) می
تر غوږ شو، غوږ می سوزونکی د زد وکړی
اوتودی ویی می په مخ را توری
شوی وی وپهیدم چی د کاغذ یاد
شیشی تا و خپل کار وکړی. نوسودا
می پرمخکی کیسود له کله پهلوا
ن په شان می لستوی پلور ویل
اود کاغذ والا خواته ورغلم و کاغذ
یاد والا د ژبا په برک اواز کی
د بینه په ویلو ویل وکړی.

ما په زهزه لهجه ورته
ویل:
— داد کاغذ یاد خای دی؟
ه شه ویل:
یاد نشته و بینه

په دی وخت کی پوه شیک
پوشه لاری دهلکی په ژبا را
وگرځید چی زمانه غوږ ویی کی
ولیدی نو په چوک چوک سر می
دواړه د جیب نه د تشناب کاغذ
راویست. زمانه غوږ ویی می پاکسی
کړی او په توتوش په پری وی
کخای کی شوی له اوماته کن ویل:
— خیر دی کوچنی دی و بینه
زه همداسی ورته گوا نهیدم او خیر
ویندیم؟ خودی سپری مده ایا
خبره کوله.

— و بینه و بینه
د غوږ په سوزونکی د درد سره
می بهالا سونه پورته شول خوبیا
شیک پوشی سپری مانع ش خو
اوری ویل:
— و بینه ... که لوی پیر پمغوسه
می ما ووهه:

زمانه چی لوی اعصاب خراب
اونولا سونه می سره وینیل ویوه
جانانه شخا پوره می په مخ ووا هه
شیک پوش سپری گنگس اوله
تولی ووت:

— ما سودا له سخی ز پورته
کړه او بېله دی چی ورته وگورم
وی ویل:
— و بینه! او خپله خوش او
خوشاله په خندا خندا کورته
ولایم.



بقیه از صفحه (۱۷)

شاد کام در ...

وی به شاد گرفته می تواند
شاد کام یکی از مصروفترین
هنرمندان کثرت و راست که
افزون بر مشغولیت های هنری
می منظم و سیستماتیک آسور
مختلفه ورزشی رانیز به
پوش میبرد. وی که هم اکنون
د رمده بیست عموس ورزشی سو

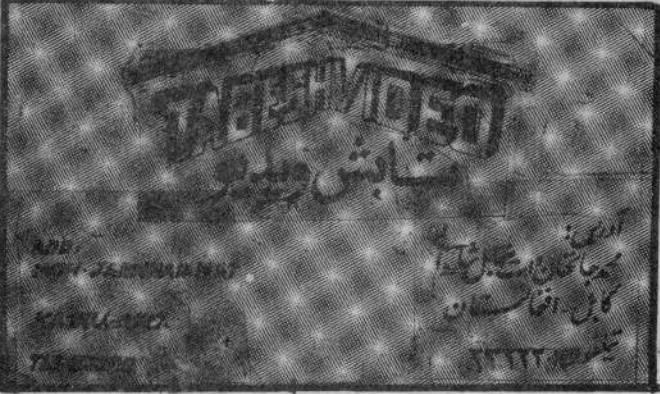
هنرمند ایغای وظیفه می نماید
پنا بر علاقمندی به ورزش والیبال
اور هنرهای تیهایی مختلفه
پوشترین وقتش را در جمنازیم می
هنرمند کابل سپری می نماید.
او با وجود و داینه مصروفیت
ها (به اضافه ترتیب و گپنده گسی
پروگرام رادیو ایزرچ من سنی)
تقریباً هر ماه یک آهنگ به
ستد یوهای رادیو افغانستان
ثبت می نماید و برای دیگران
آهنگ می سازد.

په گفته خود شاد کام
من همواره معیار مشخصی در بر
دارم و از بای و پذیرش آهنگ او
دارد: داشتن شعری است
تصنیف ارزنده و متمالسی
احساس و ابتکار موجود است
ارتباط مناسبات منطقی میان
شعرا و آهنگ وجود یک پیام
نهفته دقت در تلفظ و ادای کلمات
و سرانجام مشق و تمرین به قدر
کافی.

سپا وون با ارگنراری به
پایان به هنرمندی این هنر
مند والا زرمند که عبدالله
نوابی همیشه شاد کام باشند.

نیز سهای آهنگها پشاد دارد و ملا
یم معتدل و نافذ. از گفته ها و
تبیسته های او بر می آید که او
را امتداد عشق و آرزو به رشته
های دیگر هنری سرانجام به
موسیقی کثرت نیده است. شاید
موسیقی در محراق آرزوهای
او نقش بسته بود که تمام راهها
به هاه منتهی میشد است.
په عقیده شاد کام موسیقی نباید
صرف وسیله سرگرمی و تفریح
باشد و در حاشیه زنده گسی
قرار گیرد برخلاف موسیقی
ما باید پیام اور بوده جنبه
صوفیانه و عارفانه داشته باشد
و اصلت آن حفظ گردد. او در
هنگام ترسیم مرز میان موسیقی
دارای طبیعت و کیفیت خانقاهی
و موسیقی حاضر ربه اصطلاح
دم دستی که به گفته وی جوانان
ما خود را در آن کم کرده اند
در متن موسیقی نوع اول پسرای
خود شاد کام و موضع برگزیده
است.

یکی از کارکرد های قابل قد
رشاد کام تهیه و تنظیم و اجرای
آهنگهای فیلمی است که
از بیه کی های او زوری نشی است
میگردد سرازای این کارها بر میگرد
په فلم تلویزیونی "اشک و لبخند"
که موزیک متحان توسط آهنگ
هنرمند تهیه و تنظیم شد
بوده اجرای آهنگها برای فیلمها
ی "قرار"، "مرد هاره قول"
اس "پرنده های مهاجر"
زلفه نهرنگی از خدمات ارزنده





مورد توجه قرار می‌گیرید و همیشه خود را خوشبخت احساس کنید.

۷- آنها رود یک (مالک کمپنی بادی شول) هر چیزی را که قلب تان ممنوع قرارداد انجام ندهد. و هر چیزی را که قلب تان بشما هدایت می‌دهد آنرا حتماً بپذیرید.

۸- جیکی کولینز (نویسنده) خوشگوشی بیدله گوش همسراه با خنده را فراموش نکنید. خنده بالای خود را فراموش نکنید. به خود اجازه دهید تا اغتشاش کنید. هیچکس از آن کاری نیست اما تلاش کنید تا زود تر آنرا رفع نمایند.

۹- ژولت برچمل (نویسنده ژورنال‌لیست) تمام تلاش وقت

میشود که شش کنید زود تر آنرا رفع نماید. خود را بنهاند به زود تر به وقت باز هم دست به کار شوید. کوشش کنید در زندگی خود به گیر نمانید این کار اکثر آن به ضرر شما تمام میشود. اگر متوجه گردید یک کارهای شما به مراد دل تان پیش نمیرود لباس کلاهی بپوشید و این شما کمک خواهد کرد.

۶- ایزابیل روسلونی (ستاره سینما و مدل عکاسی) طبیعت به ما صرف جسم را بخشید ما به هر قدر بیشتر از آن مواظبت کنیم بهتر است. به خوراک خود توجه بیشتر نموده و ورزش را فراموش نکنید و زیبایی جلد تان را مواظبت کنید در این صورت بیشتر

رت تانرا وقت کار دوست دار - شتنی تان نماید. از هر روزی های موقتی و جزئی محروم نشوید تلاش خود را تا زمانیکه به پای خود نپایستاد و امید ادامه دهید. بهیچا ن داشته باشید که جوانی را دوباره بدست آورده نمی‌توانیم. عجله نکنید تا زود تر از دواج کنید. تا سن (۲۵) حتماً منتظر بمانید.

ایف پولارد (مدیر مسئول روزنامه سندی مهدور)

۱- تحصیل یک امر ضروری در زندگی می‌باشد. تحصیل نه تنها جلوگیری غریب شما را می‌کند بلکه به شما استقلال و اوقعی می‌بخشد تحصیل شمارا آمویر نوشتن تان می‌سازد.



حرکت

را قابل ذکر میدانم که در تکیه - ندوی پوسه لگد های قوی چون: لگد های چکشی، نفوذی شلاق و ضد حمله وجود دارد که در تکیه ندوی هیلانگ وجود ندارد و خودم ورزش تکیه ندوی پوسه را تجربه گرفته ام که معنی آن حرکت سریع میباشد.

- چگونه میتوان این ورزش را فرا گرفت؟

فرا گرفتن هر ورزش خواهان ریاضت مداوم و پشتکار، صبر و حوصله میباشد و به کمال رسیدن در تکیه ندوی کانسبت نبوده بل از پیشکار خواهان تمرین هرچه بیشتر و بهتر میباشد.

- از ابتدا این رشته را تعقیب نموده اید یا بعداً به آن رو آوردید؟

- قبلاً در تکیه ندوی هیلانگ تا کمربند نصابی تحت نظر استاد مرحوم عبدالغفار "قاری" کار نموده ام تماماً تکیه ندوی پوسه علائقند شدم و اکنون در این رشته کمربند سیاه دارم یک دارم که این کمربند را منظر به ضوابطید فد راسیون تکیه ندوی کشور هندوستان به دست آوردم زیرا در اینجا نماینده فدراسیون تکیه ندوی کشور کوریا - چنگ هانگ حضور داشته و این کمربند را از طریق کشور هند به دست آوردم.

- آیا در کشور خود مان مسابقات لیست توزیع کمربند را مقام المپیک به عهده ندارد؟

احمد جاهد ورزشکار خوب و با استعداد نظر به عشق که به این ورزش دارد کلیس را در ولایت هرات ایجاد نموده و همه روزه جوانان هراتی را در این ورزش تعلیم و تربیت میدهد و خواهد پیشنها داد منباید تا به خاطر جمع و بسج نمودن ورزشکاران تکیه ندوی را سبب ایجاد شود تا از این طریق جلو یک سلسله بی نظمی ها در شهر گرفته شود.

دوستی کیست

کسی که شروع کرده ای و میخواهی مره جای بیخ داده نفسی بکشی.

همد پالمه از جای پرکد ها - لقمه ده دانش برد، همو بود که دان و زبانش عاوله پارا شد و چرخ زد: وای ده قرار خدا شوی زنگه تو میخواستی مره ده جای جوش پخته کسی و نفسی بکشی.

۰۰۰ ای سوزده نوشته کنی ها که تانستی به میگم آبرینت. راحتی کدام چیز تو نوشته نکرده ای؟ - در حالی که آه از جگر بر میآوردم گفتم: نی! گفتم: خنی چسی در نظر داری که ده ای نزد یکی هان نوشته کنی؟

گفتم: در نظر دارم که یک طنز نوشتنم به نام "ده بنفسی رسیده"

داره تملیت میکنم و از سرم رنگ شدم و حیران ماندم چسی گفتم که دیدم باز شروع کرد: سهل کوه یک صوره برت میگم که یک روز همسرم بری غموی دهاتی خود که نو از ده آمده بود مجای دم کد. خطهش فرمایش داد که جای ره شب در نزد یکس بگذارد به خاطر می که شبانه گلشنه خارش میگیره همسرم هم چایه ده ترموزاند. احت ترموزده شده نزد یکس همرای گیلاس ماند هازی که تا یکی بود و غموش ترموزده چای جوش نکرکد و ده پشتفرد سه زده دید که بیخ آسه گفتم: هوش - ده قارخدا شوی تو از حالسی

لینم و امیرالینم که میگم هسی "ایزم" چی معنا میده؟ نه گفتم: یک چیزی در نهایت اوج خود برسد و اوزه با "ایزم" ترکوب میکنند. گفتم: "خنی ده ای - و تها ای گد و دینم ره مینویسی".

فامیدی و امین نوشته کنی و هاراستی راجع به ای هم نوشته کو که یک مد پر که سبک دوش میشه چطو واسطه میکنه و خود ده و باره مقرر میکند. خوب هانچار برایش قبول دادم که حشاه مینویسم.

ولی روز دیگر که در یک فاتحه شرکت کردم بودم و ناگهان یکی از کسانی که من نمیشناختم ولی با ی مراد رتلیزینم دیدم بود و گفتم چاره و طرز تو؟ سلام. شناختی؟ و یکی از - علاقه منهای همو ایچس گل های خنده دارت هستم. ولا چقه مقبول نوشته میکنی.

ده در حالی که به فاتحه

تخم و مرغ

به سیستم بین المللی در این پروژه رعایت شده حتی کسانی که میخواهند داخل پلاکها را مشاهده کنند باید ابتدا همسایر بگردد و بعداً چیک به پاکرده و چون بپوشند در غیر صورت اجازه دخول به پلاکها ندارند زیرا امکان دارد توسط پاورها لباس میکروب به داخل پلاکها انتقال داده شود. لهذا مقررات و نسیب های پرورش دهی مرغها مطابق به نورم مستند رد می شود -

قطعه مرغ را در ارد مجموعه سی و سه هزار و شصت قطعه مرغ میشود که تا اکنون حدود پانزده الی شانزده هزار قطعه مرغ به دسترس مردم گذاشته شده است و پروسه آن ادامه دارد اولهن پارتی یا نخستین دوره تولید پروژه بادام باغ است که فی قطعه مرغ مبلغ ۱۵۰۰ افغانی به فروش میرسد البته مرغها بعد از چهار ماهه کسی از پروژه بگراس به بادام باغ

دو پروژه از یکسال به اینطرف شروع به فعالیت نموده که - موثریت آنها کمتر محسوس میباشد اما آینده خوس را باید به انتظار نشست . ضمن مشاهده از این دو - فارم دولتی راهی بعضی از فارمهای بزرگ و کوچک شخصی شد که بعداً از اشخاص با ایجاد فارمهای پرورش مرغ و تهیه تخم در نقاط مختلف شهر کابل فعالیت دارند . شهوه کار در



مرغها در دو فارم مشترک به سیستم قریب شده بین المللی تغذیه میشوند .

انتقال میشود . با جرات میتوان پیشگویی نمود که در قریب تنزیل قیمت مرغ کاهش قابل ملاحظه به عمل خواهد آمد . بنام میتوان امیدوار بود که با بهره برداری سالم پروژه های مذکوره فی بوضه تخم به قیمت خیلی ها نازل کاهش یابد . با مشا - هده از فارمهای دولتی میتوان - اطمینان داشت اگر به همین شهوه فارمها فعال نگه داشته شود و کمک شونیه صراحت میتوان گفت که بزودترین فرصت نیاز پرورش مرغها مان رفع خواهد شد چرا که نگهداری مرغها مطابق به شرایط مناسب حفظ میشود . الصحوی نگه داری میشوند از یکطرف مرغ سالم و از طرفی هم تخم را تازه به دست می - آوریم . باید علاوه نمود که این

این فارمهای شخصی نظریه فارمهای دولتی متفاوت است به این معنی که شکل پرورش مرغ در این فارم ها نسبتاً ابتدایی است و نیز بعضی مقررات اساسی پرورش دهی مرغ در این فارمها کمتر رعایت شده است . ابتدا به فارم مرزدار اعظمی واقع دار - الامان رفته و از نزدیک با مسوول آن فارم صحبت نمودم . از سخنان مسوول فارم دریافتیم که آنها يك پایه ماشين چوچه کفی و يك پایه ماشين تخم شکن در فارم دارند . همچنان این فارم قبلاً مربوط به فارمهای دولتی بود که از عدم فعالیت لزمه آنرا - بالای اعظمی به فروش رسانید . این فارم دارای دو پلاک پرورش مرغ بوده که روزانه سه تولید و تکثیر تخم مرغ میدهد

پس موثریت فارم چوست ؟ - فا - رمها باید قیمت بازار را بشکند نمایند که فروشنده ها را به گرا - ن فروشی تشویق و ترغیب نمایند . و نهیست پروژه بگراسی در نظر دارد تا ۴۰۰۰ بیضه تخم را از کت فارم کشور هند - وستان جهت تسلیکری جدید به دست آورد که در ماه های عقبرب و قوس فعالیت ماشين های چوچه کفی آغاز میشود . در برابر تصمیم این فارمها به فارم اعظمی نیز در آینده تصمیم دارد تا تعداد مرغها به حد اعظمی ۲۰۰۰۰ قطعه مرغ افزود کرد . البته امید به حال کمتر به آینده بیشتر است در صورت آغاز فرورش تخم از جانب فارمهای دولتی به اطمینان میتوان گفت که طلسم چندین ساله ناپدید شدن ویا قیمت - تخم مرغ در بازارهای شهر به شکست مواجه خواهد شد .

این فارم که از سال ۱۳۶۸ مجدداً به فعالیت آغاز نموده است تخم مرغ و چوچه مرغ را به گفته خودشان همه روزه به دسترس مردم قرار میدهند مسوول فارم میگوید که مردم به خاطر به دست آوردن مرغ و تخم وقت را به صرف می کنند و ما مطابق به دست مرغ و چوچه ها را به دسترس شان قرار میدهم . در فارم اعظمی قیمت مرغ و تخم يك اندازه بلند است قیمت فی قطعه چوچه مرغ يكتم ماهه مبلغ ۳۳۰۰ افغانی و فی بیض تخم مبلغ ۶۲ افغانی میباشد . در حالیکه در فارمهای دولتی فی قطعه چوچه مرغ يكتم ماهه ۱۵۰۰ افغانی است . مرغها را از نزدیک دیدم وزن آنها خیلی کم است اما قیمت شان به تناسب فارمهای دولتی بلند است و جالب تر از همه اینکه مسوول فارم میگوید که مردم به خاطر به دست آوردن مرغ و تخم وقت را به صرف میکنند در حالیکه نظریه شرایط اقتصادی چوچه يكتم ماهه معاشريك مامور دولت است . و با هم قیمت تخم که در بازار ها و یا بازارهای سواه به عین قیمت به فروش میرسد پس موثریت فارم چوست ؟ - فا - رمها باید قیمت بازار را بشکند نمایند که فروشنده ها را به گرا - ن فروشی تشویق و ترغیب نمایند . و نهیست پروژه بگراسی در نظر دارد تا ۴۰۰۰ بیضه تخم را از کت فارم کشور هند - وستان جهت تسلیکری جدید به دست آورد که در ماه های عقبرب و قوس فعالیت ماشين های چوچه کفی آغاز میشود . در برابر تصمیم این فارمها به فارم اعظمی نیز در آینده تصمیم دارد تا تعداد مرغها به حد اعظمی ۲۰۰۰۰ قطعه مرغ افزود کرد . البته امید به حال کمتر به آینده بیشتر است در صورت آغاز فرورش تخم از جانب فارمهای دولتی به اطمینان میتوان گفت که طلسم چندین ساله ناپدید شدن ویا قیمت - تخم مرغ در بازارهای شهر به شکست مواجه خواهد شد .

در حالی که علم نجوم از جمله علوم مثبت بوده و از جمع علوم ریاضی است . نجوم علم است اما تنجم علم نیست . پایه های علم نجوم کاملاً و دقیقاً بر مبنای علوم ریاضی نهاده شده است در زبان اروپایی از نجوم به اسم استرونومی و از تنجم به اسم استرولوژی یاد مینمایند . مساله تاء شهر ستارگان و ایاب انواع آنها مربوط به تنجم است نه به علم نجوم .

گذشته از موضوع ستاره شناسی و رب النوع عطا رود در روز چهارشنبه کارهای حزن انگیزی هم واقع شده است از جمله شهادت امام حسین که برابر است با دینم محرم الحرام سال (۶۱) هجری قمری و علاوه بر آن در روایت کتب ادعیه آمده است که خلقت دنیا نیز در روز چهارشنبه آغاز یافته است . در شهر کابل نیز روز چهارشنبه را روز زیارت دانسته اند . در این روز در زیارتگاه های شهر و قبور متبرک موج و موج از زنان و دختران برای قبول حاجت خود به درگاه حق دست به دعا بلند مینمایند و تسبیح میگیرند ، صدقه و خیرات میدهند .

امروز هم روز چهارشنبه است ، محرم هم زیارت متبرک شاه دو شمشیره تا بمینم زایرین ما چگونگی و یا چی عزم وظلی به زیارت آمده اند . حضرت لوث بن قهص بن

خدایا! دعایم...

حضرت عباس یعنی نواسه کاکای حضرت رسول خدا در حدود سال (۸۲۰) در جنگی شهید شده و در این محل مدفون گردیده است .

در کنار در بیورنی زیارت گدایان به شماری جمع شده اند که عده آن ها حتی به اصرار و پر رویی از زایرین پول تقاضا میکنند و صحن زیارت پر از کودکان و زنان است ، بعضی از دختران جوان وزنان بیرو جوان برای کبوتران زیارت دانه می اندازند . هرزنی دروازه و دیوار و سنگ قبر رامیوسد و حتی بعضی از آن ها خود را روی قبر می اندازند ، به توغ آن دستمال مراد مینهند .

از زن جوانی میپرسم که : به چی نسبتی به زیارت آمده است ؟

مگوید : شش سال از عروسیم میگردد ولی تا هنوز صاحب بچه نشدم آیدم تا خدا به رویدارای دوست عزیز خود بچه می نصیب کند .

میپرسم چند چهارشنبه است که معاین ؟ به خدا چهار ، چهارشنبه اس ، آگه خدا مرادمه داد . خیرات کلان بکنم . در این جریان بیوزن سر سفیدی

فریاد میزند : " یا زیارت شاه فد و شمشیره به دادم برس ، بچه به نجات بده " " حوزو به شرا به پنجره قبر ممالد و توغ رامیوسد . " مگه به بندیت نیستم خدا آیا به بندیت نیستم بچه گک جوانم را از بلا نجات بده . "

از فریاد و گریه زن بیبر معلوم میشود که پسرش زخم برداشته و وضع صحن اش نهایت بحرانی و خطرناک است . دختر جوانی به آواز بلند قرآن مجید تلاوت میکند ، زنی در گوشه زیارت نماز میکند .

رفتن به زیارت و دعایایای مقبره شهدا و اولیا انسان را به عالم روحانیت نزدیک تر ساخته و انسان نیاز مند فریادی را که فکر میکند باید به پیشگاه خدا انجام دهد در این جا بهتر و باخاطر آرام تر از سینه بیرون میکند .

موانع با آداب و گاهی هم با عنعنات مختلف در کشور های اسلامی به زیارت ها میروند ، عده ای با خود تسبیح میبرند ، عده ای دستمال مراد مینهند ، بعضی ها قفل میزنند بعضی ها " بند " میگیرند و بعضی از خواهران گاهی به پیشگاه مقبره خم میشوند و گاهی هم از صاحب مقبره طلب حاجات میکند اما در

دین مقدس اسلام احکام روشن وجود دارد و مسلمین باید هنگام رفتن به زیارت آن را از نظر دور ندارند .

حال موروم به زیارت عا - شقان و عارفان ، این زیارت ها که میگویند ضامن کابل اند نزد مؤمنان خیلی متبرک میباشد . فد ، ازدحام همیشه وجود دارد و زایرین زیادی رفست و آمد میکنند در زیارت تومس انصار نیز چنین است ، جوانان و زایرین بیشتر روزهای جمعه به دعا می آیند .

جوانان دخترها و بچه ها دست به دعا اند ، کی میداند ، آنها چه میخواهند ؟

عده ای خود را ، عده ای خواهر و برادر را ، و مادران فرزند ان شان را دعا میکنند و شاید هم هر سینه داغی دارد و هر دل دردی ، چرا که جنگ در هر خانه آتشی افروخته و از هر کس عزیزی را گرفته است . یا این که عزیزی در سفر دارد و یا بیماری در بسترو از خداوند میخواد که به روحانیت عا - شقان و عارفان و شهدایما - لحن دعایش مستجاب گشود . برای يك ستمندی که دست به دعا بلند میکند و فریادی در سینه دارد ، گاهی این دنیا برایش چقدر کوچک میشود و تنها باید به درگاه خداوند دعا ببرد . و بگوید : خدایا : دعایم را مستجاب کن .

ژورنالیت

ماه مبلغ هنگفتی از این بابت برایم پرداخته میشود . چهارشنبه : چون به یکی از زبانهای عربی خارجی بلدیت دارم و میتوانم با یک کتاب لغت نامه آن زبان بزبان دری ، سخنرانی مطلب و بیرومی را که در آن زبان نوشته شده است درک نمایم ، فلذا در این روز سبک تر سخن داغ سیاسی را که آن

زبان در یکی از مجله ها نشر شد ، بود ترجمه نمودم و بعد از اندکس انکشاف دادن آنرا به یکی از جراید هفته وار نشر و ارسال داشتم البته از د کتر ترجمه بودن ، مطلب متذکره خود را در ری نمودم و آنرا به نام خود جهت نشر ارسال داشتم ، آخرشما خود ، میدانید که حی الزحمه ترجمه بسیار کم است . پنجشنبه :

هیچنان ناگفته نماند که در شعر و شاعری نیز استعداد و سترسی دارم ، البته

بهترین اشعار من به گونه " استقبال " از شعر شاعران متقدم است ، معنی نظریه احترام و علاقتندی که به اشعار شاعران پیشین دارم ، اشعار آنانسرا استقبال منطام و معزین واقفانه اشعار آنان ، شعر میسر ام ولی بانا ، سف که اشعار استقبالی من کثرتا قبال چاپ پیدا می - نماید ، من دانم چرا ۲۰۰۰ به هر صورت ذوق شعری من که عموماً روزهای پنجشنبه گل می نماید ، در این پنجشنبه نیز استعداد و احساسات شعری

من به غلیان آمد و از واری صفحات دو مجموعه شعری شاعران بنام ، دو پارچه شعر ناب به طرز دیگری ساختم و به مجله های برای نشر ارسال داشتم . خوب ، خواننده گرامس) اینبود مختصری از یادداشت های من . حال بدون شک ، آنانیکه به استعداد ، پشتکار و ابتکار من در هرصه کار خلافتانه ژورنالیتیک باورند داشت یقین کامل حاصل نمود و دانست که من واقعا ژورنالست پرکار ، متبرک و مستعدی میباشم .

بقیه از صفحه (۴۸)
راه خدمت به هنر تئاتر و توشل
مصاحبه گام نهاد است.
او را از زمانه های بخاطر
دارم که تازه پایه عرصه تئاتر
نهاده بودم از نخستون گام ها
نه پهنساز و زیبای دنیا تئاتر
و سعادت و شفافیت و بزرگی
قلب های دست اندر کاران آن
پی بردم . حبیبه عسکر جز از این
دنیا بود که با قلب باز و لبان
پر تبسم به پیشوازم شتافت و از
او ان فعالیت تئاتری ام السی
اکنون چون خواهر و دوست
مهربان مرا یار و همراه بوده
است .

حبیبه عسکر با اولین نما
ی شناسه که در آن نقش داشت
راهش را به قلب های علاقه
قندان هنر تئاتر و توشل
باز کرد از آغاز فعالیت های
هنری اش الی اکنون او با
همان پشتکار و علاقه مند ی و
جدیت خاص خودش به تهرین
بیای نقش هایش می پردازد .

او هنرمند است باخته کسی
و عصبانیت بیگانه . او همه
استعداد او توانندی اش را
بخاطر اجزا و آرایه بهتر و مالی
نقش ها بکار می برد .

به نظر من او در همه نقش
هایش هنرمندانه درخشیده
است . با وصف اینکه سالوانی
زیادی می گذرد ولی من
نقش های حبیبه عسکر را در نما
ی شناسه های خوش و زنان عصبی
مستش و ازدواج و طبلکاره -
پاد و استثنایی و حماسه ما در
۰۰۰۰ بخاطر دارم و او را
بیش از هر زمان دیگر زیبا تر
و موفق تر در نمایشنامه حماسه
مادر یافته ام . چه حبیبه
عسکر با وصف فعالیت های -
هنری و خلاصه خویش همیشه
و جاودانه برای اطفالش زیبا -
ترین و مهربان ترین مادر بوده
است .

او را در فامیل کوچک تئاتری
ما بیثابه هنرمند مستعد
خوش ذوق خوش سلیقه خوش
صحت و شیکپوش می شناسند
و او را همیشه با آن لبخند زیبا
و همیشه کی اش بخاطر دارم .

من به بین ...

من باشنیدن همین زیزه های
شهرین ترس از رسوایی را فراموش
موش کردم خودم را در اختیار
او گذاشتم و او مرا چون عرو
سکی در دستهایش چرخاند
چون بازچه بی بی با بی ام گری
فت حساب روزها از دستم رفته
بود . فقط بخاطر دارم که
کپ نامزدی ما بود . عنقریب
نامزد میشدم اگر چه مساله
عسکری او مطرح بود . همین که
سر با بی برود با آن که از من
دور میشد احساس غرور میکردم
ولی یک روز خبر شدم که او
رفته است آن وقت تصور کردم
که سقف آسمان یا همه بزرگی
و سنگینی اش روی قلبم نشست
آرزو یادم بریاد شدند . سرم
دور خورده ، آسمان دور خورده
مردم دور سرم چرخیدند و -
دنیا با همه بزرگی اش چرخید
زیرا من از او حمل گرفته بودم
و او پاکستان رفته بود .

خاله ام که از دوستی و نزد
یکی ما آگاهی داشت برایم
نداری میداد میگفت : او هر
کجا می که باشد پسر می آید
من او را می آورم . او جز تو
با کسی دیگر نمی ازدواج نمی
کند . بعد زرتگی کرد و سرا
نزد زتی برد که ظلم را سقط
کند . من مدت چهار روز در
خانه خاله ام بسر بردم وقتی
توانستم راه بروم به خانه خود
آمدم .

هر شب او را در خواب مید
یدم که با دریش دامادی به لو
م می ایستد باز دور بازو ام
انداخته حلقه نامزدی به
انگشتم میکند . یک روز خواب
خود را برای خاله ام قصه کردم
با بی تفاوتی تمام گفت :
دختر جان به فکر او نباش -
کسی چه میداند که او بر میگردد
بانه . با گریه و زاری گفتم آخر
تو از همه قضا یا خبر داری او
باید یا من عروس کند هر
جایی که باشد من حاضر استم

که از همه خانواده ام چشم
پیروم و نزد شریرم . طوری
سوم دید که توشدم . با
لحن که از او انتظار نداشتم
برایم گفت : دختری که نه ضمه
دارد و نه ابو هرگز به درد
زنده گی کسی نمیخورد . تو
نمی توانی عروس من باشی ، کسی
چه میداند که تو به چه کسی
خودت را فروختی . فرهاد زدم
آخر شما از موضوع خبردارید
شما کمک کردید که طفلکم را
سقط کنم . برای خدا این
قدر تهمت بزرگ بمن نزنید
اما خاله ام با تبسخر گفت :

من آن کار را به خاطر
حفظ آبروی خواهرم انجام
دادم ورنه از اول هم میدا -
نستم که پسر من آن عمل را
مرتکب نشده است . من پسر
را خیلی خوب میشناسم او نمی
تواند آن قدر صمت باشد تو
بدیج نبوتی علیه پسر من ندا
ری .
خاله ام راست میگفت من هیچ
نبوتی علیه پسر او نداشتم
نبوت را خاله ام با بزرگی از
بین برده بود . حالا کرم پسر
ی با این سنگینی شکسته
است . از زنده گی بیزار و -
دل سرد گردیده ام هیچ چیزی
هیچ کس نمیتواند از من هایم
بکاهد . میگویند خاطره یک
عشق را میتوان با عشق دیگر
از یاد برد ولی من نمیتوانم
این بدبختی را با کدام بدبختی
دیگر از یاد ببرم .

روزی نیست که خواستگاری برا -
م نباید ولی جواب من همیشه
منفی است . با آن که یک
دختر تحصیل کرده و مقبول و از
خانواده سرشناس است ، اما
زنده گی مرا آن گونه نابود
ساخته که نمیتوانم خود را احساس
کنم . شبها میگریم ، روز
ها میگریم و چون آفتاب غروب
رنگه ما بان . هیچ کس نمیتواند
ند که در دل من چه آتشی
است . بر آشتی وقتی عشق
مرد . پس از مرگش رنگه میگرد
و احساس میشود و من هم
مانند شمع می بر می آرزو هام
میوزن و قطره قطره آب میشود

سترویس ، پاس ...

تم مذکور از جمله تم های
بسیار برجسته و نامدار بود .
قابل یاد آوری میدانم اینکه
من هفتصنرتبه به کشور اتحاد شور
روی جهت اجرای یک سلسله مس
یقات دوستانه سفر ورزشی دا
شتم ام که نتایج مسابقات فوق
العاده ارزایی گردیده است .
هیچنان در جریان مسابقات تو
رینت هایه حیث قویترین تنیسر
انتخاب شدم که یک کپ افتخاری
را به حیث بهترین پلیور از جانب
مقامات ورزشی پوهنتون کاپسل
به دست آوردم .
عبدالحمید صافی ورزشکار
مستعد و ستاره تیم ملی و المپال
در آخرین لحظات صحبت خویش
به این نکت با ارزش که مساجه
ورزشی طرف علاقه اش را متاثر
ساخته است چنین گفت :
به وضاحت بسرایتان با ن
میکنم که والیبال در افغانستان
فعلا رو به رکود و نیستی گزیده
است و بخاطر آنکه محل مناسب
بخاطر تمرین نداریم تنیسر کار
فهم اصلا وجود ندارد مخصوصه
درست نداریم . لیا ورزشی -
وجود ندارد و مسابقات همه عدم
اشتراک تم والیبال در مسابقات
خارج از کشور اگر چه دعوتنامه
های عنوانی ورزشکاران به کشور
واصل می شود اما تنر بعضی لحظات
مختلف و نداشتن بودجه کافی
سفرهای مالی لغو میشود . این
همه بی توجهی را خصوصا متوجه
ریاست المپیک کشور میدانم زیرا
از چندین سال به اینطرف اصلا
این ورزش را به فراموش سپرده اند

شد به رهبر سبیلوکی مانند
ملکه پرتانها]

يك ژورنالست روزنامه پروادا
بعين خاطر نشان كرد كه: "گريا -
چف گروه گاني است در دست
د موكرات ها و آنها هستند كه
اكتون تصميم مي گيرند."

كيو نيست ها همزمان تلاش
هاي آفای پلتسن و طرفدارانش
را براي انحلال حزب و نشرات آن
مخالف قانون اساسي تلقی -

نمودند و اگر نه هم صريح و صمی
داشتند تا " طبيعت غمزه مو -
كرات پلتسن " را برجسته نمايند.
اميد بعضی ها پيا رسا ن
شوروی كه اجلاس آن به تاريخ
۴ سنبله (۲۶) اگست در -
ماسكو كشایش یافت ، بسا هم
به جایی نرسید .

اجلاس پارلمان شوروی كه
شورای عالی نامیده میشود از
تشتت فكري و وجوه اختلافات
عمیق میان نماينده گان حكايه
می نمود .

دین اجلاس گریچف نتواند
نست تركيب پیشنهادی شورای
امنیت شوروی را مورد تصویب قرار
دهد و به علاوه پارلمان فعالیت
های حزب کمونیست را در سراسر

شوروی به تعلیق در آورد و به
شکستادن و مساله سازمانده سی
مجدد " ك ج ب " به مثابه
خواست های عده د موكراتها
رای مثبت داد . اما همزمان در

اجلاس پارلمان موضعگیری تند
سایر جمهوری ها علیه شورونیزم
روسی با زتاب یافت و نماينده گان
سایر جمهوری ها به تشدید جر -

یان تجزیه طلبی مساعدت نمود -
ند . تنها در هفته گذشته بود كه
سه جمهوری بالتیک استقلال كامل
شان را با حمایت غرب به دست

آوردند و به دنبال اوکرایین و
جمهوری های آن ربايجان و از -
بکستان نیز به جمع استقلال طلبان
پیوستند . در هفته گذشته عملاً
عمراتحاد شوروی خاتمه یافت .

در جریان جلسات پارلمان
شوروی این سوال پديد آمد : آیا
شوروی وجود دارد و یا نه ؟ آیا در
شوروی کدام مركز قدرت عمل
میكند یا نه ؟

موجی از اعلام استقلال ها و
تصميم گيری های مستقلا نه جمهور -
ری هاسر نوشت کشور شوروی را
زیر سوال برد . درست به همین
علت ها بود كه رئیس جمهور پلتسن
در جریان هفته گذشته تلاش نمود
تا با تماس های مستقیم با اوکرایین
قزاقستان و کرانه بالتیک از ستمزه
جویی ضد روسی بکاهد و به جای
ضعف ساختن گریچف در عقب
او قرار گیرد .

جریان کودتا و سرریزی برآه
در ذهن هر شهروند شوروی -
سوال مقایسه دو شخصیت عمده
شوروی یعنی میخائیل گریچف
و یاریس پلتسن را مطرح نمود .

بسیاری ها در گفتگو های شان
این امر را برجسته میساختند كه
قاطعیست ، اراده و وفاداری پلتسن
به دموكراسی مهمترین عامل نجات
شوروی از خونناي نظامی بود ،
چونان در جمهوری پلتسن رهبر
بلا منازع روسیه را می بینند كه
به نظر آنها به ایديال های
آزاد پخواهانه وفادار است .

اما مشکل عمده پلتسن
اینست كه او ترجیح داده رهبر
روسی باقی بماند و از همین رودر
سایر جمهوری ها از حمایت بیشتر
برخورد از نبوده و حتی بعضاً
تزار جدید خواننده می شود .

طبیعت خشن " موزيك وار " -
پلتسن مصالحه میان او و مخالفینش
را دشوار و حتی ناممكن میسازد .
كمونیست ها پلتسن را ذاتاً
" ضد دموكرات " میخوانند

و گاه گاه او را به ستالین تشبیه
می کنند اما طرفدارانش این نظر -
یات را بهبود یافته تلقی می نمایند .
یکی از جوانان ماسكو ضمن
گفتگو بی یاد آور شد : روسیه
بعد از پتر کبیر فرزند می مانند
پلتسن را ، ندیده است .

اما در برابر به نظر بسیاری
ها یگانه شخصیت تعادل دهند
كه نه تنها روسها بلکه دیگران
نیز میتوانند به او اعتماد کنند
گریچف است . در روزهای دشوار

بعد از پیروزی بر كودتا ، گریچف
كه استاد بزرگ تانكینگ نامیده می
شود ، سعی نمود تا احساسات
بسیار منقاد د موكرات را با برخورد
عاقلا نه سیاسی پالا یترد هد .
گریچف هنوز قدرت بریان

فوق العاده خود را در مجاب
کردن مردم به كار میگردویس -
خواهد جامعه باور نماید كه -
پایدار تر و سلمانی تر از او رهبر
دیگری در شوروی وجود ندارد .
يك ژورنالست انگلیسی در پاریس
مصاحبه مطبوعاتی میخائیل گریچف
با چف پس از بازگشت به
قدرت گفت : " بدبختی گریچف -
چف در حال حاضر اینست كه
مردم ارزش او را نمی دانند [؟]
اما برخلاف يك نماينده كنگره
نماينده گان شوروی عقیده ندا -
رد كه :

رئیس جمهور ماركسست ؟ يك
د موكرات یا يك پرو كراتی كه
ماسك د موكراسی را بر روی خود
كشیده است . حال منافع خود
روی به نحوی هر دو حرف میزنی

دشمن د پیروزی یعنی میخائیل
گریچف و یاریس پلتسن را در
و ضعی قرار داده كه با هم
همكاری كنند . منافع سیاسی
اغلباً مهمترین از علایق شخصی
است اكنون در برابر رهبران

شوروی به شمول هر دو رهبر
عمده سوالات زیادی وجود دا -
رد كه هم آینده آنها و هم آینده
كشور شان به آن بسته است .
اولین سوال اینست كه اتحاد
جمهوری ها چه شكلی خواهد

داشت ؟ به نظری رسد كه
یگانه راه در قدم اول اتحاد
تعدادی از جمهوری هاست كه
دارای استقلال كامل بود و از يك
مركز كوچك و هماهنگ كننده كه
موجودیت شوروی را تضمین

خوانمایند ، اطاعت خواهند
كرد . سر نوشت آیند شوروی
چه در شكل يك كنگره را سهون
یا در شكل يك جامعه اقتصادی
كه هنوز مورد اختلاف است باید
در كنگره نماينده گان مردم كه
هم اكنون جریان دارد حل و
فصل شود . اما با حل این مساله

دومین سوال قدر راست میكد :
حل بحران اقتصادی ایجا -
معده در بحران اقتصادی عمیق
به سر می برد ، تولیدات شدیداً
كاهش یافته ، بازار داخلی
مختل شده ، قیمت های شكلی
سراسر اور افزایش مییابد د سپلین

تولیدی مالی ضربه دیده
و جریان گذار به بازار آزاد كه
كردن مردم به كار میگردویس -
خواهد جامعه باور نماید كه -
پایدار تر و سلمانی تر از او رهبر
دیگری در شوروی وجود ندارد .
يك ژورنالست انگلیسی در پاریس
مصاحبه مطبوعاتی میخائیل گریچف
با چف پس از بازگشت به
قدرت گفت : " بدبختی گریچف -
چف در حال حاضر اینست كه
مردم ارزش او را نمی دانند [؟]
اما برخلاف يك نماينده كنگره
نماينده گان شوروی عقیده ندا -
رد كه :

رئیس جمهور ماركسست ؟ يك
د موكرات یا يك پرو كراتی كه
ماسك د موكراسی را بر روی خود
كشیده است . حال منافع خود
روی به نحوی هر دو حرف میزنی
دشمن د پیروزی یعنی میخائیل
گریچف و یاریس پلتسن را در
و ضعی قرار داده كه با هم
همكاری كنند . منافع سیاسی
اغلباً مهمترین از علایق شخصی
است اكنون در برابر رهبران
شوروی به شمول هر دو رهبر
عمده سوالات زیادی وجود دا -
رد كه هم آینده آنها و هم آینده
كشور شان به آن بسته است .
اولین سوال اینست كه اتحاد
جمهوری ها چه شكلی خواهد
داشت ؟ به نظری رسد كه
یگانه راه در قدم اول اتحاد
تعدادی از جمهوری هاست كه
دارای استقلال كامل بود و از يك
مركز كوچك و هماهنگ كننده كه
موجودیت شوروی را تضمین
خوانمایند ، اطاعت خواهند
كرد . سر نوشت آیند شوروی
چه در شكل يك كنگره را سهون
یا در شكل يك جامعه اقتصادی
كه هنوز مورد اختلاف است باید
در كنگره نماينده گان مردم كه
هم اكنون جریان دارد حل و
فصل شود . اما با حل این مساله
دومین سوال قدر راست میكد :
حل بحران اقتصادی ایجا -
معده در بحران اقتصادی عمیق
به سر می برد ، تولیدات شدیداً
كاهش یافته ، بازار داخلی
مختل شده ، قیمت های شكلی
سراسر اور افزایش مییابد د سپلین
تولیدی مالی ضربه دیده
و جریان گذار به بازار آزاد كه

بقیه از صفحه (۱)



كلو در حل پرو بلم تلقی میشود و
با موانع روبروست . مخالفین
د موكرات ها فكر میكنند كه علی
الرض پیروزی بر كودتا ، آتانی كه
امروز قدرت را در دست دارند ،
با ناتوانی در حل مسائیل
اقتصادی درین بسته قرار خواهند
گرفته و دامنه افكار عامه را از -
دسه خواهند داد .

آلبته سر نوشت اقتصاد
شوروی سر نوشت قدره را تعیین
می كند . يك نماينده كنگره
نماينده گان مردم در همین
هفته از تریبون پارلمان شو روی
صریحاً گفت كه :

" اولین وعده تریب مساله
برای ما باید اقتصاد باشد . " به
راستی هم گریچف رهبر محبوب
مردم ، رهبرینه نامش احترام
هر فرد شوروی را پنج سال پیش
برمی انگیزت پایش در جیب
اقتصاد در گل ماند و همه آن
شهرت عظیم را از دست داد .

بحران قدرت همزمان سوال
حیثیت شوروی و تعهدات بین
المللی نقش آن را در مناسبات
جهانی پیش می كشد . آیا شوروی
ها قادر خواهند شد در زاین راه
هر چه زودتر گام بردارند ؟

از یاریان حیات اتحاد شوروی
تا ایجاد دولت متحد جدید چه
هر شكلی كه باشد هنوز فاصله
زیادی وجود دارد . تا آن زمان
بحران و تناقضات سیاسی اقتصاد
دی واجتماعی جمهوری های
شو روی را بیش از پیش خواهد فشرد
و دیپلماسی جهان را در خلاء قرار
خواهد داد .

درآمد همسراو را تنهایافت ابراهیم پرسید : اسماعیل کجاست ؟

زن گفت : او در پی تحصیل روزی بیرون رفته است . آنگاه از سختی معیشت و تلخی زندگی پسر ابراهیم گله کرد ، این گله مندی و ناراحتی از زندگی ابراهیم را خوش نیامد و آن زن را شایسته همسری فرزند خود نیافت ، و بید زنگ از آنجا بازگشت . و هنگام بازگشتن بوسه سیله آن زن سلام و تحیت خود را بفرزند ابلاغ کرد و باو پیغام داد که آستانه خانه اشرا تغییر دهد و مسعود ابراهیم ازین کتایه آن بود که اسماعیل همسرش را تبدیل کند و بازنی متناسب با مقامش همسری گزیند .

طولی نکشید که اسماعیل باز آمد و از مشاهده اوضاع و احوال دریافت که کسی در غیاب او بمنزلش درآمده . پس از همسر خود پرسید : آیا امروز کسی از اینجا گذشته است ؟ گفت آری ، پسر مردی با این عذم و صفات باینجا آمد و سراغ ترا گرفت و از حال و گزارش زندگانی تو جستجو کرد . پس من وضع زندگی و شدت دست تنگی خود را با او بازگفتم .

اسماعیل گفت : آیا پیغامی برای من فرستاد ؟ گفت : چرا ، او بتو سلام فرستاد و پیغام داد که آستانه خانه ات را عوض کنی .

اسماعیل گفت :

او پدر منست ، و مرا فرمان داده است تا ترا اطلاع گویم ، آنگاه بفرمان پدر او را طلاق گفت .

پس از پندی باردیگر ابراهیم بسراغ فرزند خویش آمد ، تازه یدارشرا آتش شوق را فرو نشانید .

ولی این بار نیز اسماعیل را نیافت و همسر تازه اشرا دیدن کرد و پرسید اسماعیل کجاست ؟ زن گفت برای کسب روزی از خانه بیرون رفته است . پس چون آهنگ بازگشتن نمود از وضع زنده گی و گزارش احوال ایشان سوال کرد . زن بشهر و حمد خدا ایتعالی زبان گشود و گفت : مادر آغوشر خوبروت و آسایش و سعادت بسرمیبریم . ابراهیم از شنیدن این سخن بسیار خوشحال شد و از قناعت و خوشنودی و سپاسگزاری و ایمان آتزن آسوده خاطر گشت و گفت : ازین بشوهرت سلام برسان و بگو : آستانه خانه ات را محفوظ بدار . شما مگهان اسماعیل بعبادت خویش بخانه باز آمد . و با همسر خود بسخن پرداخت ، زن او را خیره داد که امروز پیرمردی خوشتر

بت های را که ابراهیم شکست

خندان و تیافته در غمشان با متقابل رفتن و نمود را در آغوشرم و پرمهر یافتند . پدر پسر پسر جوان دست بگردن هم آوردند و بوسه ای شون زد و بیدل کردند . و از سر استیای و زنه فراق با هم سخن گفتند ، آنگاه در زیر سایه آن درست در ناله ای از محبت و خیمه ای از مهرمانی و سعادت بروی یکدیگر بنشستند و در بختن حال تنادی و نشاطی که وصف آرا از عهده خامه و بیان بیرونست ، ابراهیم داستان ماء مورت عظیم خود را بافرزند در میان نهاد و در حالینه با انگشت خرمی تبه ای مجاور نشان میداد ، گفت : ای فرزند ، خدا مرا فرمان داده است تا در اینجا خانه ای بنیاد نهم و اسماعیل بیدرت اشاعت و آماده کنی خود را عرضه داشت .

ابراهیم و اسماعیل با نیروی امیدواری و آتانه بتوفیق الهی ، بیل و تبر برداشتند و بنات آن تن بلند رهسپار شدند ، و با عزمی تزلزل ناپذیر تن عظیم را از جغای برکنند ، تا خانه خدا را بجای آن بنیاد نهند و در آنجا با پروردار خانه از سر راز و نیاز عرصه میداشتند : " پروردگارا ، این عمل را از ما بپذیر ، زیرا که تو سنوا و داناش ، پروردگارا ما را توفیق ده که در پیشگاه تو مسلم باشیم و از ره ما امتی مسلم بوجود آور و مناسک عبادت را بمانما و توبه ما را بپذیر ، زیرا که تو شی توبه پذیر مهربان " .

عقولی نکشید که آثار پی پدید شد و بوضع بنا نمودار گشت . اسماعیل سنگ میآورد و آلات و ابزار کار را فراهم میساخت و ابراهیم بنا را ساختن خانه مشغول میبود و جای تیره دنیست که در قیام باین امر خضیر و سیف و دشوار نیروی باطنی ایشان را مدد میداد .

دیوارها بالا آمد و از اندازه قامت ابراهیم در گذشت و دیدر دست او بسالای دیوار نرسید و در اثر ضعف پیری طاقت بالا بردن سنگهای گران را نداشت . ازین رو اسماعیل را بانگ داد تا سنگی بزرگ پیدا کند و زیر پای او بنهد تا مگر بر کار خود مسلط شود . و بر تمام بنا قوی باید . اسماعیل در پی سنگ جستجو افتاد تا " حجرا لاسود " را پیدا کرد و آن را نزد پدر آورد ، پس ابراهیم روی آن سنگ ایستاد و بنا را بنیاد داد و اسماعیل همچنان او را کت میداد و هر قسمت از بنا که پایان می یافت بقسمت دیگر میبرد اختند تا بسعی آن پدر و فرزند ، بنای آن خانه نه مظاف قلوب و مهببت فرشتگان و شمع جمع مو حدانست پایان یافت .

سعی ما با سبب زرفار بانه ما آمد و از او ساج زندگیمان تغییر کرد ، پس از تینبختن و خوش زندگیمان برای تو سیف کردم . پس چون میخواست بازگردن سلام و تحیت بتو فرستاد و پیغام داد تا آستانه خانه ات را محمود داری .

اسماعیل گفت : او پدر منست و در این پیغام مرا توصیه کرده اند از تو جدا سوم و در زندگایت بخوشم . پس اسماعیل فرمان پدر را پای داشت و با همسر خود بزینست و از او فرزندان بیآورد .

بنای کعبه

ابراهیم همچنان دور از فرزند خود بسرمیبرد و نگاهد مسراغ او میآمد تا در یکی از سفرها ، نه تنها بقصد دیدار فرزند بلکه برای انجام کاری خطیر بآنسزمین وارد شد . زیرا او در این نوبت از طرف خدا ماء مورشده بود که خانه کعبه را بنا کند و اساس خدا پرستی را بنیاد نهد . از اینرو راه حجاز پید گرفت و شتابان بسراغ فرزند خویش آمد و اعراف چشمه ها و سرمنزل قبائل را با دقت کامل جستجو کرد و فرزند خود را بیافت که در رنار آب زمزم زبرد رختی پر شاخ و برگ بر ترا شنیدن تیری مشغول است .

اسماعیل چون پدر را از دور دید از جای برخاست و دست و دامن بیفشاند و با چهره

خوراکه فروشی برادران

انواع خوراکه باب تان را تهیه و به قیمت های مناسب برای مشتریان
عرضه میدارد.
همچنان خوراکه فروشی برادران اقسام عطریات و لوازم آرایش

خانم ها را به فروش می رساند.



آدرس:

سمنت خانه جوار کردریان سابق

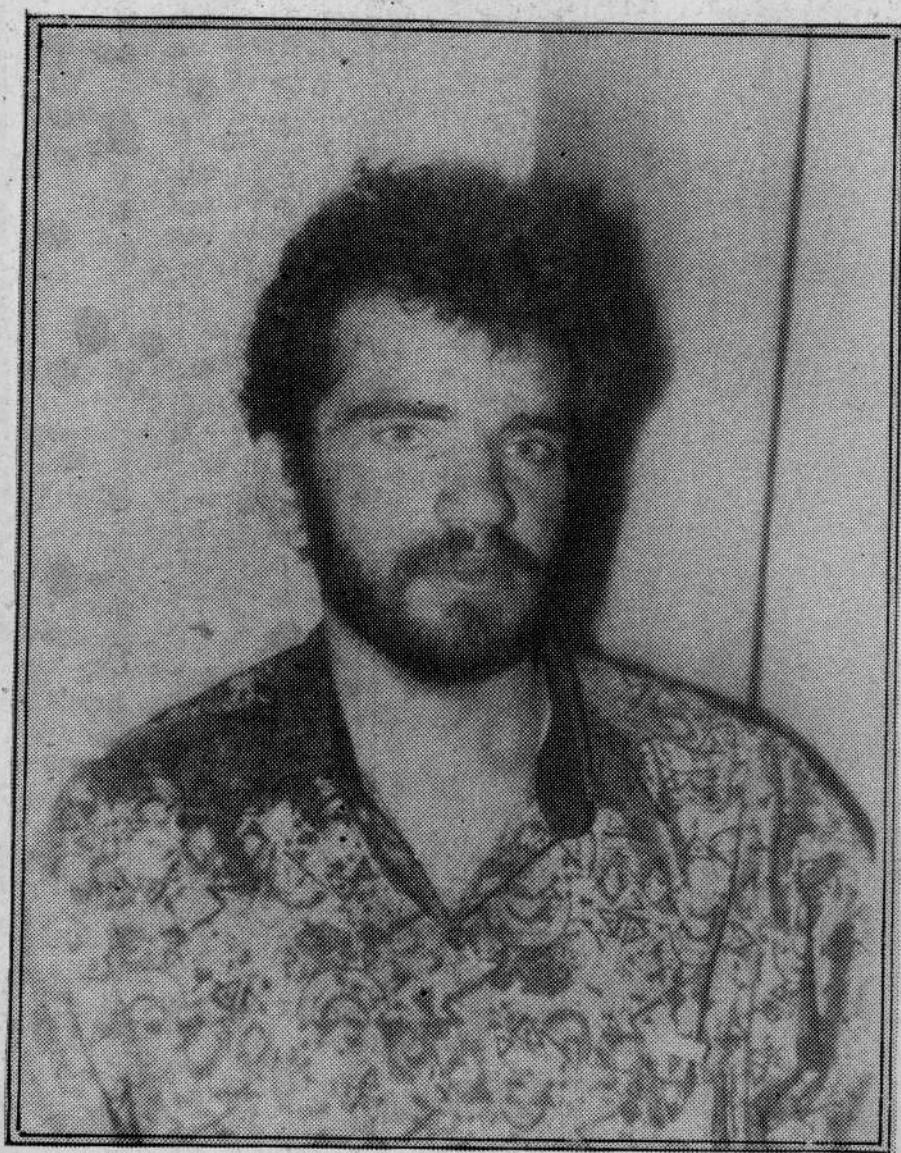
رستوران محبت



این رستوران شیرینی خور و غیره می فروشد و در رستوران محبت برگزار
گردد. رستوران محبت با محبت خاطر و شرایط بسیار مناسب غذا خوب
در قیمت اندک در بهار خوار خور می فروشد.
اینجا رستوران محبت به روزگار است. ۱۱۰۳ ک ۲ ظفر
بازار محبت، نرس چای در گذر شهریه است
آدرس: حیدرآباد جاده میوند تقاطع رستوران محبت، پلاک ۲۵۷۶۶

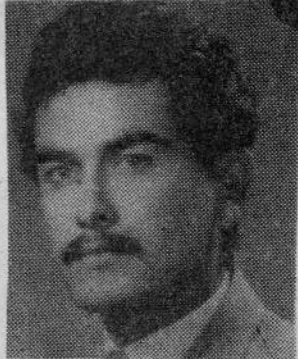
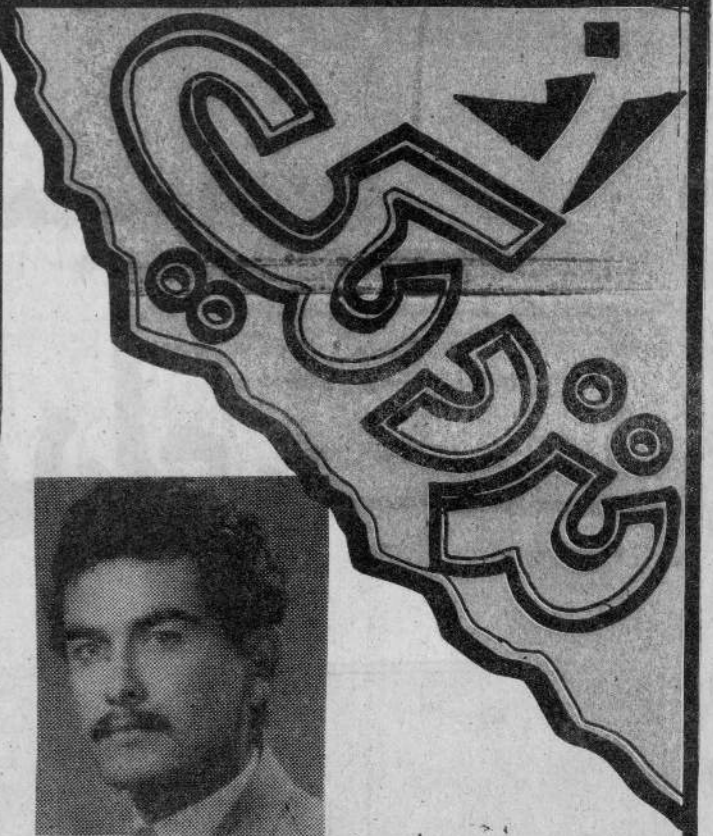
افغانها در فستیوال

صدای آسیا



یما سلیمان، گیتار بیست
جوان و پرکار که با سرانگشتا -
نش تاریخهای باریک و هزارنغمه
گیتار را به صدا می آورد و شنو -
نده کنجکا و خوشذوق را بسا
نوا جشن موسیقی دلنشین
گیتار به شنیدن فرامیخواند
چندی پیش با گروهی از هنر -
مندان جوان کشور جه -
اشتراک در فستیوال "صدای
آسیا" عظیم الماتا مرکز جمهو -
ری قزاقستان اتحاد شوروی
گردید. بودند و اخیراً با
موفقت های چشمگیری به کشور
بازگشتند.

خودش در این مورد معلوما ت
میدهد که در این فستیوال
از سی و دو کشور آسیایی وارو -
پایی هنرمندان و موزیسین
های مجرب اشتراک ورزید. بو -
دند. که مدت پانزده روز هنر -
مندان کشور و سایر کشورها مو -
سیقی کشورشان را در معرض
دید تماشاچیان قرار دادند.
یما سلیمان میگوید: چه بزرگه
در فستیوال برای من و سایر
اشتراک کننده های افغانی
جالب افتاد سرودن پارچه
های فلکلوریک کشور و آهنگهای
هنرمند بی همتای مان مرحوم
احمد ظاهر با موزیک جاز تو -
سط هنرمندان جمهوری تا -
جکستان اتحاد شوروی بود که
از طرف تماشاچیان و اشتراک
کننده ها با استقبال گرمی
مواجه شدند.



یوسف کوشکار دوست دراز مجله

همکار خوب مجله محمد جا - دید مباحث، حاصل پو هنتی فارمیسی

فکر میکنم کله گذاری هم مثل کتبی های زری داره مسود شده که همه گان کله گذاری کرده میکنید نامه مانشر نمیشود دیگران به هر صورت اما همکاران د این ماکسه همواره نامه هایشان زینت بخش (از دور و از نزدیک) بوده نباید گله نمایند به هر صورت ما منتظر مطالب جالب شما همکار عزیز مجله هستیم

همکارانو ویلا ستیک پیچ مجله نقیب الله وفا جو از پو هنتون کابل از نامه سرا پالطف شما این طرح ادبی راجهت تشویق تان انتخاب کرد ایم

اگر به چشمانم بنگری تصویر خود رامیمنی اگر لپانم رانگاه کس نام خوشتر راموشوی و اگر قلمم را بشکافی عشق خود را در آن خواهی یافت

همچنان نامه های این دوستان ما از کوردندانهای مو - شهای پوسته خانه هادر اسان مانده اند

فضلیه عریف و عبدالجهد مشفق محصل پو هنتی فارمی فریده حسن زاده و نظیمه وفاکو - همتانی متعلبان لوسه مریم - شما عزیز محصل استتوت پو - لوتخنیك کابل محمد صابر ثبات از رنگرهاره محمد ولی احمدی

آورد که برای خوشبخت نمودن دیگران مکتوبند

محترم حصونا غزال از پو - هنتون کابل

نامه باصفا و باخط زیبای تان برای ما رسید و نزدیک بین توانست بدون عینک آن را بخواند و داستان ترجمه شده تانرا به مپوول بیختر سپرده خود را از مسوولیت رها نید

از حضرت محمد (س) از تکبر اجتناب کنید و زسرا تکبر گناهی است که نخست از همه شیطان را خوار کرد

از مکتب دشت برچی و سلماظا - هری معلم لوسه سلطان رضیه کابل و حوریه صدق از وزارت - اطلاعات و کلتور و فاروق صدیقی ر عبد النعم کوهستانی و مهر ویس عقیقی و فاطمه حنیفی و ملسلا حنیفی از خیرخانه مرضیه مرادی ریهاتنا از سرک اول خیرخانه مینه ناصر آریین و ما یار همین و میر - وین آرام مشعل زرین و نازینلا - زرین و نظیفه وفاکو همتانی عبد الله مایل و همکار همیشه کی مجله مو من کتوازی

از حوریه مهر عزیزید و زهرا حوریه آدم (ع) و از زینت بیرون کرد - از حمد دوری کنید و زسرا حمد بلا یی است که به دست قاپول و هابول رابه قتل رساند ارسالی: عبدالبشیر نواز شر

همکار مهربان سپوزی تنها و بیگار در خانه

نامه تان بسیار جالب بود چون در پشت پلاکت (بیگار در خانه) نوشته بودید و در داخل نامه (بیگار در خانه) به هر صورت اما یک مثل پشتسو است تر بیگاری بیگاری چه ده

در وصال مع استگ میر تقی میر

شمع را گفتم برای چی اشک مریزی؟ یا حضرت جواب داد: به یاد گفتم ما مکتبم من هم گفتم و بی دارم ولی از استکباری روان تو هود است که تو با خاتری من در خیال هم او در هستم و از همین سبب شد مریختم کرد ایهای انکم ناپدید شد من او را برای همیشه از دست دارم حالا تا جبهان پا برجا است و استکباریم به یادش روان خواهد بود

ارسالی: مرشیه و زرمین و عاقله

محترم عبد الله عایل از و - لسالی اندخوی

به امید سعادت همیشه - کی شما تمام همسایه گان تان اینک نکته های تان را در مورد سعادت نشر میکنم

احمد دم چرا سعادت را در خارج میجوید و سعادت در درون خود شماست

فر بون سعادت و خرد مندی این است که آن که خرد را خو - شبخت میانگارد واقعا خوشبخت است و زلی آن که خرد را از همه خرد مند تر میانگارد و از همه نادانتر است

محترم نوره ناسر و صهل استتوت طب بلخ

نامه تان رسید و منتظر نامه ها و مطالب بعدی تان هستیم از شما یک کیلو متر فی - ثانیه تشکر

محترم سلطانه جان سافی از شهر مزار شریف

نتیجه لبخند تان تکرار است مقصد ما فقهایی ارسالی تان است و چون یتبار از طریقت همین مجله به چاپ رسیده منتظر نتایج لبخند های بعدی تان هستیم

محترم کشور مراهی: ازین که دور بین نیست خلل سواد و نام و تخلص اول تانرا خوانده نتوانست و صرف دی بر سه حصه تخلص تانرا ذکر کرد و معذرتش را در دسته بپذیرید و در مورد سوال تان بایند گفت که بلی استحمام مان است که نوشته اید منتظر سوالات مشکلترتان هستیم

محترم ورور محمد صابریثبات له ننگر هار خفه: ستاسی بیکی شعر مونسیر ته را ور سیدل و په تودی راتلو - نکس حتما خپه سیری متاسو نه یوه قصیده مینه

همکار عزیز محب الله با یار کند است و ازین سو هم گندم تراست

بایار خیره خوبت کسه بی یار نیستید به هر صو - رت و همان گونه که به یک گل بهار نمیشود و به یک طرح آدم طراح نمیشود ما منتظر طرح های ادبی بعدی تان هستیم بایار باشید

همکاران خوب زسره سرور و زحل سرور

پیشنهادتان را با ما حصه - جهان مجله در جریان گذاشتیم الغیب عند الله

محترم لودمیلا شکوفه باختری از شهر شیرخان

دور بین در حال خواندن نلد به ها بود که با چشمان بی گنا دید و در نفر پسته رسان از دو طرف یک پالت گرفته و در حالی که عرو ریزان اند و پالت را با زحمت زیاد بالای میز گذاشتند که در نتیجه یک پای میز نزدیک بین از سنگینی آن ترقس کسان پدرود حیات گفت وقتی دور بین و نزدیک بین دوز سره نامه را باز کردند دیدند که نامه از با حوصله ترین همکار ما یعنی شما بود

دوست مهربان اینک رومان وین قصیده را در یک ورق جای دادن راستی که هنر و کمال میخواهد به هر صورت آنرا برای ژورنالیستی که فرستاده بودید تسلیم میکنم پنا به خدا هر چه یاد اباد

همکار سابقه دار و وفا دار - مجله نور الرحمن نوین نار بند تانک مین احتیاجات بلخمری

به امید تان اینک پرستر های شما و پاسخ های دور بین را نشر میکنم س: در زستان نامه های ما اکثره در گویان بخاری های پست - مخابرات میشود اما در تابستان چی میشود

مثل زمستان در تابستان هم از آن استفاده مها قریبه مورد میشود و مثلا بجهه کافه پرا - س: چرا سیاه روز از جوانان و لایات عکس های رنگه به چاپ نهرساند



انجوشر نور احمد علا قفقلسها روین

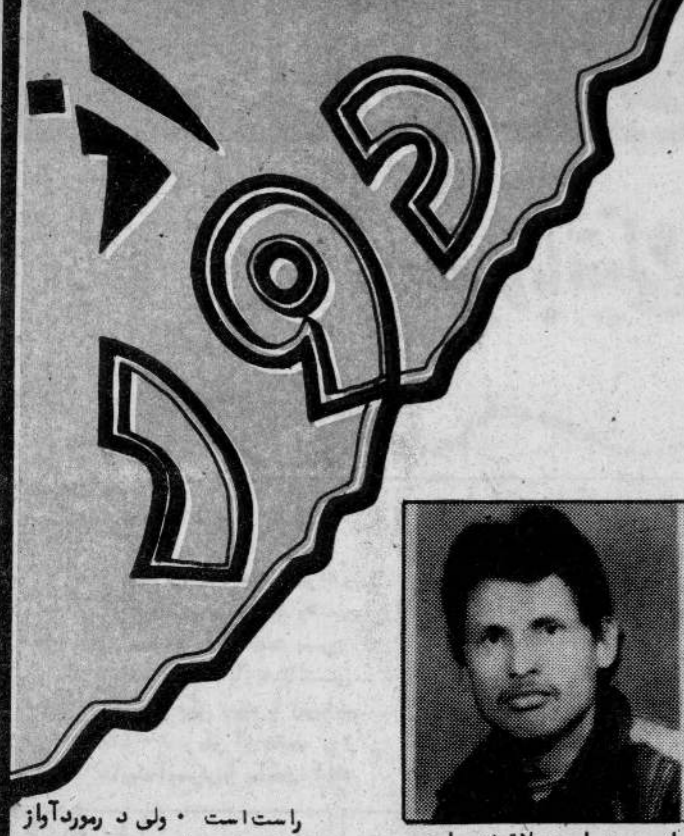
س: چرا مجله تیراژ خود را کم کرد آیا علاقه مند ان خود را زیاد دید و نازید

ج: نخیر وقتی کمبود کاغذ خود را دید و قهرید

محترم عهبد الله باختر و ال از شهر مزار شریف: دور بین ازین که بشقاب های پلو و بشقاب های پسرند را ندید و در مورد چیزی نمیداند لذا سوالات تان را به همکاران فهمیده تر مجله سپرده آنها گفتند با آنکه در شماره های قبلی را جمع به بشقات های پرنده تا حدود امکان نشر کردیم و با آنهم در آیند اگر چنین معلوماتی به دست آوریم و حتما آن را به دسترس شما در دست قرار میدهم

بشقاب دان باشید

همکار ادیبی مجله طلیحیه در ریشتر از شهر مزار شریف: راجع به نطق مورد نظر تان باید گفت که بلی حدس تان



راست است و ولی در مورد آواز خوان خوب اسد بدیج باید به عرض برسانیم که حدس شما تقریبا غلط است ایشان در کشور تشریف دارند و منتظر از روزی که پان رخانه (مناهل) گذاشته اند در خانه رادیو تلویزیون و مطبوعات و کتبه چشم علاقه مندانش میخورد

همکار غیر حاضر مجله لسل سعادت از هنتون بلخ: دور بین دست زهرالاشه و منتظر نامه های طنز داره فکاهی داره طرح ادبی دار نکته های جالب دار و غیره مطالب تان است دارا باشید

تصویر زنده گم را در ریشه آب شفاف تا شام میخواستم در چشمانم عشقم را نسبت به تو بپوشم

زمانی که محبت بیدران ترا در چشم و چشم را در دیدم آب گل آلود شد

آه و مزاحمت روز گساره به عوض این که چشمانم را کسور سازد آب را گل آلود ساخت نوشته: زخمی



مشکل ترین سؤالات را میگوید.
معلم که از تعجب نزدیک بود
شاخ بکشد به همه شاگردانش
گفت که هینو واقعا دیکر لایق
ترین بچه صنفش است.
در خانه "راماز" با شادی
تمام از روی یک چیز برمیخاست

نیز معلم عصبانی شد. پس از
آنکه هینو در مضمون ریاضی
توانست مشکلاتی را حل
کند، معلم مخصوصا از وی خوش
شد.
مگس که "راماز" نام داشت
شد و در گوش هینو جواب حتی

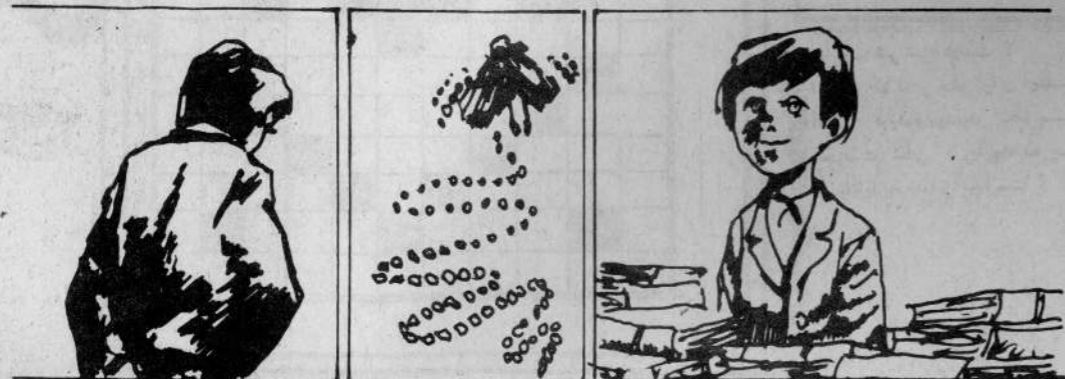
۴- روز بعد هینو در حال لکه
آله گوش را به گوش زد. میبود
به مکتب رفت او در میان آله
گوشه مگس را جاداده بود
در ساعت اول درسی باز هم
صدای بنگ بنگ مگس بلند شد.
چون او تشریح درس را خوب
نمیتوانست بشنود در آن ساعت



برود اما هینو دیگر تصمیم
را گرفته بود. مصمم شده بود
پسر لایق باشد او نمیکرد
سه باتنیلی با رضایت دیگران
را بخورد بگذارد.
مگس را از پنجه به بیرون رها
کرد...

۶- هینو خودش میگفت:
این بهترین است که دانش علمیه
خود آدم بکمال تر باشد تا اینکه
دیگران از زندگی در برابرش
کار بگیرند کار خوبی نیست.
در خانه مگس اینصورت
پرده به نحوی به هینو میماند
که بد و بی او نمیتواند به صنف

و برد بگری می نشست و آوازی
خواند میگفت من چی کارهایی
نیست که نمیتوانم انجام بدهم.
اما هینو برخلاف هر چی میکوشید
نمیتوانست خوش باشد او
احساس بسیار مانده کی بدله
کی مینمود.



سایور و کورکات



۲- معلمه از این که شاگردی
به تنبلی هینو در مقابلش
قرار داشت نهایت ناراحت
بود در صنف خاموشی تمام
حکفرما بود فقط صدای بنگ
بنگ مگس بود که در اتاق شنیده
میشد.

بود مگس بالای گوشش
نشست درین اثنا باز هم
صدای معلمه اش را شنید که
میپرسید:
- بگو هینو که مدار زمین از چی
تشکیل شده از سنگه آ ب
ویا هوا...

هینو لور پسر هوش پسرک و
شاگرد تنبلی صنفش بود وقتش
معلمه اش با خشونت بسوی
فرهاد میکشید و آواز خجالتی
و شرمندگی سرش را زهر میا
نگد در یکی از چنبره روز
هاییکه اوسرش را پایین گرفته

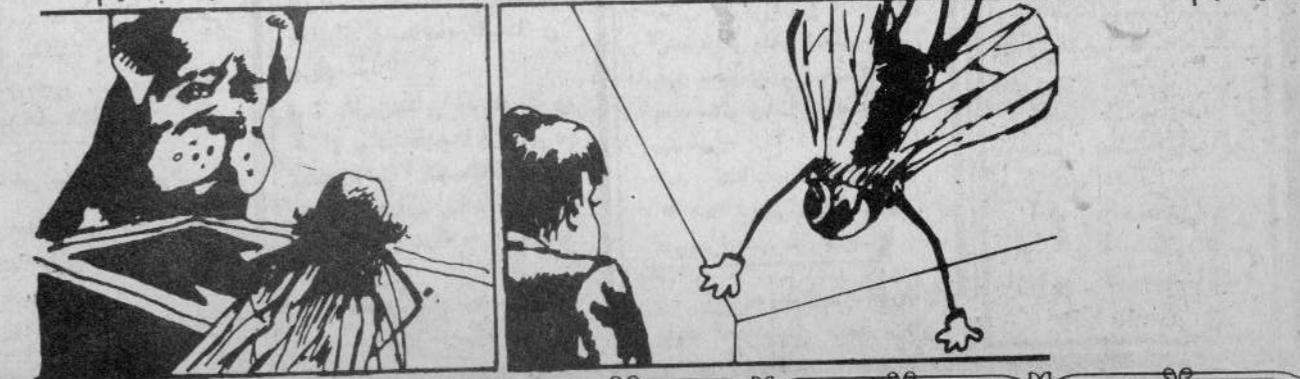


یک نفر بقیه مانم که من هم می
توانم حد اقل به کسی اذیت
و آزار برسانم همچنان من در
یافتنم که تنبلی ترین شاگرد صنف
توانستی نباید به آدمهای
مساعی اذیت نرسانیده بدین
لحاظ ترا انتخاب کردم.

هینو از مگس پرسید: تو چرا
در یک صنف کلان مرا انتخاب
کرده و بر سر گردنم نشستستی و
اذیتم کردی.
- از بنگه شش ماه بود در زیر
یک سقف بودم و نمیتوانستم
بیرون پرواز کنم و خواستم به

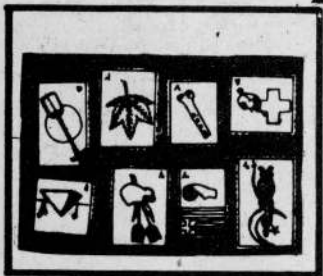
۳- پس از ختم ساعت درسی
هینو مگس را در یک قطی گوگرد
انداخت در خانه سنگ هینو
به خاطر موجودیت مگس به
عوعو شروع کرد اما هینو سنگ
را رانده و برای مگس پوره اندا
خت.

معلمه پرسید: حشره تو چس
نام داری؟
- رامیس.
- و درین ساعت جغرافیه از کجا
پیدا شدی؟
- همینجا در همین اتاق بودم
بالای سقف نشسته و متوجه
درس بودم.





این دو تصویر در چند مورد از هم اختلاف دارند ان هارا در یابید ؟



نقش هر يك از این تـت هـای پوستی نام كـشوری را بخاطـر می آورند . نام این كشور هـا چیست ؟



صاحب هر شی کـیست ؟ اشـیای که د ر جلو پای ایـن افراد دیده میشود نظریـه حرکات شان در یابید که چـی متعلق به کدام آنهاست ؟

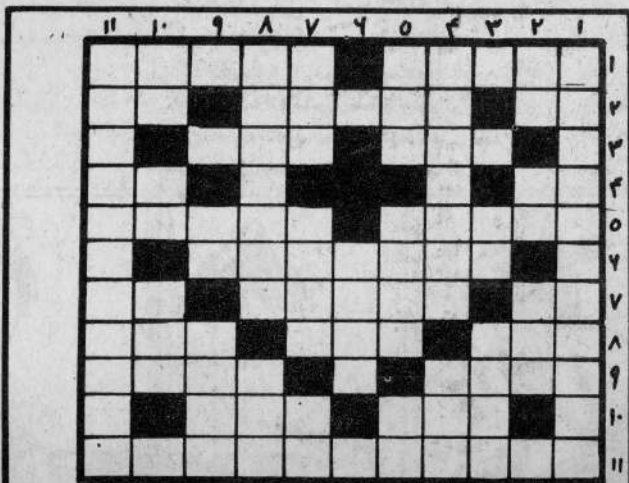
تنظیم و گردآوری از لطفه "سیدی"

حل کنید و جایزه بگیرید

افقی :

- ۱ - سفرهای مشهور جوناتان سوئیفت (از خشکیبار)
- ۲ - صاف و پوست کنده وسایل از مبره های شطرنج
- ۳ - شهری در آلمان خلوت
- ۴ - محصول بیحاصل و راج ریشه
- ۵ - خادام اشکده قیمتی ناس چیز دا رد
- ۶ - کاشف قانونی بنا خودش
- ۷ - تصدیق بیگانه هولاپتموز نازنی پایان
- ۸ - ترس خوردنی الهزابت تهلور
- ۹ - هم در کله پاچه فروشی یافت میشود وهم در قنادی - شادمانی
- ۱۰ - پرزده غذا ردکن یکتوع پیراشکی
- ۱۱ - از گلهای معروف بهاری

- عمودی :
- ۱ - از آثار مشهور چارلز دیکنز
 - ۲ - نمبی از یک پرزده ا زواحد های وزن از سین ها
 - ۳ - از اجزاء اتو موبیل از ساحل نشینان
 - ۴ - از ورزشهای میدانی فقیر و غنی همه دا رند
 - ۵ - بند د ویرا بر خرابه هایمش نزدیک تهر ان بود
 - ۶ - یار مونس
 - ۷ - وحشی است از نظر سمنسا چی ها
 - ۸ - از شعرای قرن هفتم فلزی است
 - ۹ - از میوه ها از لوازم ازایش (
 - ۱۰ - مخفف اگر خوب چنهین گو هاگرد برگوشی چه غم
 - ۱۱ - اثری از نظامی گنجوی



سنگلادی

للا



پوستش

ها

جدول اطلاعات عمومی

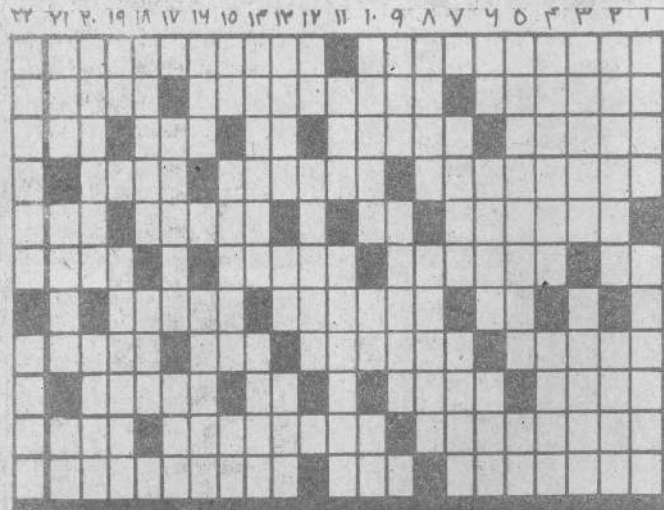
طرح جدول از: بهنگانه

- ۱- نیست شدن و ز دود شدن کلید گنج تفکر.
- ۹- کریم آن معروف است - از اصحاب حضرت محمد که فارسی تخلص میکرد.
- ۱۰- عمامه ولنگی - کجاست مظهر باریکی.
- ۱۱- درخت در یکی از السنه داخل شدن در امری و یا کار نی.
- ۱۲- از حروف انگلیسی - نسام بعضی طوایف ساکن سائیریا و روسیه اروپا.
- ۱۳- با اضافه "ل" نام یکی از کوچه های مزار شریف است.
- ۱۴- در ماه رمضان برپای کنند امیدها و آرزوها.
- ۱۵- تکرار یک حرف همنهین منبر - اهریمن در وجود انسان.
- ۱۶- تیز نیست - بقیه نامکمل.
- ۱۷- رسم و روش - یکی از عنا - سر چهارگانه.
- ۱۸- مراحل قرب الهی راهبوده.
- تأیدین در وجه رسیدن - واحد.
- ۱۹- لعن و نفرین - از غذا هائیکه بانان و روغن و شکر در - ست میکنند.
- ۲۰- طلای سپید - سبزی خوشبو از آنطرف.
- ۲۱- پشم شتر و خرگوش - ام. ماه حیات.
- ۲۲- عرب به آن حرباء میگویند تخت رستم در نزدیکی این شهر قرار دارد.

- بزنید - استاد ابیازی.
- ۳- واگذاری به کسی و اعتماد کردن به او - لباس.
- ۴- حاضر نیستند یا تغیر حرف "ب" موشنوی به پشتو.
- ۵- اولی واحد طول است و دو - می واجب "دو کلمه" از آنطرف ناپیداست.
- ۶- باز گردانیدن - مسلط بودن و دست یافتن - مزد و پاش.
- ۷- منسوب به معدن است نرم کردن چیزی.

- پسر پدر پدر - ناگزیر و بیچاره از آنطرف.
- ۱۰- خدای زردشتیان - خذف "الف" وسط - عزرا نپهل آب دهن.
- ۱۱- از شهرهای معروف امر - یکا که بانام حیوانی شروع میشود شکم زمین - برنده امریکایی جایزه نوبل سال ۱۹۶۲ عمودی.
- ۱- به امید آن امروز را می کشند نوشتن از دور.
- ۲- میگویند به... خدا چنگه

- انفسی:
- ۱- جمله "شاید که عشق من کهواره تولد عیسای دیگرها - شد" - از دست - کاشفی که گفت اینجا هند نیست.
 - ۲- در هر صه ورزش قایم میکنند عشاق معروف ادبیات فارسی مادر شکر.
 - ۳- اعمال پنهانی که از روی - عناد انجام دهند - کاشفی دان - رضی الله عنه - خون های عرب - اشک چشم.
 - ۴- اولی آرزوست و دومی را در سائیریا می توان دید "دو - کلمه" - همت گماشتن و کوه - شش کردن در امری - پاشید، از گاز های معادن نفت و ذغال سنگ - راز است و امر نهفته - بد اختری و شومسی شاهی که زراعت و دگر فنون راه مردم آموخته.
 - ۶- روح بی آن نتوان بود - از میوه های مناطق خیلی گرم سرگردان و حیران شده در - خت ایست بی بر.
 - ۷- از اجزای کمان - شکستن اش را مرد روانی دارد - در قدیم به پیروس معروف بود.
 - ۸- سپاهی قهرمان آن - حرف است - در خورو شایسته امتناع و خودداری از کاری کلمه خطا به معشوق.
 - ۹- اگر "ر" میداشت گزارش میشد - و نوس بود در هم پاشید



گلفروشی سنبل

گلفروشی سال

در هر دو سه سال گلبهار
تازه و مضمون عمر بدست آورده
مرا تان کنید
گلدست عدوس خنجر و گلپوشه نو
همه مطابق به ذوق خوش شما
آدرس: چهارمهر طریم بازار خانق

- حکایت گشته گان**
- شکر به آن در محصل انستیتوت پیدا کوژی
 - محمد مصطفی "مهر فسی"
 - معلم مکتب نسوان گذرگاه
 - غلام حید رحسانی محصل انستیتوت طب کابل
 - عید البشیر از حصه اول خیرخانه
 - مؤتمل محمد طاهر "عزیزی"
 - انجینر محمد ظاهر مصومسی
 - گلالی افریدی از مکروریان اول
 - ملالی افریدی از مکروریان اول
 - انجینر نوراح مدکارمند امریت
 - عمومی مواد نفتی - حضرتان

آریا پامیر لمتد

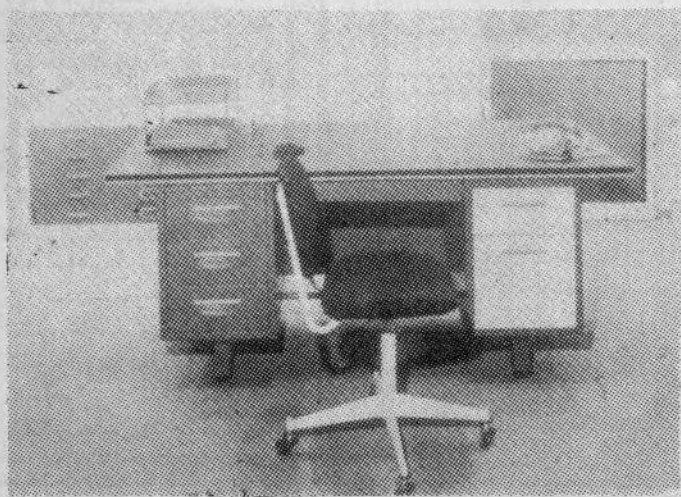
یک نام بزرگ تولیدی اجناس فلزی

با خریداری اجناس فلزی مستحکم و بادوام تولید موسسه تخصصی آریا پامیر لمتد به زیبایی

دفاتر و منازل شما بیشتر می افزاید.

اگر میخواهید اتاق های تازه را زیبایی خاص بخشید آدرس دریا

پادداشت کنید. قابدیکه: عقب باغ پارتیفون ۴۲۷۳۲



فروشگاه: حصه دوم جاده میوند

تلفون ۲۴۸۳۷

فروشگاه: سالنک وات

تلفون اول آریانا مارکت ۲۳۷۳۷

فروشگاه جواد

اگر بخواهید منزل و محل کار خود را با اجناس فلزی مستحکم و بادوام تزین کنید، به فروشگاه جواد مراجعه کنید. این فروشگاه بهترین قطعات فلزی را در اختیار شما قرار میدهد. به شما پیشنهاد میکنیم که با خرید از این فروشگاه، به شما بهترین قیمت را بپردازید. به شما پیشنهاد میکنیم که با خرید از این فروشگاه، به شما بهترین قیمت را بپردازید.

آدرس: قاریاب مارکت زرغونفیه میدان



رهنمایی در خرید و فروش خانه زمین آپارتمان و موتور

رهنمای مسالمت

روح الله تقیری

آدرس: شهر نو چارراهی حاجی یعقوب
متصل مسجد جامع شیرپور
تلفون ۳۲۵۱۹



آریانا مارکیت

تازه به فعالیت آغاز نموده

آریانا مارکیت که تازه به فعالیت تجارتي آغاز نموده، اجناس از قبیل لوازم منزل و

لوازم آرایش، لباس، مردانه، زنانه، طفلانه، ظروف بکلی

تمویز یون و غیره اجناس را طور عمده و پرچون برای مشتریان

محترم عرضه میدارد.

آدرس: ایستگاه افغانان تعمیر سابقه افغان اعلا





بای شما فان دیدهایم

اسد

باد سبک فقط درختان
ضعیف را تکان میدهد •
قیمت رهن شما خیلی خوب -
خواهد شد دشمنان بد کار
را خداوند توبین نمیدهد که
بتوانند ظلم روا دارند •

سنبله

بومعیت تانرا بایک توا زن
حفظ کنید در میان دو دعوا سعی
کنید قاضی عادل باشید اگر
نمیتوانید کس را راحت نکند اربد
خداص از رنجاندن اوهرهیسز
کنید •

میزان

اگر اراده داشته باشید و تصمیم
بگیرید میتوانید بر بسیاری
از مشکلات پیروز شوید • مشکلات
اقتصادی تانرا با پشتکار و زحمت
اند میتوانید حل کنید • به
نامه های دوستان جواب بدهید -
هید •

عقرب

با قاطعیت و دای نکند ایسا
سخت گیری زیاد زنده گسی
را سخت می سازد • سخاوت
داشته باشید دنیا و نعمت
های خداوند خیلی زیاد است
به همه ببرید •

حوت

زحمت زیاد نور است ایسا
این همه تلا و جمع کردن مال
و زور نمیتواند ایسا را متحرک
رانرا هم سازد همانقدر که رفیع
رورث شود بهتر است •

دلو

آینه را ختم کرده ایسند
بدست من آورید و سزومست
عما و ایسه به آنست که تا کدام
مردن توانایی پیدا بوض و تحلیل
را دارید • اگر بتوانید زنده گی
را در دست خود بگیرید نه خود
را بدست زنده گی بسپارید •

جدی

مشروط بودن در زنده گی
دوستانه تحمل شما را برود -
ستان مشکل می سازد • اگر
قادر هستید و میتوانید به یک
سفر کوتاه مدت بروید صحت تان
خیلی خوب خواهد ماند •

حمل

همان واقع میشود که خدا
میخواهد • اگر همه چیز به کام
انسانها می بود حالا ظلم خانه
بشریت را ویران کرده بسود •
در عشق پان خوب دارید •
نوش کنید برای آینده تان
هم فکر کنید •

تور

زنده گی را امیدهای بزرگ
زیبا میسازد • انسان توانا
میتواند خیال ها و رو یا های عالی
برای زنده گی کردن داشته
باشد و آنرا تحقق نیز بدهد • به
زودی عشقی سر راه تان قرار
مگیرد •

جوزا

موقعی که دوست دارید
خوش باشید و از رخ دور باشید
کوش کنید آنرا بدست بیاورید
انسان غایب باید شماست
داشته باشد • برای اطرافیان
تان نا مهربان نشوید •

سرطان

نسبت به اطرافیان تان کم
مهربان توجه نیا کنید به زودی
خوشبختی به سوی شما روی می
آورد • یک دوست واقعی یک
شروت بزرگ است آنرا داشته با -
شید • اما آنرا رایگان مصرف نکنید •

قوس

اگر احسان می کنید کسی
نسبت به دوست تان بی اعتماد
شده اید کینه او را در دل نگیرید
بلکه با او سردی تانرا بکشاید
و کله هایتان را مطن سازید •
کریه دیدار شما خواهد آمد •



پامیر رستوران

باغذاهای لذیذ آماده پذیرا از شما

آیا میدانید مرکز و بهترین موقعیت شهر مازدر کجاست؟ حتماً با ما میگویید
پل باغ عمومی، آیا میدانید رستوران پامیر در کجا موقعیت
دارد؟ در بهترین موقعیت کابل در پل باغ عمومی.



همشهریان عزیز محافل عروسی و شیرینی خوری
محافل خوشی و دعوت‌های تازادر پامیر
رستوران برگزار نمایند و به زمینت محفل

تان بیافزایید وقت را قبل ریزف کنید

آریان ویدئو

آریان ویدئو از شماست و در خدمت شماست.

آریان ویدئو محافل خوشی شما را با شرایط سهل فلبرداری مینماید.

شماره تلفون (۲۳۵۴۷)

مللی
DS
350
225
v41n6

استورانت فروشگاه بزرگ افغان
هرچاپت از شما پذیرایی می کند
از ساعت ۱۱ تا ۱ ظهر



فروشگاه بزرگ افغان

در منازل مختلف فروشگاه بزرگ افغان از ایشیا و سایرین ساخت وطن
داموال توريدی ضروریات تان را انتخاب کنید .

قیمت یکصد افغانی
چاپ مطبوعه دولتی

**Get more e-books from www.ketabton.com
Ketabton.com: The Digital Library**